UNIVERSAL LIBRARY

مقدمه

احمدشاه ملقب به «پدر افغان» در سال یکهزار و یکصدو سی و پنج هجری قمری (۱۱۳۵) موافق سال یکهزار و هفت صدو بیست و سه مسیحی (۱۷۲۳) درشهر هرات تولد و درشوال سال یکهزار و یکصد و شصت قمری (۱۱۶۰) مساوی اکتوبر سال یکهزار و هفت صدو چهل و هفت مسیحی (۱۷۴۷) درشهر قندهار به پادشاهی افغانستان منتخب، و در رجب یکهزار و یکصدو هشتادو شش (۱۱۸۶) مطابق سپتمبر یکهزار و هفت صدو هفتادو سه (۱۷۷۳) در کوه توبه وفات نموده است.

افکار و اعمال اینشخص در حیات سیاسی ملت افغانستان تاثیر مهمی نموده و جریان تاریخ این مملکت را دوقرن بیشتر از جهتی بجهتی کشیده، ولهذا او از رجال عمدهٔ تاریخ افغانستان، ودانستن ترجمهٔ حال و کار نامهایش از واجبات ملی هر افغانی بشمار میرود.

مقدمه

احمدشاه ملقب به «پدر افغان» در سال یکهزار و یکصدو سی و پنج هجری قمری (۱۱۳۵) موافق سال یکهزار و هفت صدو بیست و سه مسیحی (۱۷۲۳) در شهر هرات تولد و در شوال سال یکهزار و یکصد و شصت قمری (۱۱۶۰) مساوی اکتوبر سال یکهزار و هفت صدو چهل و هفت مسیحی (۱۷۴۷) در شهر قندهار به پادشاهی افغانستان منتخب، و در رجب یکهزار و یکصدو هشتادو شش (۱۱۸۶) مطابق سپتمبر یکهزار و هفت صدو هفتادو سه (۱۷۷۳) در کوه توبه وفات نموده است.

افکار و اعمال اینشخص در حیات سیاسی ملت افغانستان تاثیر مهمی نموده و جریان تاریخ این مملکت را دوقرن پیشتر از جهتی بجهتی کشیده، ولهذا او از رجال عمدۀ تاریخ افغانستان، و دانستن ترجمۀ حال و کار نامهایش از واجبات ملی هر افغانی بشمار میرود.

اهمیت احمد شاه نه از ینست که او یکنفر پادشاه افغانی، بلکه بیشتر از جهتی ست که او بعد از فتور دوقرنه وتجزیهٔ سیاسی افغانستان (یعنی بعداز سقوط دولت تیموریهای افغانستان وتجزیهٔ مملکت بدست امرای بخارا، فارس وهند در قرن ده هجری) موسس دولت حسابی و مجدد مجد سیاسی سابق افغانستان است.

البته رجال نامی هوتکی وابدالی افغان قبل از احمدشاه استقلال افغانستان را در قندهار وهرات اعلان، وهم هوتکی ها مملکت فارس را فتح نموده‌اند ولی اینها در داخله بتوحید ادارهٔ سیاسی کل مملکت موفق نشدند، اما احمدشاه همانقدر که از جنبهٔ فتوحات نظامی یکنفر پادشاه بزرگ افغانی شناخته میشود، بسیارتر بواسطهٔ خدمات گران بهائی که در راه وحدت ملی و سیاسی افغانستان نموده قابل احترام است.

پس عیب خواهدبود اگر هموطنان احمدشاه تاریخ حیات اورا مثلا کمتر از سوانح القاهر خلیفهٔ عباسی ویاهانری چهارم فرانسوی بدانند، لاسیما درعصریکه مملکت

محروس در سایهٔ علم و ادب پروری پادشاه جوان و کمالات آگاه افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه اطال‌الله بقاءه رو بتکامل میرود .

در خزان ۱۳۱۷ شمسی والا حضرت سردار محمد داؤد خان نائب‌الحکومه وقوماندان نظامی ولایت قندهار در صدد طبع دیوان غزلیات احمدشاه بابای افغان ـ که تاهنوز منحصر به‌نسخ قلمی‌بود ـ بر آمده‌وباینجانب تکلیف نمودند شرحی در ترجمهٔ حال آن پادشاه بزرگ بعنوان « مقدمهٔ دیوان اشعار » او بنویسد .

با آنکه عدم‌مساعدت صحت جسمانی وفقدان کتب و کتابخانهٔ مایلزم تفحص واستقراء مانع ایفای این امر شریف بود ، نظر باهمیت موضوع دل باینکار نهاد وباقلت بضاعت به‌آنچه‌میتوانست انجام‌دادا کتفاء نمود .

چون حجم این اثر (درچهارباب‌وسی وهشت‌فصل) مانع گنجیدن آن درمقدمهٔ دیوان غزل بودلابدبحیث کتابی مستقل به عنوان «احمد شاه بابا» درمعرض

طبع و نشر گذاشته آمد (١)

در خاتمه سطور ذکر این نکته بیفائده نخواهد بود که :- در تحریر این کتاب رسم من است از کتب ومآخذی که نام میبرم دربار اول اسم مؤلف ، کتاب ، مطبع ، تاریخ طبع ، و تعداد صفحه در حاشیه قید واز ان به بعد تنها بذکر اسم مؤلف و یا کتاب در متن و احیاناً صفحه در حاشیه اکتفا میشود .

شهر قندهار – زمستان ۱۳۱۷ شمسی

میر غلام محمد غبار

---

(۱) اصل دیوان غزل احمدشاه بامقدمهٔ مفصلی از طرف نویسندهٔ محترم عبدالحی خان حبیبی در سال ۱۳۱۹ در کابل بطبع رسید، وچون این جانب مفردات خطی اینکتاب را قبلاً در دسترس شان گذاشته بودم، ومشار الیه قسمتی از عناوین و مطالب آن فهرست را ـ راجع بتاریخ تولد، مسقط الرأس عمر، جلوس ، تعمیرات ، نشان ، تشکیلات اداری احمدشاه و غیره ـ در صفحات (و ـ ط) مقدمهٔ «لوی احمدشاه» گنجانیده ، و بعت آنکه هنوز اینکتاب طبع نشده بود، اشاره باین مآخذ نکرده بودند ، درحالیکه ایشان همیشه در آثار خود مصادر ومناشی را بطور الزام ذکر می نمایند. پس درموقع طبع اینکتاب آن همکار محترم به اینجانب اصرار نمودند تا به اقتباس شان اشارتی نمایم . همانطور که آن برادر از روی انصاف این توصیه را نمودند ، من هم از روی وجدان بایفاء آن مجبور شدم. (مؤلف)

بسمه تعالی و تقدس

باب اول

فصل اول

نسب احمدشاه

احمدشاه پسر زمان خان واو پسر دولت خان مربوط به عشیرهٔ کوچك «سدوزائی» است، این عشیره مطابق به تقسیمات قبیله‌وی پشتونهای افغانستان فرعی از اصل بزرگ «ابدالی» ومؤخرالذکر مربوط به شعبهٔ «سربنی» پشتانه است.

تفصیل این تقسیمات عشیره وی که بدواً از اسمای خاندانی سرچشمه گرفته‌وپسان بقبائل اطلاق، وهریك دارای چندین فروع کوچك وبزرگی گردیده وازین راه و سائل مخرب تفرقه وتشتت و حدت ملی‌را تقویه کرده‌است عجالتاً بیفائده ولزوم وخارج موضوع است.

اما راجع به‌نسب احمد شاه :- نویسندگانی که

خواسته‌اند در علم انساب پشتونها حرف بزنند ؛ انصافاً شجرهای غریبی جعل کرده اند ؛ مثلاً درمورد نسب احمدشاه یکی میگوید او :

پسر زمان ، پسر دولت، پسر سرمست، پسر شیرخان پسر خواجه خضر ، پسر سدو ، پسر عمر ، پسر معروف ، پسر بهلول ، پسر کانی، پسر بامی ، پسر حبیب، پسر پوپل، پسر زیرك ، پسر عیسی ، پسر ابدال ، پسر ترین ، پسر شرخبون، پسر سره‌بن ، پسر قیس «عبدالرشید» است(١)

و این آخری را معاصر حضرت ختمیت مرتبت صلی الله علیه‌مید انند که‌در حجاز متدین به‌دین اسلام گردیده، واینك چندین ملیون نفوس پشتانه از نسل اوست.

دیگری باینهم اکتفانکرده قیس عبدالرشید راپدر به‌پدر حساب ، و به‌سی و ششم پدر به ملك ساؤل میرساند(٢) بعضی در تعیین اسماء واعداد این شجرها نیز

---

(١) رجوع بتاریخ (حیات افغانی) تالیف محمد حیات خان طبع لاهور سال ١٨٦٥ مسیحی ص ١٧ - ١١٩

(٢) رجوع بتاریخ خورشید جهان تالیف شیر محمد خان گندا پوری طبع لاهور سال ١٨٩٤ مسیحی ص ١٧٠ - ١٧٨

اختلاف داشته، چندنامی از یك جا حذف و بدیگر جا افزوده اند (۱) شاید غلو و مبالغهٔ نویسندگان ما درین موضوع نویسندگان خارجی را نیز گاهی بر اه خطاوادار نموده است، مثلاً مستر «ریورتی» (۲) باین افسانه ها گوش سپرده و درجائیکه از رجال مشهور این شجره نام میبرد، به نقل از کتابهای تذکرة الملوك وریاض المحبة تألیف «نواب حافظ محبت خان» تاریخ تولد سدو خان (سرچشمه عشیرهٔ سدوزائی) را در سال ۹۶۵ - قمری تعیین میکند. وملك «زیرك» رامعاصر شهرخ پادشاه افغانستان (۸۰۷-۸۵۰ قمری) میداند. وخود قیاس میکند که ملك «ابدال» (مورث اعلای شعبهٔ ابدالی پختانه) نواسه ویا از اولاد «شرخبون» ودر عصر سلطان محمود غزنوی شهنشاه افغانستان (۳۸۷-۴۲۱ قمری) زندگی مینمود واین شرخبون اساطیری

---

(۱) رجوع بتاریخ سلطانی تالیف سلطان محمد خان خالص طبع بمبئی سال ۱۲۹۸ قمری ص ۵۲ - ۶۸ کذا رجوع بکتاب خصایل السعاده تالیف محمد سعادتخان طبع لکنهو سال ۱۸۸۵ مسیحی صفحه ۴۵ - ۱۴۶

(۲) رجوع بمقدمه درصرف ونحو زبان پشتو مرتبهٔ لفتننت ایچ جی ریورتی استنت کمشنر ملتان طبع کلکته سال ۱۸۵۶ مسیحی .

هم معاصر حجاج ثقفی در نصف اخیر قرن اول هجری بود .

درحالیکه بطلان این عقاید در نزد صاحبان ذوق سلیم از بدیهیات است، چنانیکه اگر بنا باشد بر طبق قرار مورخین و علمای انساب برای هر سه پدر یك قرن حساب شود چون از احمدشاه تا قیس عبدالرشید بیست پدر شمرده اند، برای مجموع هفت قرن زمانه در کار است و این از عهد احمدشاه ببالا درست همان میشود که بایستی قیس پهلوان این افسانه در حدود قرن پنجم هجری زندگی کرده باشد درین صورت این شجرهٔ مصنوعه با تمام شاخ و برگی که به آن بسته اند فوراً از ریشه در دم باد گذاشته میشود .

خیر نواقص این قبیل تواریخ ما منحصر باین اسلوب افسانه وی نبوده ، بلکه نقص مهمتر همان مسئلهٔ اهمال و خلط و سهل انگاری در تعیین شهور و سنین و اعلام تاریخی و جغرافیائی است ، در صورتیکه این هر دوان از اساس های ثابت و محکم علم التاریخ به شمار میرود .

بهرحال رجوع بآغاز کلام کرده گوئیم که احمدشاه پسر زمان خان و او پسر دولت خان است که منسوب بود بعشیرهٔ کوچك سدوزائی از شاخهٔ ابدالی پشتانه .

(فصل دوم)

پدر کلان احمد شاه

«دولت خان» جد احمد شاه در اوایل قرن دوازده هجری صفت ریاست عشیرهٔ ابدالی های قندهار را داشت. دران وقت رؤسای ملی افغانستان در جبهه های غرب و شرق و شمال مملکت معناً حاکم حقیقی ملت بشمار میرفتند، وحکومات فارس و هند واز بلك یك نوع استقلال امور داخلیهٔ آنها را احترام مینمودند، حتی حکام آنها بدون توسط این رؤسا، با ملت افغانی تماس کرده نمیتوانستند.

سلطان محمد تصریح میکند: که حکام فارس برای اخذمالیات قندهار همیشه توسل بر ؤساء افغانی مینمودند (۱) البته این اقتدار رؤساء، مطبوع خاطر حکام اجانب نبود. ولی به تجربه فهمیده بودند که جزاین رویه حفظ نفوذ سیاسی آنها در مملکتی مثل افغانستان

---

(۱) سلطانی ص ٦٤

پر ازمخاطرات خواهد بود. زیرا افغانها تازه دولت مستقلهٔ تیموریه را باخته و در کمین اعادهٔ قدرت سیاسی از دست رفتهٔ خویش بودند. دولت بابریهٔ هند ازین سبب خسارات سنگینی را متحمل شد، و از دستبرد رؤسای دلیر «یوسف زی» «۱» و (پیر روشن) (۲) و «خوشحال خان ختك» (۳) واخلاف و امثال آنها خسارات زیادی کشید، بالاخره درعهد

---

(۱) محمد قاسم مؤلف تاریخ (فرشته) در زیر حوادث دورهٔ اکبر جلال الدین اشارتی بدین مطالب نموده، و از تلفات نظامی او در مقابل افغانهای یوسف زائی ذکر میکند، مثلاً در جنگ سوات وباجور (هشت هزار نفر) کشتهٔ عساکر اورا میشمارد.

(۲) پیر روشن (بایزید) پسر عبدالله افغان ساکن (کانیکورم وزیرستان) ومادراو (بنین) نام بود که پسرش را درمقام (جلندر) بدنیاداد، پیر روشن درکانیکورم نزد ملا (پایندهٔ) افغان تحصیل و در جوانی به (سمرقند) سفر کرد، ودرعودت، عزیمت هندنمود، ودر جلندر با (شمسیه) نام افغان لودی ازدواج وباملا (سلیمان) کالنجری ملاقاتهافرمود. بعدها پیر روشن بوطن خود عودت واز آنجا بجلال آباد ودیگر صفحات شرق کشیده، و برخلاف تسلط مغول هند بافغانستان، داخل اقدامات شده، ودر پشاور علنا اعلان جهاد بمقابل ظلم مغل نمود، اخیراً در جنگی

اورنگ زیب شهنشاه معروف قرن یازدهٔ هندوستان افغانها موفق شدند که درحوضهٔ پشاور تااتك مستقلانه حکومت نمایند .

بقیهٔ صفحهٔ گذشته

که با (محسن خان) نائب الحکومهٔ مغلی کابل، درجلال آباد نمود کشته و در (هشت نغر) مدفون شد (اواخر قرن ده هجری) .

پیر روشن مرد سیاسی وفاضلی بوده ودرالسنهٔ پشتو و فارسی ، هندی وعربی چیز مینوشت، وشرح حال خودرا درکتابی موسوم به (حالنامه) نگارش داده. پیرروشن تقریباً بانی مذهب خاصی بوده ، ودرحدود ۹۴۹ قمری مسلك اوبسیار ترقی نمود ، اولاد پیر روشن چون (جلال الدین) پسرو (احداد) نواسه و(عبدالقادر) کواسه و (کریم داد) پسر کواسهٔ او تماماً برای آزادی وطن درمقابل اکبر ، جهانگیر، شاه جهان وغیره جهاد ها کرده و باستثنای عبدالقادر همه درجنگ بابابریهٔ هند کشته شدند بالاخره اینخاندان تاریخی بافوت الله داد خان نواسهٔ بایزید درد کن منقرض گردید ملا درویزه ننگرهاری درکتاب تذکرة الابرار والاشرار خودش که درسال ۱۰۲۱ هجری تالیف شده مختصری راجع باینخاندان نگاشته و با تعصب سخن میزند رجوع به تذکرة الابرار طبع پشاور سال ۱۳۰۹ صفحهٔ ۱۳۷ـ۱۵۹ـ ۲۱۳ برای فهمیدن روش مذهبی پیرروشن رجوع شود بکتاب دبستان مذاهب طبع بمبئی سال ۱۲۹۲ قمری صفحه ۲۴۲ ، ۲۵۳ این کتاب درنصف دوم قرن یازده هجری تالیف ومؤلف شخص بی تعصب وفیلسوف منشی بوده .

لهذا حکام اجانب درافغانستان ملتفت این قضیه بوده وسیاست (القای نفاق) را بین افغانها تعقیب میکردند، در واقع همین سیاست باعث امتداد زمان سلطهٔ آنها و ناکامی رؤسای ملی افغان ثابت شد. بایستی اعتراف نمود که این حقیقت تلخ (نفاق داخلی) دربطون تاریخهای

بقیه صفحهٔ گذشته

کتاب مذکور در مطابع مختلفهٔ هند مکرر طبع شده است وخصوصاً آنچه در مطبعه نولکشور لکنهو وکانپور طبع گردیده بدون اسم مؤلف وبنام مبهم« نامه نگار »مطابق بمتن کتاب میباشد رجوع بطبع سال ۱۹۰٤ نولکشور کانپور ، ولی درطبع بمبئی سال ۱۲۹۲ هجری مؤلف بنام مرزامحسن کشمیری متخلص به (فانی) یادشده سارجان ملکم نیز این نام رامکرراً ذکر میکند ظاهراً این اسم مجهول است شمس الدین سامی میگوید : مؤلف دبستان مذاهب « موبد شاه زرتشتی » ودروقت اکبر پادشاه مسلمان شده وکتاب مذکور را بنام آن پادشاه تالیف کرده است.رجوع بقاموس الاعلام طبع اسلامبول سال ۱۳۱٦ هجری جلد شش مادهٔ م، وباز مطالعهٔ اصل کتاب نیز قول سامی تائید میشود باین معنی که مؤلف نسبت بسایر ادیان ومذاهب در دین زرتشتی احاطهٔ کاملی داشته و تفصیلات وسیعی درابتدای کتاب و مقدم بر بحث ادیان دیگر مید هد بعلاوه درمتن کتاب گاهی اشعاری ازقول «موبد» آورده وبر خلاف رویهٔ که درین موارد دارد از نام شاعر به احترام یاد نمیکند و این دلیلست که نویسندهٔ

هزارسالهٔ افغانی آشکاراو علت العلل سرگذشتهای شوم تاریخی مابشمارمیرودلهذامابجرأت نفاق را (مرض ملی افغانستان) نام می نهیم .

درهرحال حکام فارس درصفحات غربی وقندهار باهمین رویهٔ نفاق انگیز بسرمیبردند در سال ۱۱۰۵ هجری حسین خان صفوی پادشاه فارس شده ومشار الیه بعد از چندی گرگین نام یکمرد ارمنی وعصبی المزاجی را که

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ گذشته : کتاب خود (موبد) نام داشته والله اعلم بالصواب اما سامی سهو میکند دراینکه میگوید موبد کتاب خودش را بنام اکبر شاه تالیف کرده زیرا مؤلف بعض وقایع استماعی و چشمدید خودرا ازعهد شاه جهان نواسهٔ اکبر جلال الدین در متن کتاب ذکر مینماید وهم درجائی میگوید اودر ۱۰۳۳ صغیر بوده ص ۱۴۷ د بستان طبع بمبئی چون اکبر در ۱۰۱۴ مرده است پس باید گفت موبد دروفات اکبر هنوز تولد نشده بود همچنین تصدیق مسلمانی موبد ازاحتیاط دوراست.

(۳) خوشحال خان ختك صاحب سیف وقلم مرد مشهور افغان است که درسال ۱۰۲۲ هجری تولد و درسال ۱۱۰۰ هجری فوت نموده این شاعر زبردست واین قائد سیاسی برای آزادی افغانستان جنگهای متعددی باحکومت بابریهٔ هند کرده ومنجمله دریك حرب (ته تر) تقریباً چهلهزار عسکر اورنگزیب رابرباد نموده است ،

چندان بسته گی بملیت فارس نداشت بصفت نائب الحکومه وقوماندان نظامی قندهار با عنوان بیکلر بیکی مقرر واعزام نمود .

گرگین هم بایك اردوی بیست هزار نفری وارد منطقهٔ ماموریت خود گردید بعد از چندی گرگین احساس کرد دوقوت ملی مقابل مطلق العنانی او موجود است این دوقوت عبارت ازدودستهٔ بزرگ ابدالی وغلجائی بود که دستهٔ اول الذکر را دولتخان جد احمدشاه ودستهٔ مؤخرالذکر را امیر ویس خان هوتك قیادت می نمود .

چون گرگین ازروحیات ملت افغانستان نا آشنا بود، نمیتوانست باوجود اسم ورسم حکومت بردا شت کند که بایستی به رؤسای ملی حتی برای خریداری آذوقه مراجعه وخواهش نماید ، پس مصمم شدبهرقیمتی است این دوقوت راازبین برداشته و میدان را برای تاخت و تاز مهیا کند. گرگین بعملی ساختن این نقشه آغاز و بالاخره قوت نخستین رابهر طوری بود موقتاً مغلوب نمود ، اماقوت دویمین همان بود که هم خوداو وهم دولت متبوع اورادرهم شکست .

دولت خان جد احمد شاه در قلعهٔ شخصی خویش
واقع در شهر صفا تقریباً بیست و پنج میلی شرقی شهر حالیهٔ
قندهار سکونت داشت ، در یکی از شبهای تاریک
و خاموش که صدائی در قصبات آرام بلند نمی شد ،
بناگهان کندکهای سوارهٔ گرگین این قلعه را محصور
و قهراً مفتوح نمودند ، دولت خان که ترسی نداشت
شخصاً نزد گرگین حاضر شد ، ولی خاندان او بعضاً موفق
به فرار و برخی دستگیر گردید ، گرگین بعجله دولت خان
را با پسر بزرگش نظر محمد خان بکشت و ما یملك او
را تاراج نمود ، گرگین این کار کلی را با مهارت ، در اثر
رقابت خانگی بین خاندانهای دولت خان و عزت و انل خان
سدوزائی که همعشیره بودند از پیش برد ، سر گذشت
دولتخان جد احمد شاه نیز در ینجا تمام میشود اما :
این واقعه در کدام تاریخ اتفاق افتاده بدرستی معلوم نیست
جزاینکه گرگین مدتی بعد از جلوس حسین صفوی
(سال ١١٠٥ هجری) وارد قندهار شده و ممکن
است برای عملی ساختن نقشهٔ مذکور بتانی حرکت کرده

باشد، میتوان فرض کرد این امر درحدود سال ۱۱۱۵ قمری وقوع یافته خواهد بود .

درهرحال بعدازافشای اینواقعه ابدالی های ارغسان که علاقهٔ و سیعی را آباد داشتند ، مسلح شده وبغرض انتقام از گرگین، پسران دیگرد ولتخا ن را که ازشر او خلاصی یافته بودند ، به ریاست خود ها قبول و در صدد جنگ بر آمدند ، اینوقت بود که گرگین متوهم شده ازدر مصالحت داخل ، وریاست (رستمخان) پسر دولتخان راتصدیق نمود ، مشروط براینکه (زمان خان) پسر خوردتر دولت خان بطوریرغمل نزد گرگین فرستاده شود . رستمخان نیز که طرح دیگری در نظر داشت عجالتاً اینقرار را پذیرفت ، ولی گرگین نمیخواست باو مجالی داده باشد ، اینست که بعداز چهار سال رستم خان رانزد خود بحیلهٔ احضار و محبوس و متعاقباً مقتول نمود، خاندان وبستهگان قریب رستم خان که درقنات علی آباد چند میلی شرقی شهر قندهار سکونت داشتند نیزازطرف گرگین تاراج ، وبعلاقهای شور ابك وبکوا (میان گرشك وفراه) تبعید شدند .

فصل سوم

پدر احمدشاه

«زمان خان» پدر احمدشاه شخص مشهوریست ، معهذا اورا در تاریکی‌های تاریخ بسیار کم می‌بینیم . زمان خان تخمیناً در حدود سال ۱۱۱۵ قمری که پدرش دولت خان وبرادر بزرگش (نظرمحمدخان) بدست غدر گرگین کشته شده ، وریاست ابدالی به‌برادر کلانش رستم خان رسید ، بطور یرغمل به‌نزد گرگین تسلیم شد . از سن وسال او در ینوقت خبری بدست نیست . جز اینکه میتوان گفت دروقت یرغمل رفتن طفل نبوده وبایستی عمر او بهمه حال از پانزده سال ببالا بوده باشد ، زیرا افغانها رسم نداشتند ازین خورد سال‌تر پسری را به گروگان دهند .

بهرحال زمان خان بعد از کمی از طرف گرگین که خیال استیصال قطعی این خاندان را داشت ، به کرمان فرستاده شد واودر آنجا تا حدود سال ۱۱۲۲ قمری تحت الحفظ زندگی مینمود .

درسال ۱۱۲۱ قمری گرگین ازطرف میرویس خان

هوتك رئیس عشیرهٔ غلجائی های قندهار باتمام ار دوی بیست هزاری خود کشته شد ؛ حکومت فارس (خسرو) نامی را که برادرزادهٔ گرگین بود بایك ار دوی بیست و پنج هزار نفری دیگر از جنس کرج و عجم بخون خواهی گرگین بقندهار سوق نمود ، خسرو و قتیکه به کرمان رسید ، زمان خان را دل آسا کرده بعنوان رئیس ابدالی ها باخود بقندهار آورد ، تابواسطهٔ اوبتواند ابدالی هارا جلب و برعلیه دولت غلجائی قندهار استعمال کند . زیرا او خوب از نفاق داخلی این دو دستهٔ افغانستان واقف بود ، ولی وقتیکه بقندهار رسید دید که ابدالی ها بعداز کشته شدن گرگین (عبدالله خان) ابدالی را از (ملتان) خواسته بریاست خود برداشته اند ، لهذا مجبور شد که ریاست عبدالله را تصدیق نماید ، زمان خان هم بعد از یك ملاقات باعبدالله خان بر خلاف کینه های دیرینه ، ریاست اورا قبول نمود ، وبدینصورت دوباره دو خاندانی که از سالها باهم نقاری داشتند عجالتاً دوست شدند ، سبب نقار آنها این بود که دولت خان پدر زمان خان ریاست ابدالی هارا از (حیات سلطان) خان

پدر عبدالله خان گرفته ، واو رابا خاندانش مجبور به‌مهاجرت درملتان نموده بود ، سلطان محمد این قضایارا به‌تفصیل ذکر میکند.

اما خسرو در قندهار سرنوشت سلف خود را در پیش داشت ، باین معنی که بعد از چند زدوخوردی ، خودش باتمام اردوی او در سال ۱۱۲۳ ه ازدم تیغ افغانها کشتند.

عبدالله خان رئیس ابدالی نیز چون بادولت غلجائی سرسازش نداشت باعدهٔ عظیمی از قندهار بجانب فراه حرکت نمود زمان خان نیز درمعیت این رئیس رقیب حرکت میکرد ، عبدالله خان از فراه به هرات کشید وباز زمان خان در معیت او بود.

عبد الله خان مرد ادعا داری بوده ومیخواست شخصاً میرویس دیگری گردد حاکم فارسی هرات (عباس قلی) نام شاملو برای حفظ ما تقدم عبد الله خان را با پسرش «اسدالله‌خان» محبوس نمود ، امّا افغانها که برای جاروب کردن اجنبی مصمم قطعی بودند اهمیت نداده بریاست (آزادخان) ابدالی برعلیه حاکم

فارسی داخل جنگ شدند، حکومت فارس برای آنکه مسئلهٔ هرات مثل قندهار نشود (عباس قلی) را معزول و (جعفر قلی) نام اسما جلو را بحکومت فرستادند درهمین گیرو دار عبدالله خان ابدالی از محبس فرار وبلا فاصله بواسطهٔ تبلیغات وقاصدها تمام ابدالی‌های هرات واسفزار را بغرض طرد بیگانه بدور خود جمع وبشهر هرات حمله نمود .

فارسی‌ها معنویات خودرا باخته بودند ، وبقول مؤرخین آنها توپخانهٔ فارس عوض مها جمین افغان خطوط سوارهٔ خودشانرا بمبارد میکردند (۱) بهر حال نتیجه معلوم بود فارسی‌ها کشته واسیر وحکومت افغانی هرات بریاست عبدالله خان ابدالی در ۲۶ رمضان ۱۱۲۹ قمری اعلان شد .

عبدالله خان متعاقباً (فراه) را الحاق کرد و عساکر اعزامی فارس راکه بقوماندانی (فتح علی) ترکمن آمده بود ، درموضع (کوسویه) شکست .

---

(۱) تاریخ عمومی تألیف میرزا عباس اقبال خان فارسی طبع دویم طهران سال ۱۳۰۵ شمسی ص ۱۹٤

تلافی ناپذیری داد ، و خود با نتظام ولایت هرات مشغول گردید .

متأسفانه بین این خاندان وخاندان غلجائی قندهار در سر تصرف فراه جنگ در گرفت ، واسد الله خان فرزند کاری عبدالله خان درسال ۱۱۳۲ در (دل آرام) فراه ازطرف (میر محمود) پسرمیرویس درمیدان جنگ کشته گردید ، وپدر پیر اورادل ودست از کار برفت .

(عبدالغنی خان) الکوزائی که از رؤساء بزرگ هرات بود میدید دیگر از دست عبدالله خان پیر ودل شکسته ، کاری ساخته نیست ، لهذابسائر رؤساء افغانی که (مجلس مشورهٔ هرات) را تشکیل میدادند پیشنهاد انتخاب حکمران جدیدی نمود ، وضمناً (زمان خان) رالایق اینکار خاطر نشان کرد ، جرگهٔ هرات بقبول این انتخاب رأی دادند ، ودرنتیجه عبدالله خان مخلوع ، وزمان خان (پدر احمدشاه) عوض اومنتخب گردید .

ازین بعد است که زمان خان را ما بصفت زمامدار هرات در کمال وضوح درشهر مذکور می یابیم . زمانخان عمر درازی نداشت وبعد از دوسال وپنج ماه ریاست

درسال ۱۱۳۵ رخت بسرای دیگر کشید .

میتوان فرض نمود زمان خان دروقت فوت خود ازحدود شصت سال‌عمر نگذشته بود ، زیرا بعید به‌نظر می آید که مجلس مشورهٔ هرات عبدالله خان ابدالی رابگناه پیری ازریاست خلع کرده ، ودر عوض مثلاً یك شیخ هفتاد ساله دیگری را بزمامداری انتخاب نموده‌باشند .

فصل چهارم

مادر احمد شاه

مورخین افغانی نظر بعادتی که دارند از احوال تاریخی نسوان کمتر بحث میکنند، آنهم در موارد فوق‌العاده واحیاناً ازمرگ ویاعروسی قلیلی از آنها. درینصورت نباید تعجب کنیم اگر از احوال مادر احمدشاه مثل سائر نسوان افغانستان درصفحات تاریخ خود چیزی نمی‌یابیم.

سلطان محمد اینقدر مینویسد :- احمدشاه این نهررا (جوی مرسوم به روضه) بغرض احداث شهر جدیدی درجهة غرب نهر ارغنداب کشیده به دشت‌برد، چون عشیرهٔ الکوزائی ازدادن اراضی خود انکار نمودند. احمد شاه از خیال خود منصرف شد، بعد از چندی که والدهٔ شاه روانهٔ دار بقاء شد در آنجا مدفون وموسوم بروضه گردید (۱) فیض محمد هم به تعقیب سلطان محمد تقریباً این شرح کوچك‌را میدهد (۲)

---

(۱) سلطانی ص ۱۴۳ (۲) سراج ص ۳۰.

معلوم است ازین عبارات مجهول چیزی بدست نمی آید . ولی روایات محلی قندهار تااندازهٔ تلافی این سکوت بی‌سبب مورخین را مینماید ، وچون اهالی حالیهٔ شهر قندهار به پنجم وششم پدر معاصر احمدشاه ، واخباری ازمادر آن پادشاه سینه‌بسینه محفوظ وتاامروز در دست دارند ، البته روایات آنهارا درینموضوع اعتباری هست . خاصةً که علایم خارجی پشتیبان قوی این روایت هاست .

مردم اسم مادر احمد شاه را (زرغونه) میدانند زرغونه اصلاً لغت « پشتو » ومعنی «سبز» را افاده ودرمورد نسوان افغانی بکثرت مستعمل است ؛ این روایات محلی‌را نوشتهٔ یکنفر نویسندهٔ معاصر احمد شاه تصدیق میکند نویسندهٔ مذکور دریك جائی از کتاب خود سه بیت از زبان یکنفر شاعر کرمانی میرزا (علی اکبر) بمرودی قیدمینماید ، دربیت دویم اسم مادر احمد شاه (زرغانه) ذکریافته (١) ومحل شك نیست که پسان

---

(١) رجوع شود به کتاب (مجمل التاریخ بعدنادریه) تالیف ابن محمد امین ابوالحسن گلستانه طبع (لیدن) ١٨٩٦ مسیحی ص ١٣٥ نویسندهٔ کتاب در حداثت سن از فارس بهند در سال ١١٦٩ هجری سفر ، وکتاب خودش‌را در (مرشدآباد) درسال

بواسطهٔ تجنیس خطی سهواً از طرف کاتب یا حروف چینان مطبعهٔ اروپائی به (زرفانه) تبدیل شکل نموده است؛ محتاج ایضاح نیست که شاعر تعصب شدیدی با احمد شاه داشته وابیات خودش را درزیر تاثیر همین احساس صورت هجابخشیده است، ولهذا روز گار را ازتنزل خاندان نادرشاه خراسانی وعروج احمد شاه افغان نکوهش و یك بیت فردوسی خراسانی را نیز تضمین مینماید.

مردم، مادراحمدشاه‌را زرغونه‌انا (مادر کلان) میخوانند، چنانیکه پسرش را پدر خطاب مینمودند، وعشیرهٔ اورا (الکوزائی)میدانند چون قریهٔ (کوهك) مدفن مادر احمد شاه قبل از زمان زندگی اوتا حال مسکن عدهٔ ازالکوزائیها است، واحمدشاه مرقدمادرش را

بقیهٔ صفحهٔ گذشته:

۱۱۹۵ قمری تالیف کرده است، ولی مشارالیه وقایع استماعی را که شالودهٔ تاریخ اوست خوب حفظ ننموده، و باتعصب مذهبی واغراق بی‌اندازهٔ شاعرانه آمیخته؛ لهذا کتاب اودارای اشتباهات زیاد تاریخی، وانتقاد آن محتاج مقالهٔ مستقلی است. هراسکارمن درمقدمه المانی که بر کتاب مذکور نوشته ملتفت این نکات بوده و ضمناً اشارتی نموده است.

درآنجا مقرر نموده ، دلیل آنست که مادرش منسوب بشعبهٔ الکوزائی بوده ، ومطابق بشعار پشتانه در زمین طایفه واقوامش مدفون شده است .

مردم میگویند مادراحمدشاه بعد ازبنای شهر حالیهٔ قندهار (۱۱۷۴) فوت نموده ، و برای این روایت قصهٔ نیز دردست دارند.

قصه میکنند که : چون احمدشاه دیوار های شهر وبروج جنگی آنرا بساخت چنانیکه عادت زمان بود به حفر خندق عمیق وو سیعی فرمان داد ، زرغونه انا وقتیکه ازین امر خبر گرفت به پسر تاجدار خود پیغام داد که : برای یکنفر پادشاه افغان عیب است که پای تخت خود را از دشمن بوا سطهٔ خندق مدافعه کنند . تو نباید منتظر ورو ددشمن تا داخل خانهٔ خود باشی ! احمد شاه نیز باحترام احساسات مادر از حفر خندق و سیع و عمیق منصرف و بحفر جوی کوچکی که مجرای آبهای شهر باشدا کتفا نمود .

هکذا قصه میکنند : خبر شکست و فرار احمد شاه ازمرهتهٔ هند درسال ۱۱۷۴ (برخلاف واقع)بقندهار

رسید ، ومردم ازفرار احمد شاه ونابود شدن اردوی اوسراسیمه شدند . وقتیکه زرغونه انااززین خبراطلاع گرفت باطرافیان خود گفت :«فتح وشکست حکم تقدیر است اما احمد کشته میشود و فرار نمیکند»

درهرحال منظورمن ازایراد این روایات ابداً تصدیق ویا تردید حقیقت تاریخی آن نیست ، بلکه مطلب ازبدست دادن نمونهٔ از ذهنیت مردم قندهاراست نسبت بهٔ مادر احمد شاه .

مامیتوانیم این نظریه راقبول نمائیم که ما دراحمدشاه مطابق بروایات محلی وحکایت مورخ سلطان محمد بعدازسال ۱۱۷٤ (بنای شهرحالیهٔ قندهار)وبمدتی قبل ازمرگ احمد شاه(۱۱۸٦) فوت نموده است ، پس تاریخ وفات او بین سالهای ۱۱۷٤ و ۱۱۸٦ (تاریخ وفات احمد شاه) محصور میشود.اگرمافرض نمائیم که مادر احمدشاه دروقت تولدفرزندش ۱۱۳۵ درحدود(بیست)سال داشته ومرگ اونیز مثلاً درحدود ۱۱۸۰ هجری واقع شده . باین نتیجه میرسیم که مشارالیها بین(٦۰ـ ۷۰) سال عمر کرده است .

امامقبرهٔ مادراحمدشاه که بعبارهٔ مبهم سلطان محمد درساحل راست رودارغنداب درموضع موسوم به (روضه) است . عبارت ازعمارت ساده ایست درجهة غرب شمالی شهر حالیه بفاصلهٔ تخمیناً چهار میل بسمت راست نهر ارغنداب ، این عمارت در دامنهٔ کوه بچهٔ موسوم به (کوهك) واقع ، ودهکدهٔ کوهك شامل دوصد خانوار متفرق ازاهالی منسوب به قبیلهٔ (الکوزائی) است اراضی کوهك زیادتر مزروع ، وبرخلاف قریه های همجوار باغستان نداشته وآنچه داردهم تا کستان است کوه بچهٔ کوهك درسطح مرتفع خود آثار حصار و بروج وخانه های محکم قدیمی داردوچنان مینماید که وقتی سمت قلعهٔ مستحکم نظامی رادرین محوطه وسیع داشت زارعین اینجابمن قصه میکردند که : (درزمانهٔ قدیم این شهر جنگی از قلهٔ کوه تا سطح زمین بواسطهٔ نصب عمیقی مربوط ودر جنگهای حصار ، آب از کاریز به بالا کشیده میشد) البته صحت این روایت مشکوك است ومرا فرصت محض وتماشای آن خرابه در دست نبود .

جوهای « کوهك » « نا گهان » و « روضه » بموازی

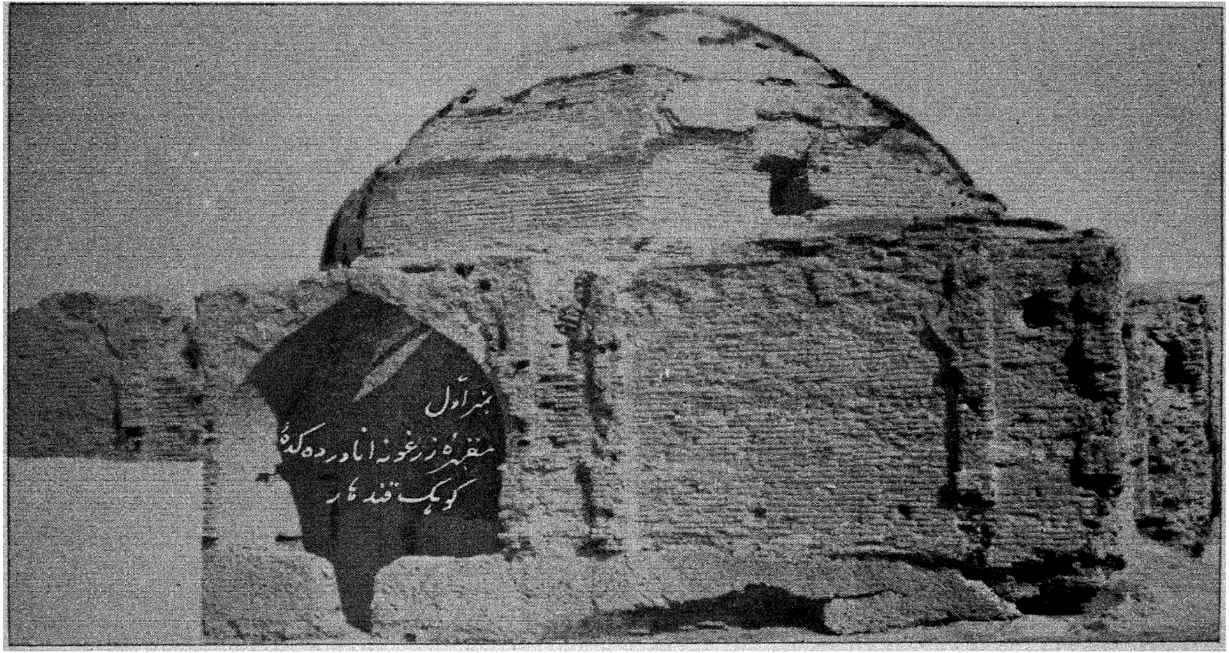
همدیگر از جبهۀ شمال مقبرۀ زرغونه اناسیر، و در شادابی اراضی خدمت مینماید .

امام قریه بادلچسپی زیادی از باغهای سابق کوهك مخصوصاً (باغ شاهی) یادگار احمدشاه افسانه میگفت اونهایت متأسف بود باغ شاهی که در وسعت (۱۲۰) جریب زمین سه جهة مقبرۀ زرغونه انارا احاطه کرده بود حالا وجود ندارد .

عمارت مقبرۀ زرغونه انااز خارج یك بنای مربع است که ازبین آن قلهٔ گنبد سر کشیده، عمارت دراضلاع جنوب و شمال از سه سه رواق دهن کشاده است که از طاق وسطی بدرون گنبد بازشده، رواقهای جنبین در منزلت اطاقهای چهار گانه بناست ، (سقف اطاقها منهدم ودهن اطاقها باخشت و گل تعمداً مسدود شده است) اضلاع شرقی و غربی عمارت ازحد وسط با یك یك ایوان کشاده بداخل گنبد بازاست (بواسطهٔ یك دیوار پخسهٔ نیمهٔ این راهها رامسدود کرده اند) آثار صندله کاری بام گنبد ازخارج جا جائی پدیدار ، اما از منا ره وغیره اثری نیست وشاید دراصل نداشته ، این عمارت

از خشت پخته تعمیر وبا آنکه ازصرصر حوادث مجموع تزئینات خودش راباخته، تاهنوز موفق بحفظ استخوان بندی خویش است، عمارت ازداخل بناعبارت از یك گنبد مثمن الاضلاع سادهٔ بوده خشت ها با ملمع گچ وروی آن با نقاشی نفیسی بر نگهای متنوع تزئین گردیده وقسماً رنگ های پریدهٔ آبی، بنفش سبز ونصواری بصورت شبح دودا ندود وتباهی موجود است. گنبد در حصهٔ فوقانی وجهات اربعهٔ فرعیهٔ خودش دارای چهار روزن مستطیل الشکل است که وظیفهٔ نور وهوارسانی راایفا مینماید، ولی مدتیست این خدمت راقلهٔ گنبد که از فرق خود شکاف بزرگی خورده ومجرای بادوباران است بعهده گرفته است. صورت خارجی قبر که درمرکز دائره واقع است بکلی شکل اصلی وقدیمی خودش راعوض کرده، وبادستهای بی ذوقی از کاگل پوشیده شده است.

متأسفانه از لوح مزار که حاکی مطالب تاریخی وتعیین اسم ومقام وماه وسال بوده، ووجود آن درچنین موارد حتمی است اثری نیست. اینست مقبرهٔ زرغونه انامادر احمدشاه بابای افغان درده کدهٔ کوهك قندهار، که حالیاً زیر نظر تعمیر حکومت محلی قندهار است.


نمبر اول
مقبرهٔ زرغونه انا در ده کدهٔ
کوکب قندهار

فصل پنجم

برادر احمد شاه

پیشتر گفته ایم درتواریخ ما از اسم ورسم نسوان افغانی کمتر ذکر میشود ، لهذا ازخواهران احمدشاه اگر داشته هم عجالتاً چیزی نمیدانیم ، و لوهیچ دلیل مقنع در دست نیست که اصلا وجود آنهارامنکر شویم ، زیرا به ندرت اتفاق می افتد که یك عائله باداشتن فرزندان ذکور از وجود دختر محروم قطعی باشد .

امابرادراحمدشاه بقول غالب تواریخ افغانی منحصر بفرد بوده ، وعبارت از همان (ذو الفقار) خان مشهور پادشاه بی تاج هرات است . درشجره های انساب پښتون برای زمان خان پدر احمدشاه فقط دو پسر ، ذوالفقار ، احمدخان قیدشده ، ذوالفقارخان برادربزرگ احمدشاه ودر تاریخ مملکت مشهور است ، این شخص مرد وطن پرست و منصبدارقابلی بوده ، بعد ازتشکیل حکومت ملی هرات و قطع شدن دست فارس دو باره بصفت رئیس حکومت ابدالیهٔ هرات ، درسالهای ۱۱۳۶ و ۱۱٤۲

قمری زمام امور آنحدود را بدست گرفته ومکرراً باعساکر اعزامی فارس ونادرشاه خراسانی رزم داده است . واخیراً که دردفاع هرات از نادر، بعلت نفاقهای داخلی خودرا ناکام دید، قبل از آنکه بدست خود سپردن شهر هرات را بدست نادر مجبور شود ،از حکومت مستعفی، وبابرادر خود احمدشاه بدربار رقیب داخلی خویش (شاه حسین) هوتکی درسال ۱۱۴۴ پناه برد ولی در آنجا بملاحظهٔ سیاسی محبوس، وتازمان ورود نادر در زندان بماند .

بعد از آنکه نادر قندهار را متصرف شد چون دشمنان بهادرخودرا احترام مینمود، ذوالفقارخان را بااحترام قبول وبه سکونت در مازندران امر نمود، زیرا وجود چنین شخص مشهور وادعاداری در داخل افغانستان مخالف مصالح سیاسی اوبود .

ذوالفقار خان دراوائل سال ۱۱۵۱ به مازندران عزیمت نمود، وبعد از چندی از دنیا بگذشت، اگر ذوالفقار بعد از مرگ نادر زنده میماند شاید باهث تغیراتی درتاریخ آن مملکت میگردید .

امااز ینکه ذوالفقارخان بااحمدشاه ازیك مادربوده، ویاازمادر جدا گانه تفصیلی بدست نیست ، نظر به مسافرت های جدا گانهٔ ذوالفقار در ولا یات فراه وهرات ، ودور ماندن مادر احمد شاه باپسر خورد سال خود ازو ، من فرض میکنم ذوالفقار و احمد شاه برادران اندر (علاتی) بوده اند ، تفاوت فاحش عمری بین این دو برادر نیز تصدیق این فرض مینماید ، باین معنی که یك سال بعدازمرگ پدرآنها (۱۱۳۶) هجری احمدشاه طفل تقریباً دوساله بود ، که ذوالفقار خان برادر او جوان رشید وقابل زمامداری ولایت هرات شمرده میشد ، درین‌تاریخ ذوالفقارخان اقلاً بین بیست وسی‌سال عمر داشته ، زیرا کمتر ازین را ممکن نبود ، نظر باوضاع سیاسی وجنگی آنوقت ، پسری بریاست یك ولایت بزرگ منتخب گردد ؛ باتصدیق این نظر باید گفت : تولدتخمینی ذوالفقار خان در اوائل قرن دوازده هجری بوقوع پیوسته ، واگر فرزند اولین مادر باشدهم ، عمر مادر اورا درآن‌تاریخ در حدود بیست سال بایستی ، فرض نمود ، وچون تولد احمدشاه

در ۱۱۳۵ واقع شده، پس باید گفت مادر احمدشاه بعلاوهٔ آنکه یك قرن زندگی کرده ، احمدشاه را در عمر تقریباً پنجاه سالگی بدنیا داده است، وظاهراً این امریست کم پیدا.

ابن محمدامین دعوی میکند (لقمان) خان برادرزادهٔ احمدشاه و نائب السلطنهٔ او در سفر بری اول هند در قندهار بود . وهم از پسران لقمان خان دردورهٔ تیمورشاه قصه میکند (۱) باقبول این روایت باید گفت ذوالفقار خان بعدازمرگ خود فرزندی بنام لقمان یادگار گذاشته ، که او نیز بدربار کاکای خودش در قندهار پیوسته است .

اگر بقول شیر محمد گنداپوری که شاید بنوشته محمد مهدی نظری داشته (۲) اعتماد ممکن میبود ، هر آینه میگفتیم احمدشاه برادر دومی بنام (علیمردان) خان نیز داشته ، که درجنگهای فارس وافغان درشهر فراه شامل بوده است (۳) ولی درسائر تواریخ افغانی تاجائیکه به نظر رسیده ازین اسم ورسم ذکری نیست .

---

(۱) مجمل ص ۱۱۲ ص ۱۵۲ ـ (۲) جهانکشا ص ۱٦۷ طبع بمبئی سال ۱۳۰۹ هجری

(۳) خورشیدص ۱۵۲ ، بایستی علاوه نمود که مطالب سیاسی این کتاب دارای اشتباهات زیاد و احیانا غیر قابل اعتماد است .

فصل ششم

تاریخ تولد و مسقط الراس احمدشاه

قصهٔ آنکه احمدشاه در «ملتان» بدنیا آمده ، ظاهراً سهویست که از طرف بعضی نویسندگان هند و ستانی نشئت نمود ، واحیاناً مورد تقلید برخی دیگر گردیده است ، مثلا محمدحسن هندی در یکجائی از کتاب خود بدون آنکه سندی نشان دهد میگوید:ـ (احمدشاه خطهٔ ملتان مین پیدا هوا.....) یعنی احمد شاه در خطهٔ ملتان پیدا شده واین دو بیت را نیز در تاریخ جلوس او میسراید :

چو بنشست احمد شهٔ نامدار   به تخت خلافت بصد عظم و شان
نداز د بشیرم ز سال جلوس   بود تا ابد این خدیو جهان (۱)

فیض محمد هم این افسانه را به نقل از کتاب (تاریخ احمدی) (۲) مینویسد که: نیاکان احمد شاه متوطن

---

(۱) محمد حسن معاصر احمدشاه بوده . ودر آخر سلطنت او درسال (۱۱۸۵) کتابی بنام (مرآت الاشباه) بفارسی تالیف کرده است ، این کتاب پسان بزبان (اردو) ترجمه ودر ولایت (اوده) بطبع رسیده رجوع شود بهمین طبع ص ۴۷

(۲) (تاریخ احمد) تألیف منشی (عبدالکریم) علوی معاصر (شه شجاع) نواسهٔ احمدشاه است

ملتان بوده ' ولادت وی در انجا ر ونموده ' واز سبب بعضی حوادث در کود کی با پدرش محمدزمان در قندهار واز آنجا درهرات وارد گردیده است . (۱)

ولی ما میدانیم که این روایات بی اساس است وتاریخ احمدی مثل مرآت الاشباه خاندان احمد شاه را باخاندان عبدالله خان ولد حیات سلطان ' رئیس سابق ابدالیهای قندهار ومهاجر درملتان ' خلط نموده است وچون حیات سلطان ' بعدازموقوفی خانی ابدالی های قندهار درقرن یازدهٔ هجری بملتان سفر کرده' وبعدازمدتی پسراو عبدالله خان به سال (۱۱۲۲) بقندهار عودت و مجدداً به عنوان (خان) ابدالی ها بهرات عزیمت نموده است: عبدالکریم وغیره احمدشاه رانواسه عبدالله خان مذکور فرض کرده' وچنین نتیجه گرفته اند که احمدشاه در خطهٔ ملتان تولدشده درحالی که این خاندانها ازهم جدا ورقیب یکدیگر وخاندان احمد شاه از بسیار زمانه ها

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ (۳۷) این نویسنده بخطا عبدالله خان بن حیات خان ابدالی راپدرزمان خان وجداحمدشاه فرض کرده ' وتصور مینماید که احمدشاه وپدرش همراه عبدالله مذکوراز ملتان بهرات رفته اند .

(۱) سرج س۹

دربین عشیرهٔ ابدالی در موضع (شهرصفا) طرف شرقی شهر حالیهٔ قندهار ساکن بوده اند (۱) تنها زمانخان پدر احمدشاه چنانچه قبلاً تصریح شده ، چندسالی در کرمان بسر برده است پس مسئلهٔ تولد احمد شاه در ملتان در کمال وضوح باطل است ، وبطوریکه در ذیل خواهید خواند ، مسقط الرأس احمد شاه شهر هرات وهم تاریخ تولد او بظن قوی سال ۱۱۳۵ هجری است .

مورخین تاریخ تولد احمدشاه راتوضیح نکرده اند ، غندمشر (ملسن) ومحمد حیات عمر احمدشاه را دروقت جلوس او (۲۳) سال میگویند (۲) وظاهراً این هردو اشتباه کرده اند ، زیرا زمان خان پدر احمد شاه ، خود درسال ۱۱۳۵ هجری فوت نموده است ، چنانیکه محمد حیات مثل سلطان محمد این تاریخ فوت راتصدیق مینماید (۳)

---

(۱) سلطانی عنوان (طایفهٔ ابدالی) ص ۵۲ ـ ۶۹

(۲) رجوع شود به کتاب (تاریخ افغانستان) تالیف کلنل (ملسن) طبع دوم لندن سال ۱۸۷۹ مسیحی ، در ذیل واقعات احمد شاه از ص ۲۶۷ تا ص ۳٤٥

(۳) حیات ص ۲۲۷ سلطانی ص ۱۰۰

شمالی مملکت مشغول سفر های حربی (سالهای ۱۱۷۷ - ۱۱۸۳) بود ، درحالیکه احمد شاه فرزندانی چون تیمور و سلیمان و سردارانی چون شاه ولی وجهان خان داشت ، بعید به نظر میرسد که خودش مثلاً درسن شیخوخت و پیری ، این فاصله های دور ودراز رابسواری اسپ بغرض جنگ طی نماید .

پس باید گفت احمدشاه دروقت مرگ خود درحدود پنجاه سال عمر داشته است ، و در هر حال چون پدر اورا از سال ۱۱۲۳ قمری به بعد ، تازمان فوت او در سال ۱۱۳۵ درمدت دوازده سال در هرات می یابیم ، میتوان حکم نمود که احمد شاه خواه پنجاه سال خواه زیاد تر عمر کرده در هرصورت مسقط الرأس او ولایت هرات و بطن قوی شهر هرات بوده است . (انسائیکلو پید یا آف اسلام) این نظر را تائید میکند و میگوید : این خاندان (خاندان احمد شاه) در سنه ۱۷۲۲ خراسان را گرفته بمشهد پیش قدمی کردند ، احمدشاه هم درین زمانه تولد شده و علاوه میکند : - احمدشاه وقت جلوس بپادشاهی ۲۵ سال عمر داشت .

از مجموع این تفاصیل بایستی این نتیجه گرفت که احمد شاه در سال ۱۱۳۵ ه در هرات تولد شده ، و بعمر (۱۶) سالگی در شهر قندهار سال (۱۱۵۰ هجری) بدر بار نادرشاه خراسانی پیوسته ، وهم در شهر مذکور بعمر (۲۵) سالگی سال (۱۱۶۰) به تخت سلطنت عروج ودر کوه توبه از مضافات قند هار بعمر پنجاه ویك سالگی در سنه ۱۱۸۶ هجری وفات یافته است.
العلم عند الله العلیم .

فصل هفتم

تحصیلات احمد شاه

احمد شاه از وقتیکه بدنیا آمد تا وقتیکه از دنیا رفت در خانواده و محیط و عصری دچار بود که سوای صدای چکا چاك شمشیر وغرش توپ وتفنگ چیزی نمی دید ونمی شنوید ، در آوان صباوت برادر خودرا مشغول جنگهای داخلی با خانوادهٔ رقیب (عبدالله خان ابدالی) ومحاربات بافارس می یافت ، ودر طلوع شباب داخل زندان قندهار شد ، بعد ازان شش سال حیات خودرا درسفر وجنگ درمعیت نادرشاه صرف نمود ، وازان بعد تازمان وفات مصروف امور مملکتداری بود .

معلوم است با چنین سر گذشتی اورا فرصت مفصل برای تحصیلات میسر نبود ، معهذا ماهی بینیم احمدشاه درخلال اوقاتی که بدست آورده از تحصیل دریغ نورزیده است ، احمد شاه درهردو زبان ملی (پشتو وفارسی) سواد کاملی داشت حتی در پښتو شعر میسر ود

گرچه اشعار احمدشاه ساده و عادی و بیشتر عاشقانه است، بازهم شعر وصمیمی ست .

درهر حال بایستی اقرار نمود که احمدشاه ازهر چیز بیشتر مردی بود سپاهی وسیاسی ، وازامتحانات عملی که او درین دو رشته داده ست ثابت میشود که یکی ازمردان لایق مشرق زمین بحساب میرود ، و لهذا افتخارات اونیز مربوط بهمین جنبه های عملی اوست ، خیلی درست است اینکه گفته اند مقام شخص در هیئت اجتماع مربوط بمقدار آنچه میداند نی ، بلکه بسته باندازهٔ آنچه میخواهد و آنچه میتواند میباشد .

فصل هشتم

سیرت احمدشاه

بطوریکه جسته‌جسته ازمندرجات تواریخ ومفصلتر ازاشکال اعمال احمد شاه معلوم میشود او مر دی بود نسبتاً معتدل الاخلاق ، وپابند به اوامر و نواهی مذهبی وعرف وعادات ملی ، وباآنکه اقتدار بی مسئولیت غالباً به خشونت منجر میگردد معهذا احمد شاه طوری رفتار نمود که بتوان اورا در زمرهٔ پادشاهان عادل محسوب نمود . اوبه اولاد خود وصیت میکرد که در مجازات مقصرین مثله روانداراند، و مردمان‌را از تعظیم بطور کورنش-چنانچه دربعض ممالك همسایهٔ مارواج داشت- ممنوع دارند ادای سلام را بر خلاف هیأت خمیدن وخضوع به بالا کردن دستی نزدیك سر (مثل سلام دادن امروزهٔ ما) منحصر ساخت ومجالست ومباحثه را با علمأتاکید نمود (١)

---

(١) سلطانی ص١٤٧

احمدشاه آدم شجاع، ولهذا بضعفامتواضع وبه مجرمین بخشنده، وبه ظلمه واقویا دشمن قهار وبی ترسی بود، وچنانچه خالی ازتعصب دینی نبود، تعصب ملی نیزداشت، ودرحالیکه در داخله نزد ملت خود ازمقربین الی الله و بمثابهٔ پدر مهربانی شمرده میشد، برای دشمنان خارجی وفرق عاصیه قوة قهر کنندهٔ بحساب میرفت. احمدشاه آدم جوانمرد وحقوق شناسی بوده مکافات هیچ محبت واحسانی را فراموش نمیکرد، واین صفت اورا میتوان در رفتار او بمقابل حرم و اولاد نادر شاه، ورفقای همقطار افغانی او درمعیت نادر، تااخیرعمراو ملاحظه کرد، احمدشاه مثل ترس وتکبر حرص وامساك نیز نداشت، فیاض وسخا وتسکار بود علی الخصوص که آدم مسرفی هم گفته نمیشد. زندگانی شخصی او در کمال ساده گی وعاری از هرنوع تصنع وتجملی بسر رسید، احمد شاه در راهی که میرفت مداوم وباثبات و عزائم اوجزم وشکست ناپذیر بود. مرور زمان وصفحات مختلف حیات که احمدشاه طی کرد، ذلت وعزت، اسارت وآزادی، زیر دستی وفرماندهی رادید،

وبا اشخاص و طبقات مختلفه محشور گردیده عروج وسقوط شهنشاهی مقتدری مثل نادرشاه رابچشم عبرت ملاحظه نمود اینهمه درهوش وقضاوت خدادادش مؤثر افتاده درطبع واخلاق اوتوازن وپخته گی ایجاد نمود، نمیتوان ادعا کرد احمدشاه دراعمال خودش هیچگاه ازاعتدال انحراف نورزیده ولی بیشترین قسمت اعمال او به محاسن اخلاقیش گواهی میدهد، ازهمین جاست که مجموع مورخین افغانی اخلاف احمدشاه را مدح وستایش، وعامهٔ ملت افغان اوراجزو اولیاءالله دانستند، واین ازبزرگترین افتخارات معنوی این پادشاه بشمار میرود. فیض محمد بنقل از عبدالکریم مینویسد که :-
نادرشاه در مجالس خود مکرراً میگفت من در تمام ایران وتوران وهندوستان مثل احمدخان مردحمیده خصال وپسندیده افعال ندیده ام(۱)

میتوان گفت برای کامیابی نقشه‌های مهم احمدشاه درافغانستان همانقدر که فعالیت وقابلیت او کمک کرده است، همانقدر هم فضائل اخلاقی وصیت این فضیلت او بین جامعه مؤثر وذی مدخل بوده است.

---

(۱) سراج صفحه ۹

فصل نهم

صورت احمد شاه

ازصورت احمد شاه اطلاع مفصلی در دست نیست، جزاینکه او آدمی بود دارای صحت وقوت جسمانی، واین ازسر گذشتهای تاریخی واسفار جنگی اوبوضاحت معلوم میشود، چه احمد شاه مکرراً ممالك دور دستی را باسپ سفر کرده، و رود های های غریونده را عبور وبصد ها میل یلغار تندی نموده، چنانچه در سفر حربی سال ۱۱۷۵ وقتیکه از پنجاب بسرهند مقابل قوای سیکه پیش میشد فاصلهٔ (۱۳۵) میل راه را به دو روز قطع نمود (۱).

مورخین از منظر احمد شاه چیزی ننوشته اند، وتصویری هم ازو که بصحت آن حکم قطعی توان داد دردست نیست، معهذا درپنجاب وهند رسمهائی بدست میآید که منسوب باحمد شاه است، یکی ازین رسم ها درمطبوعات افغانی نیز درسال ۱۳۱۵ شمسی انتشار

(۱) سراج ص ۲٦

یافته (١) البته صحت این تصویر محل اشتباه است، ولی ازان میتوان باین قضیه منتقل شد که مردم نسبت به صورت و لباس احمد شاه از روی تواتر و روایات چه عقیده داشته اند، ازین رسم برمیآید که پوشاک احمد شاه مطابق تفصیل تاریخی است که درسطور مابعد خواهید خواند. واین نکته فرصت تصور این مطلب بما میدهد که فرض شود این تصویر دارای شباهتی با احمد شاه خواهد بود ولو این شباهت بسیار خفیف باشد. (رجوع شود به عکس نمبر ٢)

جزئیات این تصویر باینقرار است: «احمد شاه رخسارهٔ داشت گوشتی، چشمهای سیاه و کلان، بینی کشیده، پیشانی صاف، ریش سیاه ویك قبضه. بروت های معتدل واز پشت لب مقراض خورده» این تصویر گرچه نیمه اندام است، به بیننده القا میکند که صاحب تصویر مرد میانه قامت وشاید به پستی متمایل باشد احمد شاه درین تصویر البسهٔ ذیل را در بر دارد

(١) سالنامهٔ سال ١٣١٥ شمسی مجلهٔ کابل طبع کابل بین صفحات ٤١٢-٤١٣



احمد شاه بابای افغان - ۱۱۳۵ - ۱۱۸۶ﻫ

(شال بزرگی درسر، قبای چرمه دو زی دربر، چپن زغاره دار و کشادی بالای قبا پوشیده) واینها همه شعائر آنوقتهٔ طبقات عالیهٔ افغانی در لباس بود عجالتاً برای ما ممکن نیست راجع بقیافت احمد شاه شرح زیاده ازین تحریر نمود .

فصل دهم

پوشاك وخوراك احمد شاه

از اوراق تاریخ هیچ معلوم نمیشود که احمد شاه زندگی تجملی وبا صطلاح لوکسس داشته است، بالعکس اولاداو که در راه تجمل قدم میزدند، و مورخین از آنها ذکری میکنند. مثلاً تیمورشاه پسر احمد شاه تاج مکلل بالماس بسر میزد، وحمائل مکلل بدوش میاویخت وبالا پوش مرصع بجواهر ثمین میپوشید، والماس مشهور به (کوه نور) را بساعد راست وفخراجی بساعد چپ می بست ودر وقت سوارشدن باسپ کرسی دانه نشانی زیر پا میگذاشت اسپ سواری اونیز ازین تجمل بی بهره نبوده وجیغهٔ مرصع بجواهر درفرق خودافراشته داشت (۱) زمان شاه حفید احمد شاه تاج مرصعی بسر میزد که دارای چهار جیغهٔ دانه نشان بود (۲) شه شجاع در بهار یك سالی که عساکر تحت السلاح کابل را درمیدان (سیاه سنگ) معاینه میکرد، باسپی سوار بود

---

(۱) سراج ص ٤٤ (۲) سراج ص ٥٠

که مثل نقره سفید و یال ودم او با حنا رنگ سرخ بسته بود ' دم این اسپ ازیك کرهٔ طلای ناب و جواهر نشان گره خورده ' وبین دو گوش اوتاجی از زمرد ویاقوت میدرخشید 'وستام این اسپ تماماً از ورق طلا پوشیده ' ودانه های جواهر متلونه در آن مثل ستاره در مقابل آفتاب شعاع میداد' این منظره ازوقایع چشم دید یکنفر معمر کابلی (حسین داشی) نامی بود که یکصد وبیست سال عمر کرده ودرسال ۱۳۲۸ قمری به پدر نگارنده قصه میکرد .

اما راجع بزندگی تجملی احمد شاه ازیکطرف تاریخ خاموش است ' وازطرفی روایات محلی سادگی آنرا تائید میکنند. مردم میگویند احمد شاه به‌تخت نمی نشست وتاج استعمال نمیکرد .وحیات اواز جنبهٔ مادی با سائر طبقات عالیهٔ افغانی کمتر امتیازی داشت باین تفصیل که فرش عمارت او عبارت ازقالین وتوشك و پوشاك اومشتمل بر دستار وچپن وموزه بوده‌در خوراك هم بهمان اطعمهٔ افغانی قناعت داشت .

حال ببینیم خوراك وپوشاك طبقهٔ عالیهٔ افغانی

در آنعهد چه بود؟ در ینخصوص محمد حیات تفصیلات قابل توجهی میدهداو پوشاك طبقهٔ بلندابدالی رابدینقرار شرح میکند: قبای دراز تا بساق، شلوار فراخ، چوخهٔ کشاد، دستار بزرگ، موزه، کمربند، پیش قبض در کمر، شمشیر حمائل (۱) این تعریف محمد حیات را تصاویری که از رجال وشاهان آن دوره جسته دیده میشود تصدیق میکند.

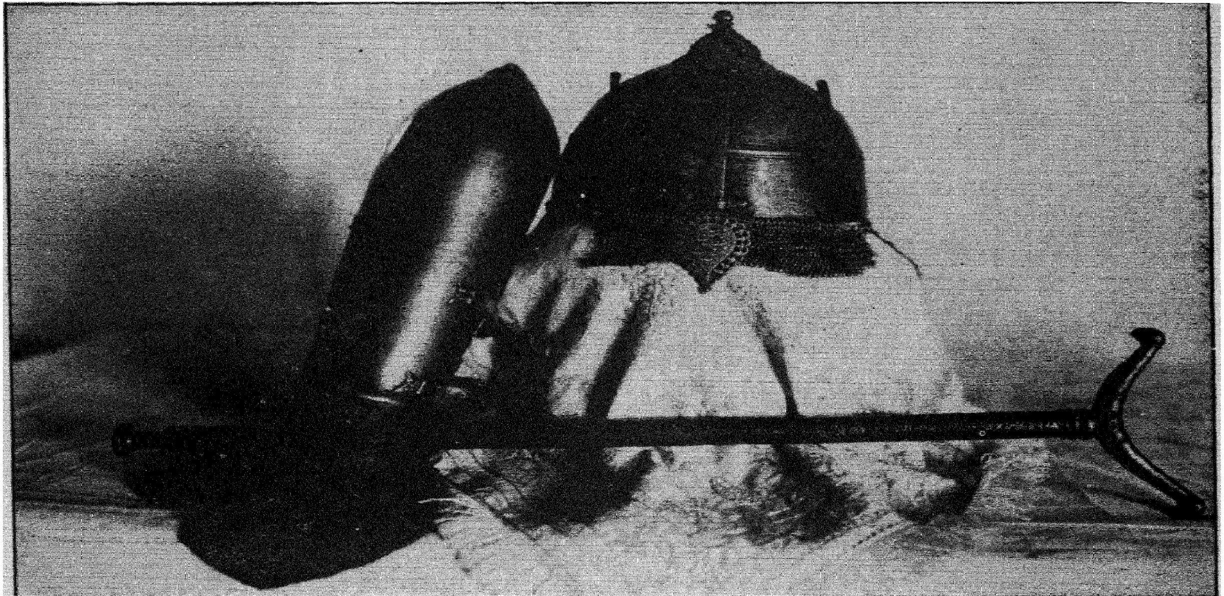
هکذا خوراك طبقهٔ عالیهٔ افغانی در آنعهد مرکب ازموادذیل بود پلو، گوشت تازه وخشك، کباب چاشنی دار پنیر، ماست، میوه، مخصوصاً خربوزه شربت وغیره (۲)

پس میتوان قیاس کرد که پوشاك و خوراك احمد شاه ساده ومطابق باعادات ملی افغانی بوده واز تفصیلات فوق بسیار تجاوزنمیکرد، وبرای تصدیق این نظر مخصوصاً در مورد پوشاك او قرینهٔ دیگری که در دست است عبارت از همان تصویر سابق الذکر منسوب وموسوم باحمدشاه است. (عکس نمبر ۳)

---

(۱) حیات افغانی ص ۱۳۰

(۲) » » ص ۱۳۰



عکس نمبر (۳) عصا ، مغفر، وساعد بند جنگی احمدشاه بابا (محفوظ در مقبرهٔ احمد شاه)

فصل یازدهم

مشغولیت تفریحی احمد شاه

تا جائیکه معلوم است احمد شاه پا بست هیچ نو ع بازی وتفریحی نبوده است ،نه درتاریخ ونه در روایات محلی هیچگونه سراغی از جشن ها، بازیها وامثال اینها حتی ذوق شکار که از لوازم زندگی پاد شاهان است منسوب به احمد شاه نیست در ذیل مامورین در بار احمد شاه نام « میر شکار » هم درتاریخ برده نمیشود درشهر قندهار هیچ یك میدان ، صفه وباغ نیست که میله جای احمد شاه نامیده شود درتمام ایام پادشاهی فقط یك روز برای شنیدن ساز وسرود دستی باین کار زد وبس (١)

واقعاً این اندازه برودت ذوق دریك نفر پادشاه از نوادر است اگر علت آن کثرت مشاغل مهمهٔ مملکتداری نبوده باشد؟وظاهراً همین علت از احمد شاه فرصت تفریحات را سلب کرده خواهد بود .

---

(١) سراج ص٣٠

در واقع مؤسس اولین سلسله های سلطنتی غالباً اشخاص جدی و فعالی بوده اند که محض در سایهٔ جهد لاینقطع به آن مقام عالی رسیده وهم تازنده بوده اند برای پیشبرد مقاصد بزرگ خویش دست از کار نکشیده اند معهذا ما برای احمد شاه یك مشغولیت تفریحی میشناسیم که عبارت است ازشعر سرائی او در ایام فراغت و بیکاری از امور مملکتداری. باری احمدشاه واقف لاهوری شاعر غزلسرای هند رانیز روزی چند بحضورش دعوت نمود وبطوریکه گویندواقف دررسیدن بحضور احمد شاه بیت ذیل را انشاد کرد. (۱)

ندیده هیچکس ظل پیمبر بحمدالله که ظل الله دیدم

(۱) نگارستان فارس تالیف محمدحسین آزادطبع ۱۹۲۲ مسیحی لاهور ص ۲۲٦

فصل دوازدهم

وجه تسمیهٔ احمد شاه به درانی

بطوریکه گفته ایم احمد شاه مربوط بخاندان بزرگ یا قبیلهٔ کوچك (سدو زائی) است ، « سدو » مورث اعلاء این خاندان بقول مؤرخین افغانی پدرششم احمد شاه است که بقول « ریو رتی » دراواخر قرن دهم هجری زندگی مینمود ، اسم اصلی اورا هم اسدالله یا سعدالله میگویند که پسان مخفف به (سدو) شده ، درهر حال نام دستهٔ کوچك سدوزائی درقرن یازده هجری بطور محدودی زبان زد بوده وشهرت آن بااشتهار سلطنت احمد شاه توأم واقع گردیده است. معهذا احمدشاه درنزد مورخین داخلی و خارجی بیشتر به (ابدالی) معروف است که اسم عشیرهٔ معروف وبزرگی است از پشتانه ، اسم ابدالی با کثرت این عشیره بسیار قدیم نیست ، چنانیکه تاقرن هفت هجری در تاریخها نامی از ابدالی برده نشده ، درحالیکه بعض عشایر دیگر پشتو از قبیل سوری ، غوری ، لودی وغیره از قرون

اولیهٔ اسلامی در تاریخها نام برده‌شده اند و این دال است بر آنکه درآن اعصار اسم ابدالی رایج ویا اقلاً مشهور نبوده - وشاید شاخه های این عشیره درآن اوقات بنامهای مخصوص قبیلوی یاد میشدند . از آن بعد آهسته آهسته اسم ابدالی راشنیده ، ودرقرن های نه وده هجری در کمال روشنی آنرا در صفحات تاریخ مشاهده میکنیم .

پس چسان شد که به یکبار این نام چندین قرنه در افغانستان بکلمهٔ (درانی) عوض و احمد شاه سدوزائی ابدالی، احمد شاه درانی واحیاناً(در دران) نامیده شد ؟ ازمورخین درین خصوص سخنان مجمل واحیاناً عجیبی میشنویم ، مثلاً یك نویسندهٔ خارجی در تقلید ازیك خارجی دیگر درینموضوع مینویسد: درنتیجه رؤیائی که احمد شاه دید ، ابدالی ها اسم خودرا به‌درانی تغییر دادند(۱) والبته تردید این نظریهٔ

---

(۱) تاریخ مختصر ایران تألیف « سرپرسی سایکس » ترجمه وطبع اصفهان ص ۷۸ تاریخ طبع ندارد حاشیهٔ اول،وشاید سرپرسی این عبارت رااز ملسن آموخته باشد .

بی سند محتاج تفصیل نیست .

محمد حیات نسبتاً شرح زیاده تری در ینخصوص مینویسد او میگوید : بعد ازجلوس احمد شاه به تخت افغانستان یکنفر روحانی صابر شاه نام که خیلی طرف حسن اعتقاد احمد شاه بود ، باو پیشنهاد کرد که لقب (دردوران) اختیار کند ، ولی احمد شاه بملاحظه ورعایت عشیرهٔ خود لقب دران اختیار نمود (١) .

باین معنی که شعبهٔ ابدالی را دران ودرانی وخودش را درددران نامید ، فیض محمد هم تقریباً این نظریه‌را به تعقیب سلطان محمد تائید میکند (٢)

در هرحال بایستی گفت کلمهٔ نوظهور (دردوران) بسرعت حیرت بخشی بایك جمع بیقاعده به (دردران) تحویل

بقیهٔ صفحهٔ گذشته :

ضیاء الملته والدین میگوید : اینخواب را (نه احمد شاه بلکه) ولی معروف «چکنی» دیده بود واحمد شاه بدان سبب لقب «دردران» اختیار نمود (تاج التواریخ) تصنیف امیر عبدالرحمن خان طبع بمبئی سال ١٣٢٣ ﻫ جلد ٢ فصل ٧ ص ١٥٢

(١) حیات ص ١٢٩

(٢) سراج ص ١٠ سلطانی ص ١٢٣

وتبدیل یافته ، درمناشیر رسمی ومنابر دینی مذکور گردید ، وبقول مورخین افغانی احمد شاه در مهر خودش که شکل طاؤس داشته وصراحی نما بود ، این عبارت رامنقور نمود : (الحکم لله یافتاح ، احمد شاه دردرانی) (۱) بعد ازین نه تنها احمدشاه در ان وپادشاه درانی بود ، بلکه تمام عشیرهٔ ابدالی (درانی) نامیده میشدند ؛ درهمان ایام سلطنت احمدشاه اسم درانی درنوشته هاوالسنهٔ داخلی درعوض ابدالی مستعمل گردید (۲) وآهسته آهسته درالسنهٔ خارجی نیز این کلمه جای اسم ابدالی را اشغال نمود .

---

(۱) سراج ص ۱۱ سلطانی ص ۱۲٤

(۲) رجوع بمضمون (سنگ نبشتهٔ) تاریخی عمارت (حاجی خانهٔ افغان درحجاز) شمارهٔ (۲) سال (۲) تاریخی اسد ۱۳۱۱ شمسی مجلهٔ کابل طبع کابل .

فصل سیزدهم

ازواج واولاد احمدشاه

تعداد زوجات احمد شاه در تواریخ ما تصریح نشده و جهة آن نیز همان خود داری بیجا از شرح حال نسوان است ، وقتیکه ازاولاد احمد شاه ذکری بمیان میآید هم نمیگویند اینها ازیك مادربوده اند یا ازامهات مختلفه ، ولهذا تعیین عدد ازواج احمد شاه مشکل است نظر باینکه احمدشاه مرد متشرع بود ، میتوان گفت در آن واحد عدد زوجات او ازچهار تجاوز نکرده است امااینها چه نام وخاندان داشته، ودر کدام تاریخ نکاح شده اند درست معلوم نمیشود ، ما از جملهٔ زوجات احمدشاه تنها یکنفر را بسبب شهرت خانوادهٔ او بهتر میشناسیم واو همان شهزاده (بیگم) دختر محمد شاه گورگانی شهنشاه هندوستان (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱) است ، مادر این دختر ملقب به (صاحبه محل) بوده وعروسی خودش با احمد شاه بطوریکه خواهیم دید در پایتخت هندوستان بعمل آمده است ، ازین شهزاده

بیگم احمد شاه اولادی داشته یاخیر نیزمعلوم نیست .
از زوجهٔ اولین احمد شاه یعنی مادر شهزاده تیمور
محمد حیات در کمال ابهام صحبت‌میکند ، اومینویسد:
احمد شاه بادخترسردارعرب‌های (بهسود) جلال آباد
(مرکزسمت‌مشرقی‌حالیه) نکاح کرده که‌تیمورشاه
ازو پیداشد (١) محمد حیات ابداً ازنام دختر و پدر
وتاریخ نکاح وغیره حرف نمیزنند و چون احمدشاه
درصباوت بزندان ، ودرجوانی به‌فارس‌رفته و شهزاده
تیمور هم درآنجا تولد شده ، پس بایستی قبول نمود
که‌نکاح احمد شاه بامادر شهزاده نیز در فارس‌بعمل
آمده بعید نیست تصور کردپدردختر که ازسرداران
محلی جلال آباد بوده ، درعبور نادرشاه ازجلال‌آباد
وخیبر سال (١١٥١)درذیل‌سائر منصبداران افغانی
که از طرف نادر شاه جلب ودر معیت او قبول شدند
داخل اردوی نادری گردیده وبعد از کمی بااوعزیمت
فارس نموده است و در آنجا دختر او با احمد شاه
نکاح وتیمور ازو پیدا شده است ، باتصدیق این فرض

(١) حیات ص ٤٤٦

باید قبول نمود که نکاح احمد شاه بادختر سردار بعد از عودت نادر درفارس (١١٥٤ه) واقع شده پس تیمور درجلوس احمدشاه (١١٦٠ه) بهمه حال کمتر ازهفت سال عمر داشته است .

ما میتوانیم زوجهٔ دیگر احمدشاه را هم تااندازهٔاز قول عبدالکریم بشناسیم، مشار الیه ادعامیکند که شهزاده سلیمان برادر علاتی (ازمادرجدا)شهزاده تیمور است وچون سلیمان فرزند دویمین احمد شاه است ، باید گفت مادر اوزوجهٔدویمین احمد شاه بوده وشایددر قندهار نکاح شده باشد. زیراتولدسلیمان درشهرقندهار وزمان پادشاهی احمد شاه قبل از عروسی با شهزاده بیگم هنداتفاق افتاده است . زیاده‌ازین نمیتوان فهمید سایر فرزندان احمدشاه از همین زو جات ثلاثه بوده ویا از مادر ومادر های جدا گانه بو جود آمده اند .

از دختریا دختر های احمد شاه قطعاً خبری دردست نیست ، نه از تولد ونام وعروسی ونه از داماد های احمد شاه ذ کری در تاریخها میشود .

اما آنچه پسران اوست اینهاهستند : شهزاده تیمور

پسربزرگ، شهزاده سلیمان پسر دوم، شهزاده سکندر شهزاده شهاب، شهزاده داراب و شهزاده پرویز (بقول ابن محمد امین) پسر خورد ترین، ابن محمدامین شهزاده سکندر را ولیعهد احمد شاه، وبعد از و در عهد تیمور در سر سفرهٔ طعام وسواری اسپ همکاسه ور دیف پادشاه دانسته، و پرویز را با سلیمان همکاسه ور دیف میشمارد (۱) دراینکه مؤرخ مذکور صفت و لایت عهدی سکندر را خطا کرده شکی نیست، ولی قول او شاید قرینهٔ آن بدست دهد که تصور شود تیمور بااسکندر ازیك مادر و سلیمان با پرویزاز مادر واحد باشند، در ینصورت با سکوت تواریخ گذشته مانع نیست که فرض نمائیم شهاب وداراب از مادر یکی، و یحتمل از دختر پادشاه هندوستان تولد شده باشند، زیرا عجالتاً ما از زوجهٔ چهارم احمدشاه اطلاعی در دست نداریم.

درهرحال تیمور ازطرف پدر بعد ازنائب الحکومگی پنجاب نائب الحکومهٔ ولایت هرات مقرر وبه نظارت ولایات خراسان ومرو مامور بود.

---

(۱) مجمل ص ۱٤۸ کذا ص ۱٥۲

احمدشاه اگر چه تا اخیر سال سلطنت خود به تعیین ولیعهد نه پرداخت ولی بعد از شدت مرض خود تیمور را باین صفت بسر داران ومنصبدران ملکی و نظامی معرفی نمود . سلیمان نیز بعد از رفتن احمد شاه بکوه توبه موقتاً بحکومت قندهار وکیل گردید ؛ اما سکندر دراواخر دورهٔ پدر گویابنائب الحکومکی ولایت پنجاب مقرر و با همراهی سپه سالار جهان خان بصوب منطقهٔ ماموریت خود شان عازم شدند ، ولی هنوز در پشاور بودند که خبر مرگ احمد شاه را شنیده و برطبق امر تیمور شاه بقندهار عودت نمودند (١) پرویز نیز در اواخر سلطنت احمدشاه حاکمی کابل داشت ، وبعد از مرگ پدر به قندهار احضار گردید (٢) از شهاب وداراب تفصیلی بدست نیست .

---

(١) مجمل ص ١٥٢

(٢) کذا ص ١٥٢

فصل چهاردهم

شاهان معاصر وهمسایهٔ احمد شاه

در جهة شما لی افغانستان مملکت بخارا - د رعهد احمدشاه ازطرف یك خانوادهٔ ازبك استرا خانی معروف بسلسله (جنیدیه) اداره میشد ، این خاندا ن ده نفر از سال ۱۰۰۷ تا سال ۱۲۰۰ هجری بپاد شاهی دوام کرده اند ، ولی درانجام خاندان شاهی ضعیف وامرای دربار مخصوصاً مغل های مانغیت برامور دولت مسلط وضمناً به فتنه انگیزی درمادون النهر متمائل گردیدند، ولی احمدشاه درسوقیات عسکری سال ۱۱۸۱ ه که شاه و لیخان وزیر قوماندان اردو بود ، بعبور رود جیحون آ نها را بوحشت انداخته و بدون جنگ بجایشان نشانید .

در هرحال ازسلسلهٔ جنیدیهٔ بخارا امرای ذیل معاصر احمدشاه بودند: عبدالمؤمن جلوس ۱۱۶۰ هجری. عبدالله ثانی جلوس ۱۱۶۴. محمدرحیم (ازسلسلهٔ مغلهای مانغیت)

١١٦٧ ﻫ ، عبد العزیز (آخرین پادشاه خاندان جنیدیه) ١١٧١-١٢٠٠ هجری . اینکه سلطان محمد وفیض محمد (شاه مراد) نامی را پادشاه بخارا و معاصر احمد شاه شمرده اند ، اشتباه است ، «معصوم شاه مراد» فرد اول سلسلهٔ مغل های مانغیت است که جا نشین خاندان جنیدیه گردیده ، وشش نفر از سال ١٢٠٠ تا ١٢٧٧ هجری حکومت کرده‌اند . شاه‌مراد در سال ١٢٠٠ جلوس و تا ١٢٠٧ به پادشاهی دوام کرده است، لهذا امیرهشا ارلیه معاصر تیمور شاه افغان است نه معاصر احمد شاه بابا .

امادر فارس تا سال ١١٧١ هجری احمدشاه معاصر معین و واحدی نداشت . زیرا بعد از مرگ نادر این مملکت در آتش نفاقهای داخلی سوخته ، ورسم ملوك الطوائفی زنده شده بود « آزاد» خان غلجائی افغان با پانزده هزار عسکر در آذربایجان و حسن خان نام قاجار دراستر آباد، و کریم خان زند درعراق حکومت مینمودند .

بعدازسال ١١٧١ کریم خان پادشاه کل مملکت

گردیده و نافوت احمد شاه معاصر او شناخته میشد ، این شخص بسیار ممنون بود از ینکه احمد شاه با آنهمه اقتدار در مملکت او دستی دراز نکرد .

اما دولت هند که بعداز مرگ اورنگ زیب رو بضعف وانحطاط میرفت ، در عهد احمدشاه افغان نزدیك به سقوط بود ، زیرا شاهان هند مشغول عشرت واناث ووزراء وامراء مصروف دسیسه واغراض ، وحکام ولایات درصدد تحکیم استقلال خویش بوده ، طوائف راجپوت وجات ومرته برای بربادی سلطنت وتاراج مملکت قامت علم کرده بودند و اگر امداد وهمت احمدشاه افغان نبود ، دولت هند بهجوم اول مرته ها معدوم گردیده بود .

درهر حال شاهان هندی معاصر احمد شاه اینها هستند :-

ابوالفتح ناصرالدین محمدشاه خجسته اختر پادشاه غازی شاه جهان سال ۱۱۳۱ - ۱۱٦۱ هجری ؛ مجاهدالدین احمدشاه بن محمدشاه جلوس ۱۱٦۱ - ، عزیزالدین محمد عالمگیر ثانی بن معزالدین جهاندارشاه جلوس ۱۱٦۷ ابوالمظفر جلال الدین عالی گهر شاه عالم پادشاه غازی ۱۱۷٤ - ۱۲۲۱ هجری .

(باب دویم)

فصل پانزدهم

سر گذشت احمد شاه تازمان پادشاهی او

احمدشاه درسال ۱۱۳۵ ھ بدنیا آمد ' وهمدرین سال پدراو زمانخان رئیس حکومت هرات ازدنیا گذشت مادراحمد شاه فرزند خودش را گرفته وازهرات بشهر (فراه) نقل مکان نمود(۱) ذوالفقارخان برادر کلان احمدشاه نیز به شورابك (بین فراه و گرشك) عزیمت کرد' زیراجانشین زمان خان ازطرف (مجلس مشورهٔ ملی) محمدخان پسر عبدالله خان ابدالی رئیس سابق تعیین شده بود واین شخص نظر خوبی با خاندان زمان خان رقیب تاریخی خاندان خود نداشت .

ازین بعدازاحمدشاه خبری بدست نیست' ودرمسافرت های برادرش ذوالفقارخان'ازاحمدشاه بسبب صغرسن اونام برده نمیشود ' اماذوالفقارخان درسال ۱۱۳۶ بزماداری هرات منتخب وازشورابك براه فراه داخل

---

(۱) حیات ص۱۲۷

هرات شد.ودو سال بعد (١١٣٨) مجلس اورا بحکومت (باخزر) مقرر وجایش رابه الله یار خان برادر محمدخان سابق الذکر داد. ولی متما قبلاً در اثر عسکر کشی ذوالفقار ازباخزر بهرات، مجلس الله یار خان را بحکومت فراه فرستاده وذوالفقار خان را بحکومت (مروچاق) تعیین نمود، البته محل قیاس است که اگر احمد شاه بامادرش تاحال درفراه بوده وبه ذوالفقارخان نه پیوسته بودند. اکنون بعد ازمقرر شدن الله یارخان به فراه حتماً از آنجا خارج و درمروچاق یاجای دیگر سفر کرده اند.

درسال ١١٣٩ نظر با فواه عسکر کشی نادرشاه خراسانی به هرات؛ مجلس مجدداً الله یارخان راازفراه احضار وبصفت رئیس حکومت تعیین و ذوالفقارخان را بحکومت فراه اعزام نمود، نمیتوان دانست احمدشاه درینوقت کجا بود.

درجنگهای نادرباهرات که از ١١٣٩ تا ١١٤١ه طول کشید، و ذوالفقار ازفراه به هرات وارد، وبه مدد الله یارخان رقیب خانگی خویش مشغول جنگ بانادر

گردید، باز از احمدشاه نام برده نمیشود ، زیرا احمدشاه درینوقت پسر شش هفت ساله بیش نبود .

بعد از صلح و عودت نادر به فارس ذوالفقارخان در سال ۱۱٤۲ مکرراً از فراه به هرات عسکر کشید و بالاخره به تصویب مجلس بحکمداری هرات اعلان و الله یارخان به مروچاق اعزام گردید ، ازین بعد ما احمدشاه را بطور قطع در شهر هرات می یابیم .

در اواخر سال ۱۱٤۳ نادر شاه با سی هزار عسکر بحملهٔ هرات پرداخت، و ذوالفقار خان پنج ماه مدافعه نمود درینوقت ذوالفقار احساس کرد که حزب الله یارخان در داخل شهر برای تباهی او کار میکنند، و لهذا ذوالفقار استعفای خودرا بمجلس تقدیم و خاطرنشان کرد ، که چون جنگ بافارس در پیش است حقوق ریاست خودرا گذاشت تا نفاق جزئی سبب خرابی کلی نگردد (۱) مجلس ، انتخاب الله یارخان رئیس سابق را اظهار و ذوالفقار با خانواده و برادر خود احمد شاه از هرات خارج و بفراه عزیمت نمود ؛ ذوالفقار در فراه افغانهای مدافع را

(۱) سلطانی ص ۱۱٤

بمقابل عساکر نادر تقویه می نمود ، که خبر مغلوبیت الله یار خان و فتح نادر را شنود، لهذا ذوالفقار با احمدشاه برادر خود در همان سال ۱۱۴۴ از فراه بقندهار عزیمت نمود .

اما احمدشاه در قندهار سرنوشت غریبی در پیش داشت و بحکم تقدیر مجبور بود ، تاریکترین دورهٔ زندگی خودش را درینجا طی نماید ، چنانیکه مترقی ترین ایام حیات خودرا هم بایستی ازهمانجا آغاز مینمود .

درهر حال چون شاه حسین آخرین فرمانفرمای سلسلهٔ میرویس «هوتکی ها» از فتح هرات بدست نادر، وحسن روش او باقبیلهٔ ابدالی شنید، متوهم شده ذوالفقارخان را که از مشهورترین رؤساء این عشیره بود محبوس نمود، وبالطبع احمد شاه که پسری تقریباً ده ساله بود بابرادر خود بدروازهٔ زندان داخل شد ؛ ازین بعد است که احمدشاه یك قسمت عمر خودرا درمحبس دولتی قندهار بسر میبرد احمد شاه نزدیك به شش سال درچهار دیوار بندیخانه حیات خاموش ویك آهنگی داشت ، تاآنکه نادرشاه شهر قندهار را درسال ۱۱۵۰ ه فتح ومحبوسین را امر

رهائی داد، پس احمد شاه درجملهٔ سائر بندیها بفضای آزاد قدم گذاشت، درحالیکه نوجوانی بود نزدیک به شانزده سال.

اما شاه حسین نیز نتیجهٔ منفی اشتباهات وسهوهای بزرگ سیاسی خودش را ازدست روزگار گرفت، شاه حسین در موقعیکه میر اشرف شهنشاه افغانی فارس مشغول جنگهای نادر بود، نه اینکه به تقویه و امداد اونپرداخت، بلکه در مراجعت او بقندهار بغرض ترتیب لشکر ودفاع از نادر بواسطهٔ یکدسته سواران اعزامی خوداورا درحدود جنوب غربی قندهار بکشت وباین حرکت خود که نمونهٔ کامل مرض نفاق افغانی است ضربهٔ محکمی به اساس دولت نو احداث هوتکیه حواله نمود، نادرشاه بعدازآنکه جرأت حمله به هرات یافت باز شاه حسین باستثنای اعزام سه هزار سوارامدادی جداً درصدد همراهی حکومت ابدالیهٔ هرات ودفاع بمقابل نادرنه برآمد، وباین حرکت دویم ولایت هرات رابسقوط تحویل نمود. وقتیکه نادربقندهار پیش شد، شاه حسین آدمی بودتنها ونا امید از کمک تمام سرداران ابدالی

وطرفداران غلجائی شاه اشرف ، لهذا مغلوبیت اوبمقابل نادرشاه حتمی بود، چنانچه اشرف سلطان غلجائی که سر کردهٔ سوار های توخی بود درحین قلعه بندی ازشاه حسین جدا وبه نادر پیوست واین خیانت به ولی نعمت خودش رابسوء سیاست اوترجیح داد .

معهذا شاه حسین مردی بود شجاع ومستبد بالرأی و باعدهٔ اندك متجاوز از یك سال بمقابل نادر مدافعه و ثبات ورزید . نادرشاه که از ذی الحجه ۱۱٤۹ تا ذی الحجه ۱۱۵۰ بجنگ حصار ومیدان مشغول بود ، شهر قدیم قندهار رادرداخل یك دائره وسیعی محصور ، ودر چند جا بفاصلهٔ یك میلی قلعه های کوچك نظامی تعمیر و در هریك هزار نفر محافظ نظامی بگماشت ، بین این قلاع در هرصد قدم کاسه برجهائی ساخت که بواسطهٔ ده ده نفر عسکر محافظه میشد ، نادرشاه بجهة شرق (پایتخت) بفاصلهٔ دومیل اساس یك قلعهٔ وسیع نظامی گذاشته باره وبروج قشله ومسجد وعمارت مختصری بساخت وبه (نادرآباد) موسوم کرده، خودش باقسمت کلی اردودرآنجافروکش نمود ، نادربواسطهٔ حملات کندکهای سواره ، مرا کز

نظامی قلات غلجائی و بست و گرشك وزمینداور وغیره را قبلا سقوط داده و خطوط مواصلهٔ شاه حسین را ازهمه‌جا قطع کرده بود ، بالعکس ارتباط خوداوباهرات و خراسان وفارس قایم و بالاخره نقاط حاکمهٔ کوه را که‌پشت شهر قندهار شمرده میشد اشغال ، وداخل پایتخت را زیرآتش گرفت ،باینطریق شهربعد ازدادن تلفات سنگین کشاده ، و کشتار درون کوچه‌ها آغاز یافت ، شاه‌حسین به‌برج نظامی که درقلعه کوه مشرف به‌زاویهٔ غرب جنوب‌شهر کائن‌بود ، با خاندان سلطنتی صعود وبمدافعهٔ آخرین و مذبوحیء خود دوام‌داد ،ولی کاراز کار گذشته منجربه‌تسلیم‌وتبعیداووخانواده‌اش در مازندران گردید ، وهم در آنجا ، بسال ۱۱۵٤ مسموماً ازدنیا چشم‌پوشید .

امانادرنخواست‌شهرقندهاررا که‌درسرراه هندوستان سپرفولادینی‌بودباقی گذارد،لهذابه‌تحزیب آن‌امرداد.

این‌شهرمحکم‌دردامنهٔ‌شرقی کوه‌موسوم به (سرپوزه) واقع وازاضلاع ثلاثه با خندق عمیقی ، بروج وباره‌ٔاو بااراضی فروافتاده منفصل میگردید ؛ رشتهٔ کوه صعب

المرور وتقریباً عمودی ازجبهۀ غرب شهررا پشتیبانی کرده ، ودر سطوح مرتفعۀ خودداری مواقع نظامی ، وبواسطۀدورشتۀ دیوار بشهر مربوط میشد ، بالاحصار وارگ سلطنتی دروسط شهر مایل تربجهة شمال بالای یك پارچه‌زمین‌مرتفع باتهدابهای‌عریض وسنگ کارشده بناء و موسوم به (نارنج) بود،نارنج بواسطۀ یك‌دیوار ضخیمی ازضلع شمالی خود بدیوار شرقی شهر چسپیده وپایتخت‌رابدوحصۀشمالی و جنوبی جدامینمود ، وغالباً حصۀ شمالی که کوچکتراست‌محل‌ادارات‌و خزاین‌دولتی وقرارگاه عسکری ، وقسمت‌جنوبی تعلق‌باهالی داشت قلعه یك‌پارچه کوه هم‌اززاویۀغرب جنوبی‌بابرج وبارۀ نظامی شهر رادیده بانی نموده و(قیتول) خوانده میشد امروز قسماً دیوارهای‌شهربابروج‌ونارنج‌وقیتول‌موجود وشکل نمبر چهارم آن را ارائه مینماید .

بعدازآنکه‌نادرشاه‌شهر قندهاررا فتح‌وتحزیب نمود رؤساء افغانی رابر خلاف انتظار آنها ، بامحبت پذیرفت وچنانچه‌عبدالغنی‌خان‌الکوزائی‌رادرهرات بصفت‌رئیس ابدالی هامقرر کرده بود ، درقندهار نیز نور محمدخان


عکس نمبر ۴ خرابه زار شهر قدیم قندهار

غلجائی را (بعضی مورخین اورا اشتباهاً علیزائی نوشته اند) بالقب « میر افغان » رئیس غلجائیها و قوماندان تمام عساکر افغانی معیت خود مقرر فرمود .

هکذا مامورین و منصبداران افغانی را بحکومات و لایات متصرفهٔ خود (هرات ، قندهار) تعیین نمود ، ازقبیل :- حاجی اسمعیل خان الکوزائی واشرف خان غلجائی وغیره که بحکومت های اسفزار (شین ډنډ) و قلات وعلاقه های فراه و گرشك اعزام شدند .

نادر شاه باینرا کتفا نکرده یك تعداد زیاد عسکر افغانی را در اردوی خود قبول نمود ، بعضی مؤرخین از قبیل محمد مهدی و ابن محمد امین تعداد این عسکر را چهل هزار نفر مینویسند ولی بیشتر شانزده هزار نفر تعیین میکنند باین ترتیب که دوازده هزار ابدالی و چهار هزار غلجائی بمنصبداری سرداران افغان و مجموعاً در تحت قوماندانی نور محمدخان میرافغان در معیت نادر حرکت میکرد ، وزیاده میکنند که : نادر شاه آنقدر اعتماد بعسکه بعساکر افغانی داشت

بافواج فارسی نداشت ، افغانها هم در فتوحات او شریك بوده و بسیار شمشیر کردند حقیقت امر اینست که نادرشاه با آنکه بقول مؤرخین فارس یکنفر ترکمن پوستین دوز نژاد و یك شخص تحصیل ناکرده و بی سوادی بود (۱) مردی بود خراسانی الموطن سنی المذهب و مالك عقل وعزم و تجربهٔ کافی. نادرشاه در خراسان پرورش یافته و بملازمت ملك محمود خان افغان سیستانی تجربه آموخته بود ، این شخص مثل سلطان محمود افغانی خیال بزرگی در سر داشت ، و میخواست به تمام آسیای وسطی حکومت نماید ، و لهذا در صدد رفع موانع برآمده ، ازهمه اول مسئله مذهب را مورد توجه قرارداد ، باین معنی که چون میدانست اختلاف مذهب علت ناکامی در وحدت سیاسی است ، ازهمه بیشتر قبول تاج سلطنت فارس را در جرگهٔ بزرگان آن مملکت مشروط به ترك تشیع وقبول مذهب حنفی نمود .

---

(۱) تاریخ ایران تالیف میرزا حسین خان فروغی طبع فارس سال ۱۳۱۸ قمری ص ۳۲۸ کذا تاریخ عمومی تالیف میرزا عباس خان اقبال ص ۲۱۰ جلد ٤

درهرحال نادرشاه موفق شد حس محبت افغانهارا جلب نماید. بطوریکه افغانهابیشتر درفتوحات هندوشکست تورکها درغرب وتامین داغستان حصه گرفتند ، واین همان داستانی است که مؤرخین ازقبیل سلطان محمد وشیر محمد ومحمد حیات وغیره از آن قصه میکنند. نادراینقدر بافغانها نزدیك بود که سبب غبطهٔ منصبداران فارس میگردید، ابن محمد امین میگوید که: ازاسباب قتل نادرشاه بدست سرداران فارسی یکی همین موضوع رقابت انها باافغانها دردربار نادر بود '. نادرشاه خیال داشت آن سرداران فارسی را که مخالف نظریهٔ اوبودند ازبین بردارد ، ودرینخصوص باافغانهامشوره نمود ، سرداران افشار وفارسی که ازما جرا آ گاه شدند بقتل نادر اقدام نمودند (۱)

افغانها هم در هیچ موردی نادر شاه را فراموش نکردند ، حتی بعد از مرگ او حرم وخانواده سلطنتی اورا ازتاراج وچپاول اردوی فارس نگاه ، وبرادرزاده هایش علی شاه وابراهیم شاه رادرداخل آن مملکت در

---

(۱) مجمل ص ۱٤ ـ ۱۵

برابر خصومت مردم استو ار داشتند . و این مطلب از مکتوب میر سیدمحمد نام سر کردهٔ اغتشاشیون «قم» واضح میشود که بعنوان ابراهیم شاه نوشته واز وقت نادر شاه تاعهد خود شکایت از همین مسئله ارتباط با افغانها نموده است (۱)

میرویم بسرقصه احمد شاه : نادربعدازفتح درقندهار و آشنائی بامردم ازتمام دشمنان افغانی خود یکنفر را مجازات نمود ، این شخص (سیدال) ناصری از مشاهیر جرنیل های افغانی وفاتح غالب‌جنگهای فارس دروقت تسلط هوتکیه افغان بود،چون نادر نمیتوانست باین‌افسر سر کش اعتماد نماید اورا کور نمود :هکذانادر ازطرف ذوالفقار خان که‌مردادعا داری بودتشویش‌زیادداشت وچون‌سفر هنددر پیش بود اوراباتعیین معاش وجا گیر امر بسکونت درمازندران نمود ، احمد شاه نیز عجالتاً درمعیت برادر مامور بحرکت گردید وقافلهٔ آنها در اوائل سال ۱۱۵۱ بطرف فارس عزیمت نمود .

نادرشاه بعدازفتح هندوعودت‌بافغانستان وسفر‌بخارا

---

(۱) مجمل ص ۴۲

وفتح خوارزم بالاخره درسال ۱۱۵٤ بولایت خراسان مراجعت نمود ، والبته در ورود اوبه خراسان تمام سرداران ورجال معروف مملکت ازهر طرف باستقبال آمدند ، درین جمله یکی هم احمد شاه افغان بود که از مازندران بحضور نادر رسید .احمدشاه درینوقت جوان بیست ساله وفی الجمله گرم وسرددیده بشمار میرفت ، نادرشاه وضع احمدشاه را برای منصب داری مناسب دیده واو را در زمرۀ افسران عساکر افغانی معیت خود قبول کرد ، وچون نادرشاه درجنگهای هند وبخارا وخوارزم رشادت افغانهارا خیلی پسندیده بود از آن بعدتوجه خاصی نسبت بعسکر وافسر افغانی ابراز مینمود ، این توجه نادر شاه به احمدشاه موقع داد که که قابلیت خودش را درایفای وظایف ظاهر نماید ، ولی هنوز احمدشاه منصبداری بیش نبوده وقوماندان کل عساکر افغانی همان نورمحمدخان غلجائی شمرده میشد .احمدشاه در کم مدتی توانست در اثر حسن معاشرت واخلاق خودش مورد اعتماد واحترام تمام عساکر افغانی مخصوصاً ابدالی ها گردد ، والبته اشتراك عشیروی ونام پدر و شهرت

برادرش نیز درین اوضاع بی تأثیر نبود ' شبهه نیست احمدشاه در سفرهای حربی نادرشاه در داغستان و ایروان با کمال رشادت بوظیفۀ عسکری خویش کوشیده و بهمین جهت هم مقام مهمی در دربار نادر احراز کرده است شیرمحمد ازین شمشیر احمد شاه در داغستان ذکری مینماید.(۱)

درهرحال احمدشاه در اواخر سلطنت نادرشاه یکی ازافسرهای مشهور و معتمد اوبوده ' ودر عساکر افغانی معیت نادر بعداز نورمحمدخان میر افغان غلجائی شخص اول بحساب میرفت بنوعیکه دروقت مرگ نادر شاه نتنها احمدشاه قوماندان تمام کندکهای افغان ابدالی بود بلکه قطعات سوارۀ ازبك را هم فرمان میداد .

احمدشاه از ۱۱۵٤ تا ۱۱٦۰ ﻫ تقریباً شش سال درسفر وحضر عمر خودش را درمعیت نادر شاه صرف نمود 'وبایستی قبول نمود که قسمتی از تجارب مملکتداری احمدشاه مرهون همان ایام است' و میتوان این نکته را در پارۀ روش های سیاسی ونظامی این دو پادشاه بزرگ باشرط مقایسه ملاحظه نمود .

---

(۱) خورشید ص ۱٦۸

چیزیکه بیشتر مابین این دونفر پادشاه تفاوت میگذارد اینست که نادرشاه بعداز آنهمه خدمات مهمی که برای مملکت فارس نمود متاسفانه نتوانست مقام و محبوبیت خودش رادرنزدملت تا آخرعمر نگهدارد ، اما احمدشاه باخدمات نمایانی که بملت خود کرد ، توانست محبوبیت خودش را درنظر ملت حتی بعد از مرگ برای اولاد خود باقی گذارد .

فصل شانزدهم

احمدشاه چسان پادشاه افغانستان میشود

بطوریکه معلوم است نادرشاه در اواخر عمر از حالت طبیعی خارج شد ، و در اثر سوء تفاهمی دریك فرصت غضب میرزا رضاقلی خان ولیعهد جوان وفرزند کاری خودش را کور نمود ، ازین بعد کثرت اندوه و یکدسته خیانت ها که دران سرزمین بوجود می آمد بعصبیت مزاج او افزوده ولهذا در صدد اذیت مردم بر آمده به گناه کوچك جزای عظیمی داد ، مردم از مصادره تعذیب وشکنجه ، قتل های زیاد اومتنفر وبضدیت مسلح آغاز نمودند ، شیروان وتبریز واستر آبادیکی پی دیگری سر بشورش بر داشت ، این حرکات خشم نادر رامشتعلتر ساخت ، ودر وقتیکه از اصفهان به خراسان وطن اصلی وپایتخت خود حرکت میکرد ، درعرض راه از اهالی کله منار هاترتیب داد ،بعلاوه نادرخواست نصرالله خان وامام قلی پسران خودش را تحت الحفظ بکلات نادری اعزام نماید ، تامردم آنهارا مثل میرزا علی قلی خان

برادر زاده اش برعلیه او نه انگیزند ، و متعاقباً خود رؤسای عمده‌ومامورین ومنصبداران بزرگ فارسی را که مخالف سیاست‌خویش میدانست ، ازبین بردارد نادر این‌خیال‌خودرادرمجلس مشورهٔ خصوصی‌بااشخاص امین خود وسرداران بزرگ افغانی چون‌نورمحمدخان غلجائی واحمد خان ابدالی(احمدشاه)وغیره که دست راست‌اورا تشکیل میکردند ، اظهار نمود ، و میخواست این امر رابدست آنها انجام دهد ، ولی دشمنان‌فارسی نادر که خائف و در کمین بودند ، ازین مجلس مسبوق‌ومضطرب شده ازترس جان کمر بقتل او بستند بالآخره این شخص مشهور در شب یکشنبه ۱۱ جمادی‌الاخری ۱۱۶۰ هقمری در منزل گاه (فتح آباد) چندمیلیء (خبوشان) ازطرف محمدخان قجر ، موسی افشار ، خوجه بیگ‌افشار ، صالح قرقلوی وهفتاد نفر منصبداران دیگر کشته شد،اردوی فارس هم‌بغرض تاراج حرم وخزاین همرکاب نادر از جابجنبید ،ولی احمدشاه افغان‌بمجرد گرفتن‌این خبر باقطعات سوارهٔ افغانی برای حفظ حرم‌نادر شاه ترتیبات نظامی اتخاذ

نمود ، ومتعاقباً ازطرف نور محمد خان میر افغان قوماندان قوای افغانی باقطعات رسالهٔ غلجائی وازبك تقویه یافت البته فارسی ها مبادرت بجنگ نه‌نمودند، وامنیت عارضی دوباره قائم‌شد . فردای آن روز بپاس این حمایت مردانهٔ احمد شاه ازطرف ملکهٔ نادر شاه بعضی هدایا برای اورسید ، ودر جملهٔ این هدایا یکی هم الماس مشهور (کوه نور) بود (١)

---

(١) کوه نور امروز هم از ده‌پانزده دانه الماس‌های مشهور کرهٔ زمین بشمار میرود ، این سنگ گرچه از روی تاریخ متعلق هندوستان است ، ولی معرفی او بتاریخ دنیا بیشتر بدست افغانها بوده ، باین معنی که علاؤالدین افغان خلجی شهنشاه هند ، در جنگ سال ٧٠٩ برحکمدار (مالوا) غالب وکوه نور را درجملهٔ خزائن او تحویل گرفت ، ازین بعد تاقرن ده‌هجری سنگ مذکور درتصرف سلاطین افغانی هند بود ، وبعدها وقتیکه بابر به هندوستان مسلط شد سنگ مذکور از خزانهٔ شاهان افغان لودی باو رسید وبابرهم به پسرخود همایون بخشید . سلسلهٔ بابره تاقرن دوازده‌هجری این سنگ‌راحفظ نمودند ،ولی‌درهجوم نادرشاه کوه‌نوررا ازدست دادند ، بعدازمرگ نادر کوه نور بدست احمدشاه افغان‌افتاد ، احمدشاه دلچسپی‌زیادی به آن‌نداشت ودر خزانه محفوظ ماند اماتیمور شاه‌افغان کوه‌نور را دوست داشت ، و در ساعد راست می بست ، وقتیکه زمان شاه افغان کوه نور را بجانشین خود تحویل داد $793\frac{3}{8}$ قیراط وزن

احمد شاه که خیال بزرگی برای افغانستان درنظر داشت ، بدون آنکه زیاده تر باموردا خلی فارس تماس نماید ، باتفاق نور محمد خان قوماندان و تمام قطعات افغانی بجانب قندهار (ازراه هرات) حرکت نمود . اما افسوس که بعدازحرکت احمدشاه ملکهٔ نادرشاه وخاندان او سرگذشت شومی درپیش داشتند ، احمدشاه درعبور ازهرات ابداً اقدامی نکرد ، که باحاکم فارسی کاری دارد ، ودر رجب ۱۱۶۰ باتمام قوای افغانی وارد شهر قندهار گردید ، درعرض راه قیادت عمومی مثل سابق در دست نورمحمدخان غلجائی بود ، ودرورود بشهر

بقیهٔ حاشیه صفحه گذشته :

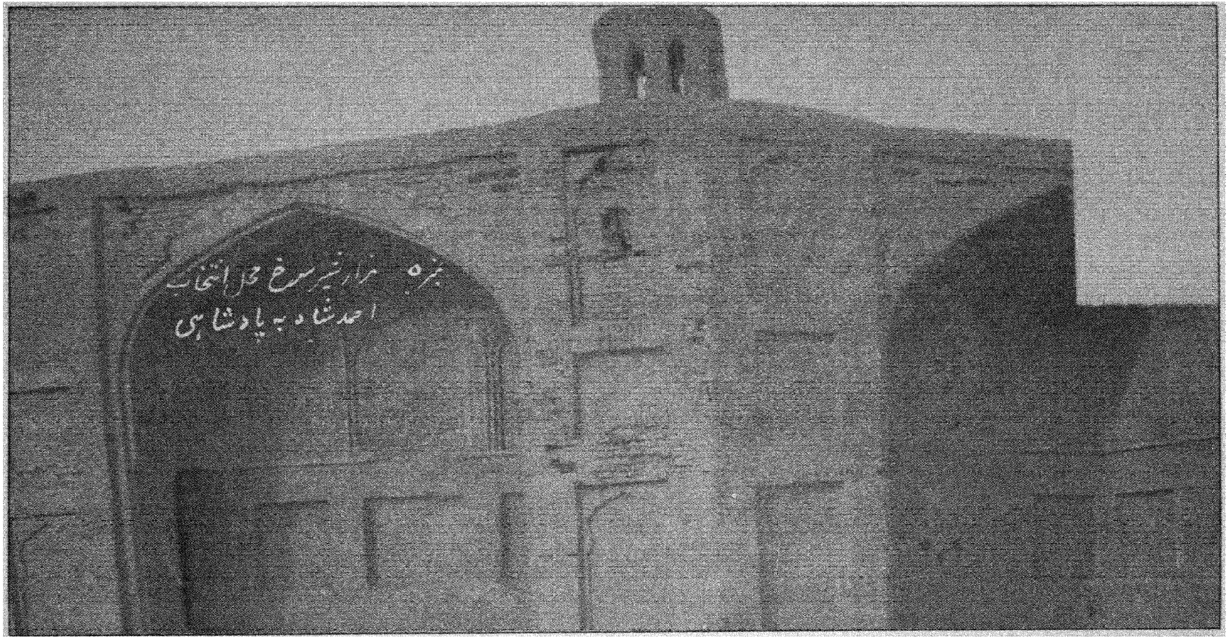
داشت ، شه شجاع افغان کوه نور را توسط یکنفر اروپائی تراش داد وحتی وقتی که تاج وتخت افغانستان را وداع کرده و در پنجاب رحل اقامت افگنده بود هم این سنگ قیمت دار را باخودداشت واین یك بی احتیاطی بود که شه شجاع نسبت بخزانهٔ افغانستان ارتکاب نمود درهرحال رنجیت سنگ زمامدار پنجاب درغرهٔ جمادی الثانی ۱۲۲۸ کوه نور را بوضع سبکی ازشه شجاع گرفت ، ولی بخاندان او نیز باقی نماند ، وازطرف لارد دالهوزی نائب الحکومه هند درسال ۱۲۶۳ بملکه وکتوریه درلندن اهدا شد ، کوه نور درلندن بعدازتراش ثانی $\frac{1}{16}$ ۱۰۶ قیراط باقیمانده وتاهنوز جزء جواهرخانوادهٔ سلطنتی انگلستان است

متفقاً بسائر روساءافغانی پیشنهاد انتخاب پادشاه برای افغانستان نمودند ' چون این مطلب نصب العین ملی بود بفوریت پذیرفته شدو بلافاصله با حضار سر داران افغانی وتشکیل جرگهٔ مهمی پرداختند ' احمد شاه سعی نمود که قوای عسکری افغانی که تقریباً شانزده هزار نفر میشد تازمان تعیین پادشاه متفرق نگردد .

درهرحال بعدازچندی جرگهٔ افغانی در (مزارشیر سرخ) منعقدو مسئله مطرح بحث گردید' مزارشیرسرخ که در داخل قلعهٔ نظامی نادرآباد و متصل دیوار شمالی شهراست'عبارت ازمرقدیك مرد روحانی مجهول الاحوالی بوده ' ونمیتوان دانست در آنوقت چه نوع عمارت وشکلی داشت'زیرا عمارت حالیه (شکل نمبر ٥) یك گنبد مثمن الاضلاع وبطرز افغانی درنهایت سادگی از خشت پخته (٣٥) سال بعدازمرگ احمدشاه ازطرف ملکهٔ شاه محمود نواسهٔ احمد شاه تعمیر گردیده است(١) وممکن است

---

(١) درسنگ نبشته مقبره عبارت ذیل بخط فارسی خوانده میشود بعون وعنایت الله تعالی وقف فی سبیل الله . مزار فیض آثار شیرسرخ ، از طرف نواب مستطاب معلی القاب(والدهٔ عصمت نشان) شهزاده (کامران) . . . . . . گردیده است . . . . چهار شنبه ١٤ ذی القعده ١٢٢١ . »


نمبر ٥ مزار شیرسرخ محل انتخاب
احمدشاه به پادشاهی

این مقبره بعدازچندین سال یگانه علامت قلعهٔ نادر آباد گفته شود چونکه قلعه درانر بار ان وتابش آفتاب درین زمین مرطوب محکوم به نیستی مطلق است ، و بالعکس مقبره درسایهٔ اسم روحانیت سالیان طولانی زندگی خواهد نمود .

جرگه های شیر سرخ ایام زیادی را اشغال نمود ، وهشت جلسه بعد از مذاکرات زیادبی نتیجه ماند زیرا درین جرگه برخلاف جرگه های عادی اکثریت آراء در کار نبود ، بلکه جمع شدن تمام آراء در نقطهٔ واحد لازم میشد ، موضوع مهم و نظریات مختلف ، ولهذا فیصلهٔ قطعی مشکل بود ، اعضاء مهم وعمدهٔ جرگه از قبیل نور محمد خان میرافغان غلجائی وقوماندان قوای افغانی معیت نادر شاه ، محبت خان رئیس قبیلهٔ فوفلز ائی موسی خان رئیس اسحق زائی نصرالله خان رئیس نورزائی وحاجی جمال خان بارکزائی وامثالهم نمیتوانستند سلطنت همدیگر رابلحاظ هم شانی ورقابت عشیروی قبول نمایند چنانچه نورمحمدخان غلجائی که شخص اول جرگه شمرده میشد، وخودش را نظر بسابقهٔ شخصی و عشیروی

قابل مقام پادشاهی میشمرد ' با آنکه تحریکات زیاد برای انتخاب خود نمود ناکام شد و مجلس عصبا نیت مزاج او را دلیل تردید خود شمرد در واقع خوب گفته اند مردیکه بحکومت کردن بر اعصاب خویش قادر نیست نمیتواند بحکومت کردن بر مردم قادر شود .

شخصیکه در تمام جلسات جرگه قطعاً برای خود حرفی نزد 'یکنفر و آنهم احمد شاه بود ' اما در جلسهٔ نهم یکی از اعضای مجلس برای بار اول احمد شاه سدوزائی را نظر بحسن اخلاق و شهرت کاردانی لایق مقام سلطنت دانسته و نظریهٔ خود را پیش نمود این شخص صابر شاه نام کابلی ابن استاد لایخوار (۱) و نظر بمسلك تصوف طرف احترام تمام رؤساء قندهار بود . لهذا پیشنهاد بیطرفانهٔ او نه اینکه باعث هیاهو وضدیت نگردید بلکه روساءعمده وعضو مجلس را باین فکر منتقل ساخت که احمد شاه ازعشیرهٔ کوچك بوده مقتدر با ستبداد درمقابل رجال بزرگ نخواهد شد ' پس در نتیجه اندك مذاکره آراء عموم مجلسیان به انتخاب و تعیین احمد شاه موافقت نمود ' وبالاخره احمد شاه سدوزائی پادشاه

---

(۱) سیر المتاخرین منشی غلام حسین طبع لکنهو .

افغانستان اعلان و جرگهٔ ملی شیرسرخ که کار مهم وتاریخی را انجام داده بود ملتوی گردید. احمدشاه از جرگه بصفت پادشاه مملکت خارج شد ودرحالیکه صداهای تبریك و تهنیت اهالی را جواب میگفت تاجی طلا گون ازخوشهٔ گندم درفرق‌خود افراشته داشت «رجوع به رسم نمبر ٦» این تاج طبیعی وتاریخی درهمان مجلس انتخاب، ازطرف صابرشاه منتخب اولین احمدشاه بر سبیل‌تیمن بگوشهٔ کلاه‌او نصب‌شده بود واین واقعهٔ تاریخی درشوال ۱۱٦۰ هجری= اکتوبر ۱۷٤۷ مسیحی اتفاق افتاد، باین معنی که مورخین قتل نادر شاه وجلوس احمد شاه را در ماههای جون واکتوبر ۱۷٤۷ تعیین کرده اند. وچون ما میدانیم که ابتدای سال ۱۱٦۰ (غرهٔ محرم) مطابق است با ۱۳ جنوری ۱۷٤۷ لهذا ماه‌جون واکتوبر مساوی میشود به ماههای جمادی الآخر (تاریخ قتل نادرشاه) وشوال سنه مذکور (جلوس احمد شاه).

حال به بینیم این مرد (۲۵) ساله را که سلسلهٔ حوادث در رأس امور یك مملکت نشیب وفراز دیدهٔ

فصل هفدهم

افغانستان قبل از احمد شاه

افغانستان مملکت بزرگی در آسیای جنوبی بوده از (آریا کای) بطلیموس یا (جیحون) تا بحر عمان واز ولایات (اپارتیای) قدیم و (سکاستین) یا (خراسان) و (سیستان) تا رودبار ایندوس کشیده شده ودارای اهمیت تاریخی و تقدم زمانی نسبت بملل آریهٔ همجوار است (۱)

افغانستان نه تنها مرکز حرکات شعبهٔ هند واروپا است که از سواحل سیحون وجیحون تااوقیانوس اطلس داخل فعالیت شده اند، بلکه مؤثر عمده در زبان، دین، سیاست وصناعت ملل همجوار آریائی بوده وقرنها قبل از اسلام درماوراءالنهر، فارس و حوزه های هندوستان نفوذ وسیعی داشته است.

---

(۱) رجوع شود به رسالهٔ (ده مقالهٔ تاریخیه) نگارش کمترین بعنوان (افغانستان ونگاهی بتاریخ آن) منتشره درنمرات سال اول (مجله کابل) طبع کابل تاریخی سال ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ شمسی کذا برسالهٔ «تاریخچه مختصر افغانستان» نگارش این جانب مندرج در سالنامه اول کابل تاریخی سال ۱۳۱۱ شمسی

افغانستان یا باختر یان قدیم و خراسان اسلامی سر چشمهٔ زبان ، دین ورسوم هند و ایران بوده قبل از میلاد مسیح بچندین قرن دین زرتشتی را بفارس ار مغان داده ، و در دورهٔ دولتهای یونانی و تخاری تا قرن پنج میلادی برممالك ماوراءالنهر . کاشغر و ختن وهند وستان فرما نفرمائی کرده است .

هکذا در دور اسلام از عهد سلاطین صفاری ، سامانی غزنوی ، وغوری تا عهد تیموری وابدالی برماوراءالنهر وفارس وهندوستان ـ بااختلاف زمان ومکان ـ مسلط بوده است . افغانستان دارای مدنیت های باختری و اسلامی بوده ، از عصر اویستا تا قرنی پیشتر در اساطیر وتاریخ اریه های مشرق حصهٔ بزرگی داشته است اسمای یاما ، رستم ، زرتشت اویستا ، بخدی زیبا وشتاسب کانیشکا ، برمك ، سامان ، صفار ، محمود ، شهاب الدین ، بانامهای ابونصر وابن سینا ، ابوریحان ، مولوی روم ودهای دیگر ، همچنین آثار مکشوفه از افغانستان از قبیل معماری مجسمه سازی ، نقاشی ، مسکوکات وغیره مخصوصاً ازولایات شرق ، شمال و کابلستان (متعلق بدورهٔ قبل از اسلام)

با آثار معماری دورهٔ اسلام، وصنایع متعددهٔ زر دوزی نقاشی ، میناتور ، خاتم کاری ، چو پکاری ، اسلحه سازی منقش و غیره بیاد گار مفاخر ایام گذشتهٔ افغانستان باقیست.

معهذا مملکت افغانستان فترت های بزرگ تاریخی را طی کرده است ، باین تفصیل که هنوز قرنی از زرتشت و دولت باختری نگذشته بود. تا هخامنشیان (قرن ٦ ق.م) بافغانستان تا ختند ، وبا آنکه کوروش مشهور سرش را بمقابل مدافعین افغانستان غربی (اسکائی های سیستان) باخت ، نفوذ نظامی و سیاسی آنها در مملکت پهن شد افغانستان درین دوره تکالیف نظامی کشیده واداى باج نمود ، ولی بر خلاف فارس از مدنیت هخامنشی که هنوز نضجی نیافته بود متأثر نگردید .

هخا منشی ها در برابر هجوم اسکندر ماکدونی « قرن ٤ ق . م » فرار نموده ، و دروازهٔ افغانستان را بررخ آنها باز گذاشتند ، ویونا نیان باتلفات زیاد مملکت را گرفتند ، ولی بزودی در افغانیت تمثل نموده ومنبع صنایع باختری وموسس دولت فاتحی گردیدند

درقرن‌ششم مسیحی فترت دویمین‌افغانستان شروع شده وساسانیان باتورکمان تورکستان پیمان خرابی وتجزیهٔ افغانستان بسته ، بدخشان وقطغن را بآنها گذاشتندومزارومرو ، هرات وسیستان را خود گرفتند وشاید درین سهو سیاسی که نژادبیگانه تری را بداخل مملکت آریه های افغانی راهنمائی بلکه کمك نمود نوشیروان تا اندازهٔ معذور بوده است ، زیرا دولت هیاطلهٔ افغانی که در آن وقت از حیث تورکتاز ویغما وعداوت شدیدی که به فارس داشت‌خود دشمن دیگری‌شمرده میشد .

محمود غزنوی که‌خیلی پادشاه‌دور اندیش وسیاسی بود نیز ازین قسم اشتباه بر کنار نمانده ، وچندین هزار ترکمن رادر ولایت خراسان اجازهٔ چوپانی و مالداری‌داد،وهمین ترکمن‌ها بودند که بالاخره باعث شکست دولت اولاد او گردیده نه تنهاقسمتی ازولایات شمالی افغانستان ، بلکه مملکت فارس را هم گرفتند وتا زمانیکه آنها دراثر اختلاط‌باافغانستان وفارس‌اهلی میشدند خسارات‌زیادی‌باین مملکتهای مدنی‌رسانیدند .

در هرحال بعدازتسلط تورکها درتخارستان افغانی چینی هاهم بشوق افتاده درقرن(۷ ۰ م)قدم درآنولایت گذاشتند، البته افغانستان درین دوره خسارهٔ زیادی ازخارجی ها کشید، وازتمدن ساسانی که بیشتر جنبهٔ مصنوعی داشت، نیز چندان مستفید نگردید.

وقتیکه اسلام ظهور وعربها بفتوحات آغاز کردند، یزدگرد ساسانی مثل دارایوش ازجبههٔ غرب فرار کرد، وعربهارا تاداخل افغانستان وما وراء النهر راهنمائی نمود، اما افغانستان دردور اسلام بحیات نوینی داخل شده، ونه اینکه تنهابواسطهٔ ابومسلم خراسانی وخاندان برمکی بلخی باعث تغییر رژیم سیاسی و تقدم علمی عرب گردید، بلکه درقرن سویم اسلامی بواسطهٔ حکومت (طاهریه هراتی)شروع باعادهٔ استقلال نمود، وصفاریهای افغان درهمان قرن این نقشه راتوسیع وحتی اساس آزادی تمام آریه های مسلمان را گذاشت، وبهمین جهة یعقوب سیستانی را (رستم دورهٔ اسلامی افغانستان) توان نامید، ازین بعد افغانستان ازدورهٔ پادشاهان سامانی افغانی بلخ گرفته، تازوال قطب الدین خوارزم شاه وظهور

مغل ، در خط ترقی وتمدن پیشرفت ، وعظمت سیاسی ومدنیت از دست رفتهٔ دورقدیم را برنگی تازه تجدید نمود ، درهمین دوره بود که هندوستان برای چندین قرن مرکز ثانوی سیاسی ، ادبی ومدنی افغانستان قرار گرفت . (۱)

فترت مهیب وتاریك سویمین افغانستان از حملهٔ چنگیز (قرن ۷ اسلامی) شروع وبمرگ امیرتیمور گورگان (قرن ۸ اسلامی) خاتمه پیدا میکنند ، اولاد تیمور درنتیجهٔ اهلیت خودها در افغانیت تمثل کردندودل باین آب وخاك بستند ، وبر خلاف چغتائیها پایتخت خود شان رادرافغانستان اتخاذ کردند . پس صدسال دیگر بافغانستان فرصت تلافی خرابی های مغل بدست افتادولی متأسفانه درقرن ده اسلامی فترت چهارمین افغانستان شروع ، وصفویهای فارس بااز بك های ماوراءالنهر دست به یغمای افغانستان دراز کردند ، واینها همان روش نوشیروان وخاقان تورك رادرتجزیهٔ افغانستان تکرار نمودند ، باتفاوت اینکه آنوقت متحدانه واینوقت

---

(۱) رجوع به مقالهٔ تاریخی کمترین بعنوان « افغان درهندوستان » مندرج درنمرات سال دوم « مجله کابل » تاریخی سال ۱۱-۱۳۱۲ شمسی

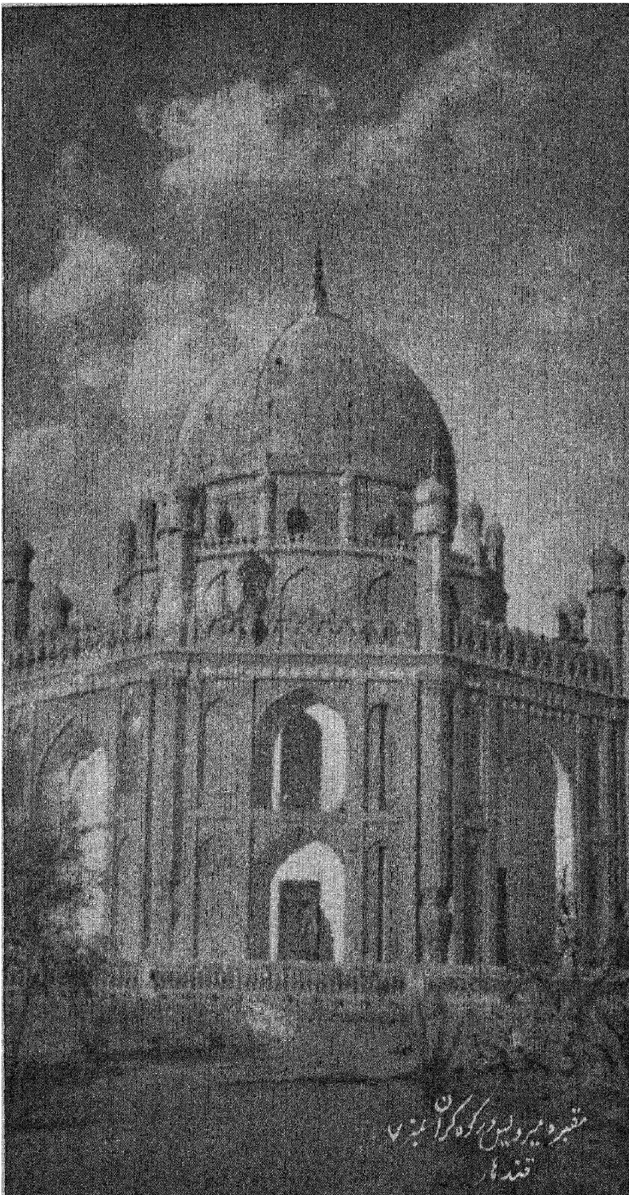
مخالفانه باهم این کاررا ازپیش بردند ، اینست که بار دیگر تجزیه وخرابی های افغانستان شروع شد ، درینوقت بابر گورگانی راهم سودای هند بسرزد ، وبعد ازانقراض «دولت افغانی هند» صفحات شرقی مملکت راباخودبرد چنانیکه ازبك هاوصفویهاصفحات شمال وغرب را بلعیده بودند . البته افغانها درین فترت چهارمین که ازقرن ده تادوازدهٔ هجری طول کشید ، بیکار نه نشستند و برای بیرون کردن اجنبی و حصول استقلال جهد زیادی نمودند ، گرچه فدا کاری وجهاد ملت درجبههٔ شرق مقابل دولت بابریهٔ هند درنتیجه نا کام ثابت شد ، ولی قائدین ملی درجبههٔ غرب مقابل صفویهای فارس کامیاب شدند .

پهلوان این داستان تاریخی همان مرد مشهور افغان میرویس خان هوتك است که پسرش میر محمود مملکت فارس راتسخیر نمود .

اماچند سالی ازمرگ میر ویس خان (رجوع به عکس نمبر ۷ مقبرهٔ میر ویس) وشاه محمود نگذشته

وهنوز افغانستان درداخل بتوحید ادارۀ سیاسی موفق نشده بود که اوراق تاریخ بر گشت ونادرشاه خراسانی ظهور نمود، بعدازمرگ نادرشاه درجملۀ ممالک متصرفۀ او اغتشاش وملوک الطوائفی ها سر کشید فارسیها تا ده سال دیگر نتوانستند بامنیت مملکت وو حدت ادارۀ سیاسی موفق شوند. وافغانستان رابیشتر این خطر تهدید مینمود باینمعنی که ملت افغانستان بعلل مخالفت های عشیره وی متشتت وبواسطۀ تسلط حکام بیگانه مایوس ومتنفر واز نظر اقتصاد فقیر بودند، رؤساوخوانین وروحانیون ملی اکثریت ملت را که مصروف دهقانی ومالداری و اندکی درشهرها مشغول تجارت، وصناعت دستی بودند بمنافع کوچک ومادی خودشان راهنمائی می کردند درصفحات شمال مملکت دسیسۀ سیاسی امرای جنیدی بخارا منبسط ودرصفحات غرب حکام منادر شخصاً ادعای استقلال داشته، ودر صفحات شرق مجدداً حکام هندی بنای ضم شدن بهندوستان گذاشتند.

البته در چنین وقتی مملکت افغانستان محتاج دستی قوی، عزمی متین وفکری روشن بود تابتواند این تشتت وپراگندگی را رفع، ومجدداً


مقبره میرویس در کوکران ۷
قندهار

وحدت ملی وسیاسی را ایجاد، وافغانستان‌را بار دیگر
درصف‌دول مشرق‌زمین استاده‌نماید، وباینصورت نقشه
نا تمام واز هم پا شیده میرویس خا ن تکمیل گر دد ،
این شخص هم احمدشاه‌بود که در ین موقع مهم خدمت
بزر گی نموده ارزش اجتماعی وقیمت شخصی‌خودش‌را
ظاهر نمود .

فصل هجدهم

قابلیت اداری احمد شاه

وقتیکه احمد شاه به تخت سلطنت افغانستان نشست یکنفر نظامی جنگ دیده ویکمرد سیاسی تجربه اندوخته بود ، اوازتاریخ وروحیات افغانی آگاه و ملتفت ضعف بنیهٔ اجتماعی ملت بواسطهٔ ابتلا بمرض نفاق داخلی ایشان بود احمدشاه میفهمید که اگرسرپرست لایقی موجود وطبقات ملت متحد گردد مجدداً قابلیت های تاریخی اوبدنیا آشکارا خواهدشد ، لهذا اوازیکطرف برای رفع نفاقهای داخلی مخصوصاً اختلاف عشیره وی ابدالی وغلجائی که شکل میرائی بخود گرفته بود متوجه ، واز طرف دیگر بجلب اعتماد ملت نسبت بحکومت پرداخت ، احمدشاه سعی نمود به اهالی افغانستان بفهماند که آنها برادر ودرنفع وضرر وامور حکومت شریك همدیگرند باینغرض ازبزرگان طوائف افغانی یك «جرگه» دائمی درمرکز تشکیل ، ودرتمام امور مهم مملکت باآنهامذاکره ومشوره مینمود ، وقتیکه احمدشاه میخواست دست بکاربزرگی

بزندقبلاً خیالات طوائف عمدهٔ افغانی رامعلوم ، وسعی
به تشریك آنها با نظریهٔ خود نموده ، ورای جرگه
بزرگان افغانی را متفقاً حاصل میکرد ، در ینصورت
با کار هائیکه او کرد ملت موافق ، وبااجراآتش مخالفت
نمی‌شد ، همچنین بزرگان ملت جزء ماموربن ملکی
ومنصبداران نظامی احمدشاه بوده ، در اسفار نظامی
باعساکر غیر منظم طوائف، خود دررکاب او خدمت
می‌نمودند ، واین همان طرزی است که ملسن با مبالغه
به «فیودل سیستم=اصول ملوك الطوائفی» تعبیر کرده است.

احمد شاه ملت افغانستان را درحالی ملاقات کرد
که بااشتراك دراحساسات ودیانت ازحیث عدم اشتراك
درمنافع متشتت ، ولی بحکم فطرت وخصایص ملی مستعد
آزادی ، جاه طلبی وافتخار ، وازنظرضیق اقتصادی طالب
ثروت بوده ، وهنوز نسیم جانفزای ایقاظ دورهٔ هوتکیه
برپیشانی شان میوزید لهذا بالطبع آماده ومنتظر پیشوا
وراهنمائی بودند ، ودرواقع هرقوم وملت برای حصول
آن مایحتاجی که ندارد آماده ومنتظر وقت مساعدی
میباشد ، احمد شاه نیز این وظیفهٔ راهنمائی را قبول

و آن فرصت مساعدرا بجامعهٔ افغانی تقدیم نمود والحق بدرستی ازعهدهٔ ادای وظیفه بر امد. احمدشاه درتماسهای نخستینی که باقوم نمود مثل سیاستمدار قابلی که قدرت تعصبات مردم را بمیل ونظریهٔ خود استعمال میکند احساسات جنگجوئی، افتخار طلبی، آزادی پرستی حکمرانی ومنفعت دوستی افغانها را تحریك، و قضیهٔ دفاع ازوطن اسلامی، جنگ بامخالفین مذهب و اغتنام از ممالك پرثروت را پیش کشید و باینوسیله قوای نهفته وخفتهٔ معنوی تمام طبقات ملت را بیدار، و قدرتهای پراگندهٔ قوم راجمع وبیك استقامت بحرکت انداخت(۱) پیشبرد نقشه های بزرگ ازهمه بیشتر محتاج تحریك

(۱) درآنوقت طبقات ذیل جامعه افغانی را تشکیل مینمود:- طبقهٔ امراو مامورین، طبقه خوانین ورؤسا وسرداران محلی، طبقه روحانیون، (ملاها، مشایخ، سادات) طبقه تجار، طبقه دهقان وزارع، طبقه صانع وکاسب، طبقه مالدار و کوچی طبقه افتاده (خدمتگار، مسکین وغیره) باآنکه این طبقات ازقدیم درافغانستان موجود، ودرتبدیل پیشه وحرف خود آزاد ومختار بودند معهذا کمتر اتفاق می‌افتاد که شخصی ازطبقه ومسلك پدرخود بسلك دیگری انتقال کند دربین این طبقات صنف اول را بعد ازخانوادهٔ شاهی وامرا، مامورین عالی رتبهٔ ملکی ونظامی تشکیل، وروحانیون

احساسات عمومی است . تشکیل یك قوهٔ معظم ملی و شروع بجنگهای متوالی باردیگر قوای نهانی ملت افغانستان را بیدار ، و در نتیجه عقیده فتح و برتری نژاد افغان را نسبت به اجانب در قلوب قوم تقویه نمود .

بقیه حاشیهٔ صفحهٔ گذشته

و خوانین بزرگ محلی در صف دوم بخطوط متوازی پیش میرفتند ، تجار وملاك در صف سوم ، وسایر طبقات فروتر از آنها قرار داشتند . اما روحانیون دربین طبقات مذکوره امتیازدیگری نیز داشتند ، باین تفصیل که اغلباً ملاك ومتمول و ازادای محصول ومالیات دولت وتکالیف بیگار ونظامی معاف بودند ، ثانیاً بزرگان ایشان سالانه یکمقدار معاش نقدی وجنسی از دولت بنام مستمری واز مردم بعنوان نذر گرفته ، دردربار های رسمی نیز دعوت می شدند ، هنگام کشت وکار و رفع خرمن و جوی کنی ، وغیره اهالی رایگان بایشان کمك وخدمت می نمودند ، بعلاوه سپار شنامه های آنها درنزد مامورین دولتی و خوانین محلی با احترام قبول واجرا می شد ، اما خدای نیکوتر داند که آن کمك وکارمجانی اهالی طوعاً بود یا کرها ، ویا اینهمه سپارشنامهها بحق بود یاناحق .

طبقات دهقان ، صانع وافتاده بصورت دوامدار زیر فشار بیگار حکام ، روحانیون وخوانین شمرده میشدند . تنها طبقه مالدار و کوچی چون مسکن معینی نداشتند ازین فشار بیگار آزاد وراحت تر بودند وبهمین علت هرگز میل بده نشینی و شهرنشینی نکردند ولهذا ابقایای مهم ایشان تاامروز موجود است .

احمدشاه بعد ازحرب وفتوحات توسیع دائرهٔ ملیت افغانی رادر تمام ولایات متصرفه مدنظر گرفت ، ولهذاملیت افغانی روز بروز کسب وسعت نمود ، احمد شاه عدالت ومشورت رااساس کار هایش قرار داده ، وباین واسطه خوش بینی واعتماد عموم راجلب نمود ، و به محبت و اعتماد قلوب مامورین ومنصبداران خو دش را تصرف کرد . معهذا احمدشاه درمورد مخالفین این خط مشی وعنا صر مضره ، آدم شد ید ا لبطش وقا هر ی بو ده متمردین را بحکم قوت براه می انداخت .

تا اینجا دیدیم که احمد شاه بخو بی توانست از زمینهٔ روحیهٔ ملی وا ستعد ادیکه در نتیجهٔ اقتضا آ ت فطری وحوادث ماضی تهیه شده بو دبرای اعتلای مملکت استفاده کند ، این قدرت تشخیص واستفاده باصیت فتو حات بلند آوازه و طرزادارهٔ داخلی و شهرت مکارم اخلاق شخصی او یکجا شده تمام تو ده های افغانی را به تسلیم واعتماد نسبت به او وادار نمود ، بدنیست در ینجا بغرض نشاندادن اندازهٔ اعتماد واحترام ملت اعم اززن ومرد نسبت به احمد شاه بایراد یکد استان کو چك بپر داز یم . مردم قند ها ر

نقل میکنند :ـ درمراجعت احمد شاه ازیکی سفربریهای هندوستان علاقهٔ «دامان» پنج میلی شمال شرقی شهر حالیهٔ قندهارفرود گاه اردوی اوقرار گرفت ، یکنفر سپاهی اردورا گذاشته بدون اجازهٔ منصبدار شبانه بطرف قصبهٔ خود که بسیار دور ازقرار گاه احمد شاه نبود روان ، وبدیدار « عینو» نام زوجهٔ خود ر سید ، اما همینکه خانم اودانست شوهرش بطور گریزی ر کاب احمد شاه را گذاشته است سو گند یا د کرد او را بخانه نگذارد و گفت عیب است پیشتر ازانکه احمدشاه بابا بحرمسرای خود داخل شود سپاهی او بخانهٔ خو بیاید ، سپاهی مجبور بعو دت ، ودر ورود به ار دو از طرف پهره دار شب توقیف شد ، فرداا ینقصه بمنصبدار کشیك رسیده سپاهی آزاد ، ولی عین حکایت بدربار احمد شاه قصه شد، احمد شاه ازین احساسات زن افغانی بی نهایت مشعوف وبغرض تشویق این تربیه ، کاریزی را که نزدیك قصبهٔ مذ کور بود به زن بخشید ، این کا ریز تاهنوز موجود وموسوم به کاریز عینواست. این روایت محلی که امثال آن زیادست نمونهٔ ازذهنیت

آنوقتهٔ اهالی افغانستان نسبت باحمدشاه شمرده میشود.

طوریکه گفتیم احمد شاه بوحدت ملی وسیاسی و توسعهٔ دائرهٔ ملیت افغانی ورفع نفاقهای داخلی خدمت و بواسطهٔ ترتیب یك اردوی قوی وسفربریها، روح علو طلبی تاریخی را مجدداً درقالب افکار ملت داخل نمود.

همچنین احمدشاه در افغانستان دولت مقتدر ومنتظمی ساخته مامورین صادق ومنصبداران لایق تربیه نمود میتوان گفت احمد شاه در صنعت انتخاب افراد لایق قدرت وافری داشت، وبقدرت اخلاقی وتصمیمات متین خویش باعث استحکام اردو واطاعت وفدا کاری آنها گردید.

احمدشاه در مورد انتظام امور دولت، اهلیت مامورین واعتماد به آنها را شرط اساسی قرارداده، وغالباً مامورین ومنصبداران اوتا آخر عمر بمقام رسمی خود باقی ماندند، معهذا احمدشاه تمام امور دولت را بواسطهٔ یکدائرهٔ وسیع مخفی تفتیش ورسیده گی نموده، از اجرای مجازات ومکافات دریغ نمیورزید

درنتیجه اینهمه اقدامات بود که احمدشاه بتوحید سیاسی

وملی افغانستان ازستلج تاخراسان وسیستان وازآمو تاعمان توفیق یافت ، وتوانست ملیونها نفوس افغان را گرد یك محور ملی بحرکت زندگی وا دارد .

ملت افغانستان نه اینکه بمقابل ارادات احمد شاه ضدیت نه نمودند ، بلکه برای عملی شدن اوامر او پیشرفته وهزارها نفر خون خودرا بیك اشارهٔ او درمیدانها ریختند. وبسائقه همین احساسات بود که بدون تصنع وتشریفات رسمی اورا لقب (پدر افغان) دادند .

یك افغان بزرگ این افغان بزرگ را بعبارات ذیل وصف میکنند :

(.... وکان هذا السلطان العظیم الشان (ای احمدشاه) من قبیلة السدوزائی وهی القبیلة التی ...... ومن اجل ذالك تمکنت محبته من قلوب رعایاه عموماً مع اختلافهم فی الاجناس والمشارب ومن قلوب الافغانیین خصوصاً حتی انهم کانوا یعتقدون من المقربین الی الله ویعدونه اباً لعموم الافغانیین ومن ثم لقبوه ببابا وهو الی الان یعرف عندهم بهذا اللقب اذ یدعونه احمد شاه بابا واستقر عرش ملکه وسلطنته علی دعائم الثبات والتمکن ولکن

لما كانت العلة الحقيقة لثبات الملك والسلطنة هى حكمته و تدبيره الخ) (۱)

احمدشاه در سیاست خارجی خویش آدم محتاطی بود ، از همین سبب باداشتن ملت سلحشور و منقاد واردوی جنگی وشکست نادیده به ماوراءالنهر تجاوز نکرده سرحد طبیعی جیحون رامحترم شمرد ، وبه مملکت فارس دست نزده فقط با سترداد خاکهای خراسان وسیستان که جزء قدیم وطبیعی افغانستان بود کفایت نمود .
اگر احمدشاه درما وارای ستلج بسو قیات بزرگی پرداخته هم نه ازنظر مملکت گیری یاحس کینه وانتقام بلکه بیشتر برای حفظ حوزهٔ سند بوده است .

بطور خلاصه میتوان گفت احمدشاه بالیاقت سیاسی ونظامی که داشت وباتحصیل آنهمه عظمت واقتداری که نمود . اگر فرصت خدمت در راه ترقی علمی صنعتی واقتصادی مملکت یافته ومیتوانست استقبال آنرا بطور پایدار زیر نظر اعتبار قرار دهد ، البته یکی ازپادشاهان لایق تاریخ دنیا بشمار می آمد .

---

(۱) رجوع به تتمة البیان سید جمال الدین الافغان ص ۶۸-۶۹

ولی ما میدانیم احمدشاه در سایهٔ استعداد و هوش خدا داد ، فعالیت قوی و ارادهٔ متین خویش اصلاحات بزرگ سیاسی و تعدیلات معنوی در افغانستان نموده و وظیفهٔ خودش را انجام داد بحدیکه اورا در ترقی قدرت اخلاقی افغانستان قرن هجده میتوان مؤثر قوی حساب کرد. زیرا تغیرات سیاسی مثل تغیرات مذهبی واجتماعی واقتصادی مستلزم تکامل جدیدی درروحیهٔ جامعه است ، پس احمدشاه حکمران فاتح وسیاستمدار قابلی بود نه فیلسوفی فکور.

باب سیوم

کار های احمدشاه در داخل

اساساتی که احمد شاه درامور اداری افغانستان اعم از ملکی و نظامی گذاشته ، چون در اوقات مختلفه و درخلال فراغ از امور سفر های بری او بوده ، لذابطور پراگنده بعمل آمده وبمرورزمان تکامل نموده است ، اما مطابق ترتیبی که درنظراست . امهات آن در ینجا بطور مسلسل ذکر میشود .

فصل نوزدهم

تشکیلات ملکیهٔ احمدشاه

واما :

درمرکز

برای فهم تشکیلات اداری (ملکی ونظامی) احمدشاه دومنبع در دست داریم؛ یکی ذکر اسمای مامورین دولت او، وبعض اجراآت آنها که جسته جسته در صفحات تاریخ دیده میشود، دیگر اشارات اجمالی تاریخی دورهٔ اخلاف احمدشاه درینموضوع، اعم ازینکه اولاد او بوده اند یا طبقهٔ محمد زائی؛ زیرا این ها همان تشکیلات عهد احمدشاه را احیاناً باالندك کم وزیادی حفظ کرده اند ولهذا تطبیق آن با دورهٔ احمد شاه درفهم این مطالب کمك مینماید.

درهرحال قبلاً بایستی دانست، درتشکیلات اساسی و ادارای احمدشاه همان خصایص عجیبی موجود است که بطور عام شامل تشکیلات اداری چندین قرنهٔ غالب ممالك اسلامی بود، وآن مخلوطی است از رسوم تاریخی

ملی وطرز ادارات عربی و آثار واصطلاحات مغل وتورکی هکذا القاب وعناوین رسمی مامورین احمدشاه مرکبی بود از مصطلحات ملی وعربی وتورکی که بعضاً مدتها قبل از چنگیز درا کثر ممالك اسلامی شرق رواج داشت ومیتوان این مطلب را درتواریخ مختلفۀ اسلامی در کمال وضوح مطالعه نمود .

لهذا دوائر دولتی احمدشاه درافغانستان بعضاً ربطی بهم نداشته و پارۀ متناقض بودند قسم اعظم دوائر مستقل ورأساً مسئول حضور پادشاه بوده ، ودوائر مختلفه کوچك بیشتر مربوط به وزارت مالیه شمرده می شد ، بعضی دوائر ولایات هم بوزارت های مربوطه مرکز تعلقی نداشته ، مستقلانه درزیر نظر حکام محلی رفتار داشتند. وزارت حربیه با آنکه نقطه مقابل ادارات ملکیه بود در قسمت بیشترین امور مصارف ومعاش ولوازم با وزارت مالیه و دوائر ملکیه اشتراك داشت . در وقت احمدشاه هیچ مانعی نبود که شخص واحدی در آن واحد بوظایف مختلفه مامور ومقرر باشد ، یعنی درست برعکس قاعدۀ طبیعی که – یك جسم دریکزمان دومکان را نمیتواند اشغال کند

مامورین احمدشاه میتوانستند معنی ً این محال را ممکن ثابت نمایند. پس با در نظر گرفتن خصایص و ملاحظات فوق میپردازیم به تفصیل این تشکیلات اداری که از بطون تواریخ مبهم و مجمل استخراج، و با صول ادارهٔ دورهٔ (محمد زائیه) تطبیق، و باصطلاحات امروزهٔ اداری ما ترجمه گردیده است.

وزارت

در عهد احمدشاه یکنفر بعنوان (وزیر) صفت وزارت داخله و صدارت عظمی را داشت. اینشخص بعد از پادشاه فرد اول مملکت بوده، و احیاناً بعنوان (وکالت) وظایف نائب السلطنه گی را هم ایفا مینمود. در ایام عادی وظیفه وزیر برعلاوهٔ نظارت در تمام دوائر دولتی بصفت صدراعظم و مشاوری شخص پادشاه در امور مملکت عبارت بود از :ـ حفظ امنیت عمومیه (بواسطه حکام) حفظ معابر و شوارع (بواسطهٔ محافظین محلی این محافظین معاش خدمت را سالانه عوض مالیات اراضی خود مجری گرفته، و اگر درطرق محدودهٔ آنها تلفاتی واقع میشد بتا دیهٔ غرامات مجبور بودند. یکوقتی غلجائی های عرض راه قندهار و غزنی

درعوض اینخدمت سالانه چهل هزارروپیه مجرائی مالیات داشتند (۱) عزل ونصب ونظارت حکام وسائر مامورین ملکیه(عزل و نصب مطابق پیشنهاد نائب الحکومه ها ومامورین بزرگ ازطرف این وزیر ، ویا بواسطهٔ وزیر مطابق منشور پادشاه صورت میگرفت) امور پوسته (دراوقات عادی بواسطهٔ پیادگان منزلی محلی ، درایام فوق العاده بواسطهٔ سواران چپار) تحصیلداری مالیات (مطابق طومار باقیات و پیشنهاد وزارتمالیه ودوایر مالی) وامثالها .

وزیر عهد احمدشاه(بگی)خان بمیزائی با لقب رسمی (اشرف الوزراء)بوده ، واحیاناً درمکاتبات(وزیراعظم) خوانده میشد (۲)در دورهٔ اخلاف احمد شاه (وزیر) را گاهی(امیر کبیر-مختارومشیر)هم میخواندند (۳) درعهدتیمور شاه،شیخ عبدالمطیف عهدهٔ وزارت داشت وابن محمدامین تصریح میکند که مشارالیه وزیر بوده است (٤)

---

(۱) سلطانی ص ۲٦٤

(۲) مکتوبات فقیرالله ص ۲۷۰ کتاب مکتوبات شاه فقیرالله علوی شکار پوری درلاهور طبع شده ولی تاریخ طبع ندارد .

(۳)سلطانی ص۱۹۲ -

(٤) مجمل ص۱۵۳ .

اما سلطان محمد وبه تقلید او فیض محمد شیخ را فقط بصفت رئیس ادارهٔ (وکالت واخذمالیات دیوانی) شناخته (۱) وچون این اداره جزء وظایف شخص وزیر بوده ، نتوانسته‌اند شخص دیگری را بصفت وزیر عهد تیمورشاه نشان دهند زیرا درآنعهد بنام مطلق وزیر ازیك شخص بیشتر وجود نداشت . همچنین فیض محمد سهو میکند وقتیکه میگوید: شاه ولیخان وزیر بعد از تامین بدخشان، ازحضور احمدشاه لقب (وزیر دیوان اعلی) یافت بجهتیکه اسم (دیوان اعلی) نه تنها به تصریح مورخین بلکه فرامین پادشاهان سدوزائی هم درمورد (وزارتمالیه) اطلاق گردیده (۲) ووزراء مالیه عنوان (دیوان بیگی) ویا مستوفی دیوان اعلی داشته اند .

---

(۱) سلطانی ص ۱۵۲

(۲) رجوع بنقل فرامین شه زمان و شه شجاع ، تاریخی سالهای ۱۲۱۰ ـ ۱۲۲۱ قمری مندرج درشماره (۳) نمبر (۸۷) تاریخی جوزای ۱۳۱۷ شمسی (مجلهٔ کابل) . ازین فرامین بعلاوهٔ مطلب فوق این نکته نیز معلوم میشود که خوانین طوایف ومحالات افغانستان ، از حضور پادشاه بعنوان (سلطان ـ و ـ سرکرده) مخاطب ومقرر میشدند .

واین در سایر ممالک اسلامی ویا در افغانستان قبل از احمدشاه بود که رئیس وزارت مالیه عنوان وزیر داشته وصدر اعظم مملکت نیز شمرده میشد . مثلاً در دورهٔ غزنویه وزارات اربعهٔ ذیل در افغانستان وجود داشت: (۱) و شخص وزیر مالیه (وزیر دیوان - گاهی صاحب دیوان وزارت) صدر اعظم شناخته میشد : - اول وزارت دیوان (وزارت مالیه و صدارت عظمی) دویم وزارت عرض (وزارت حربیه) امادر فوق وزارت عرض شخص (سپه سالار) بحیث مارشال ورئیس ارکان حرب در پایتخت شمرده میشد. سوم ' وزارت رسالت (دارالتحریر شاهی) چهارم ' وزارت وکالت (تقریباً ناظر امور شخصی ووزیر دربار شاه) این وزیر در مجالس مشوره شاه و مجلس وزراء عضویت دائمی نداشت . اما درعهد احمد شاه واخلاف او وزیر مطلق که صفت صدارت عظمی را نیز داشت از قبیل : شاه ولی خان (وزیر احمدشاه) شیخ عبداللطیف خان (وزیر تیمور شاه)

(۱) رجوع به تاریخ بیهقی تالیف ابوالفضل طبع کلکته سال ۱۸۶۲ مسیحی ص ۳۰۱

رحمت‌الله خان (وزیر زمان شاه) فتح خان (وزیر شاه محمود) عبدالشکور خان (وزیر شه شجاع) سردار محمد اکبر خان مشهور (وزیر فتح جنگ شاه) غیر ازوزیر مالیه بوده ووزارت آنها نوعی ازوزارت داخله به‌حساب میرفت.

دیوان اعلی:

یعنی وزارت مالیه. این اداره در وقت احمدشاه خیلی وسیع بوده، وبعلاوۀ امور مالیات مستقیم وغیر مستقیم (گمرکات- بنام باجگیری وخرجگیری) امور زراعت و میر آبی املاک دولتی (بعنوان خالصه) امداد به‌زارع وتاجر (بنام تقاوی) تعمیرات دولتی، ذخائرارزاق، ضرابخانه‌ها وخزاین نقدی وجنسی را نظارت مینمود. این اداره چنانچه تمام منابع عائدات دولت را رسیدگی میکرد، تمام مصارفات دولت را نیزاعم از ملکی و نظامی میپرداخت- باستثنای یکقسمت ازمصارف مخصوص شعبۀ حربیه یعنی معاش عساکر منظم- ازتمام ادارات دولتی حساب میگرفت. دارندۀ این وزارت در وقت احمدشاه لقب (دیوان بیگی) داشته، وبعد ازاحمدشاه به (مستوفی) تبدیل گردید. دیوان بیگی یا وزیر مالیۀ احمد شاه (عبدالله خان)

بامیزائی بود (۱) که تیمور شاه او را بکشت (۲) بقول فیض محمد علی رضا خان نا می هم‌وقتی (صاحب منصب استیفای دیوان اعلی) احمد شاه بود (۳)

محکمهٔ شرعیه

دروقت احمدشاه محاکم عدلیه شرعیه موکول به قضات شرعی وحکام ملکی مثل پولیس قوهٔ مجریهٔ آنهاشمرده میشد. گرچه قضات ولایات بامحکمهٔ پایتخت علاقه مادونی نداشت، قاضی مرکز بالطبع نسبت بسائر قضات مملکت پیشقدم وبزرگتر شناخته میشد، وبهمین جهت بود که پسانها قاضی مرکزعنوان (قاضی القضاة) گرفت، وبرای اولین‌بار دردورهٔ ابدالیه ملامحمدسعید آخوندمهر بزرگ‌شرعی‌خودش رابااین‌بیت‌مسجع ساخت:

محمد سعید از فضل حق مشهود شد ـ قاضی القضاة شه محمود شد (٤)

واین‌همان عنوانیست که‌دردورهٔ غزنویهٔ افغانستان مستعمل بود (٥) در هر حال قاضی عهد احمد شاه،

---

(۱) مجمل‌ص ١٥٥ ـ(۲) سراج ص ٣٦ ـ(۳) سراج ص ٥٥
(٤) سراج ص ٦٢ ـ(٥) بیهقی ص ٢٤٨ ـ

ملا فیض‌الله خان بود که در عهد تیمور شاه (مشیر - پادشاه) گردید (۱) بایستی دانست با مطلق العنانی پادشاه محاکم قضائی آنوقت ازهر نوع تحکم و اجباری نسبت بخود مصون و مستقل بودند. و بطوریکه از یکقبالهٔ شرعی متعلق بدورهٔ تیمورشاه برمی‌آید، محاکم قضائی آنوقت درمراکز عمدهٔ مملکت مثلاً قندهار درزیر امر یکنفر قاضی وهشت نفر نائب و مفتی (والبته چند نفر کاتب) اداره می‌شد (۲)

---

(۱) سراج ص ۷۳

(۲) قباله متعلق بمحمدرحیم خان فوفلزائی باشندهٔ شهر قندهار ودارای تفاصیل ذیل است:

کاغذ قباله زرد وضخیم، ودر قطع (۱۸×۱۰ انچ) بامرکب سیاه واعلام سرخ نوشته شده، درپیشانی قباله مهر مدور وبزرگ قاضی باین بیت مسجع است:- چون مفوض شد به تیمور شاه شاهی از کریم - قاضی اسلام شد از صدق دل عبدالرحیم (۱۱۸۷) در حاشیهٔ قباله (۸) عددمهر کلان وخورد مربع ومسجع ازاجزای رسمی محکمه (نائبان ومفتیان) موجود و دو دانه بزرگ آن باینقرار خوانده میشود: اول - از عطای خدای هردو جهان ❀ پیر ومصطفی بود عمران. دوم- زالطاف شاه جهان خو شدلم ❀ غلام همایون راو شند لم. تاریخ تحریر قباله (۱۷) جمادی الثانی ۱۱۹۹ قمری، و عبارت است از: «فروش هشت سهم

دیوان انشاء

(دارالتحریر حضور شاهی)

وظایف این اداره معلوم است (یعنی نوشتن فرامین پادشاهی) در وقت احمدشاه دیوان انشاء در زیر امر یك یاچند نفر رئیس به عنوان (منشی باشی) یعنی (سرمنشی) اداره می‌شد. واین دفتر بعدازوزارتمالیه از مهمترین دفاتر دولت بحساب میرفت. سرمنشی احمدشاه

بقیه حاشیهٔ (۲) صفحه گذشته (۱۲۸)

مساوی هشت شبانه روز آب وزمین از یکدهنه قنات مشهور به (سورهٔ) واقع درمحال پوشنج (یعنی پشین) من توابعات اشرف البلاد احمدشاهی، از طرف عبدالله خان ترینی عبدالرحمن زائی ... به جان محمدنام ... دربدل مبلغ (۸۹) تومان و (۲) هزار دینار تبریزی نقد که عبارت از یکهزار وهفت صدوهشتاد وچهار روپیه بوده باشد...»

چون درولایت قندهار دریکشبانه روز کاریز اعلی «سه خروار تخم» ریز زمین‌را، وکاریزا وسط یك خروارتخم ریز، وکاریز ادنی کمتر ازین‌را، آبیاری میکند وهرخروارقندهار = ۶۲ نیم سیر کابل درتقریباً (ده) جریب زمین پاشیده میشود پس مجموع اراضی متن قباله مساوی (۸۰) جریب بوده (واگر کاریز آن متوسط فرض شود) قیمت آن فی‌جریب ۲۲ نیم روپیه میشود.

«سعادتخان» سدوزائی و مرزا (هادی) خان نامی بود و در عهد زمانشاه دو نفر سرمنشی بنام مرزا محمد شریف خان و (میر محمد علی) خان این کار را اداره مینمودند (۱)

دوائر دربار

در وقت احمدشاه دوائر دربار متعدد، و بعضاً مستقل شمرده می شدند، معهذا یك نفر ازین‌ها در سر صف قرار داشته و تقریباً حیثیت وزیر دربار امروزه را دارا بود، این شخص عنوان (ایشك آقاسی) داشت، که در عهد غزنویه (حاجب بزرگ) نامیده میشد، وظیفهٔ ایشك آقاسی در دربار احمدشاه تقریباً همان وظیفهٔ وزیر دربار در امروز است و ایشك آقاسی حضور احمد شاه (عبدالله خان) بود، که وقتی قوماندان مفرزه اعزامیه بکشمیر مقرر شده و آن ولایت را فتح و با فغانستان الحاق نمود (۲)

---

(۱) سراج صص ۵۵ ــ ۶۵

(۲) سراج ص۱۷

عرض بیگی

این اسم بارسم اونزد ما معروف وتاهنوز موجود است ، که وظیفهٔ او عبارت از تقدیم عرایض مردم بحضور پادشاه واعادهٔ جواب بعارضین میباشد ، عرض بیگی حضور احمدشاه جاجی (کریمداد) خان بوده که بعدها بنائب‌الحکومگی ولایت کشمیر مقرر و اعزام شد (۱)

مهماندار باشي

این شخص صفت مدیریت تشریفات و مهمانداری دربار پادشاهی را داشت .

وازیکنفر مهماندارباشی حضورزمانشاه(حفیداحمدشاه) فیض محمد ذکری میکند (۲)

ناظر کار خانهٔ طعام

این شخص که وظیفهٔ تهیهٔ مأکولات حضور پادشاه و دربار وخانوادهٔشاهی راایفا مینمود ،درعهداحمدشاه چه نام‌داشت‌معلوم نشد ، اما ازیکنفر (ناظر کارخانه

---

(۱) سراج ص۴۱
(۲) سراج ص۴۹

طباخی) حضور تیمور شاه(پسر احمدشاه) که درحملهٔ بغاة پشاور کشته شد فیض محمد ذکری مینماید (۱)

جهرچی باشی

مامورتبلیغ او امر پادشاه بعسکروماموریں واهالی بوده ، خالی ازاهمیت درباری نبود ، زنگی خان جهرچی باشی تیمور شاه وقتی قوماندان (هجده)هزار عسکرمقرر ، وبه تنبیه سیک‌های عاصی پنجاب اعزام شد ، و درحالیکه پادشاه متبوع او به فیلی سوار ودرمیدان پشاور مفرزهٔ اورا معاینه میکرد ،مشارالیه چانچه رسم بود سه‌باربدور فیل‌پادشاه طواف‌وبه نقطهٔ ماموریت خودروان شد (۲) . وفتح نیز او رابود .

اردو باشی (عمله باشی عهد اول محمد زائی)

این‌شخص درحضر مامور انتظام عمله ومستخدمین ومحافظین‌دربارپادشاه ، و درسفرمنتظم‌تمام هیئت‌سفریه

---

(۱) سراج ص ۳۷

(۲) سراج ص ۳۹

اعم از عسکری وملکی بحساب میرفت، ار دوباشی بعد از ایشك آقاسی آدم دویم دربار پادشاهی شمرده میشد اردوباشی احمدشاه (عبدالله) خان بود که در سفر بری اول احمدشاه بهندوستان موقتاً حاکم قلعهٔ سرهند، مقرر گردید، منشی عبدالکریم در ضمن وقایع عهد احمدشاه دوبار ازین اسم وعنوان ذکرمیکنند.

پیشخانه چی

در منزلت (فراشباشی) دورهٔ محمد زائیه بوده، ومامور حرکت وانتظام اثاثیه ولوازم سفریه پادشاه و دربار بشمار میرفت.

سلطان محمد از پیشخانه چی شه شجاع ذکری مینماید (۱).

پیش خدمت باشی

این شخص سرکردهٔ یکدسته مستخدمین حضور پادشاه بود، که با جراء وترتیب تمام خدمات حضوری ودرباری اشتغال داشتند. از «پیش خدمت خاص»

(۱) سلطانی ص۱۱۹

شه شجاع، سلطان محمد بنام (دین محمد) خان پیشخدمت خاص ذکری میکند (١).

نسقچی باشی

این شخص آمر یکدسته افراد بنام (نسقچیان) وبطور دائم ملتزم حضور ور کاب پادشاه بوده، در حضر وسفر اوامر ملکی ونظامی و جزائی شاه را در محل تطبیق واجرا میگذاشت. وقتیکه تیمور از هرات بدون اجازهٔ احمد شاه بعیادت پدر آمد، بواسطهٔ نسقچیان حضور احمد شاه از حد (واشیر) واپس به هرات فرستاده شد. در عهد زمانشاه نسقچی باشی حضور او (محمد یحیی خان) نامی بود. (٢)

ندیم خاص یعنی مصاحب پادشاه

شخص ندیم هر که بود ازجملهٔ محترمین اول درجهٔ دربار ابدالی ها حساب میشد (فتح الله) خان سدوزائی یکی ازین (ندیمان خاص) و بهمین عنوان مقرب دربار تیمورشاه بود (٣)

---

(١) سلطانی ص٢٧٣
(٢) سراج ص٤٨
(٣) سراج ص٣٧

خواجه سرا باشی

سر کردهٔ خواجه سرایان حرم حضور پادشاه بوده ' وبعضاً بماموریت های بزرگی ترقی مینمودند ' خواجه سرا باشی احمد شاه (یاقوت) واز محرمان خاص او شمرده میشد ' یکی از خواجه سراهای احمد شاه هم (یوسفعلیخان) منسوب بخاندان شجاع الدوله نواب عالیجناب لکنهو ـ هندوستان بود ' این شخص در دربار احمدشاه لقب (التفات خان) یافته ویکوقتی خزانه دار مملکت مقرر گردید . (۱)

میتوان حدس زد که یك عدهٔ مامورین دیگری هم در دربار احمد شاه بوده اند که تواریخ ما از ذکر آنها غفلت کرده اند از قبیل : قابوچی باشی ' طبیب باشی وچندین باشی دیگر .

میر اخور باشی گری

این دائره وسیع ودرزیر امر یکنفر (میرا خور باشی) عمومی واحیاناً دونفر میرآخور باشی ـ یکی

---

(۱) سراج ص۳۰ـ۳۸

عمومی ، و دیگری خصوصی - مامور اصطبل شاهی - اداره میشد، مامورین جزءعبارت بوداز : میراخورها، نائب‌ها و مهترها، دفتر این اداره همانست که پسان موسوم به (دفتر کمند) و تا این اواخر (دورهٔ سراج الملة والدین) موجود بود. این اداره خیلی وسیع و در منزلت یکوزارت ویا مدیریت مستقله (نقلیات) بحساب میرفت ، میر آخورباشی گری ، تمام کمندهای اسپ ، قاطر ، اشتر خر ، گاو ، فیل را درتمام حصص مملکت و مراکز نظامی اداره کرده ، نسل گیری حیوانات بار کش و چراگاها و آغیل هارا نظارت مینمود . میراخورباشی گری در مسئله نقلیات باوزارتهای حربیه ودربار وغیره ودر مسئله پرداخت حساب واخذ حواله جات مصارف خودش باوزارت مالیه ارتباط داشت ، شخص میر آخور باشی ازمامورین بزرگ دولت شمرده میشد ، سردار احمد خان میراخورباشی زمان شاه وقتی بقوماندانی مفرزهٔ اعزامی فراه بمقابل شهزاده محمود باغی مقرر گردید ، وهکذا فتح خان بن سردار پاینده خان میر آخور رتبهٔ قوماندانی عسکری قندهار یافت (۱)

(۱) سراج ص۴۹ - ۵٤

خزانه داری

خزانهٔ نقدی وذخائر جنسی دروقت احمد شاه متعلق یکنفر آمر وتحویلدار کل بعنوان (خزانه چی) و (خزانه دار) بود، این خزانه داراز معتمدترین رجال دربار بوده مرجع حساب وارتباط او همان وزارت مالیه، واسناد خرچ او فرامین پادشاه وبرات های وزارت مالیه وحربیه شمرده میشد از یکنفر (خزانه دار نقدی وجنسی) شه شجاع بنام (ابو الحسن) ذکری درتاریخ میشود (۱)

داروغه گی دفتر اخبار وهرکاره باشی

یعنی ریاست مستقله اطلاعات واستخبارات این دائره مستقیماً در زیر نظر پادشاه وخیلی معتنابها بوده شعبهٔ جاسوسی اوشامل مستخدمین واجزای مردانه وزنانه اما متقی وپارسا بود وانتظام این دائره کمك زیادی در پیشرفت امور دولت مینمود فیض محمد درین موضوع عبارات جالب توجه مینویسد وضمناً میگوید:

«احمد شاه ازمخفی ترین امور مربوط باشخاص رسمی

---

(۱) سراج ص ٦٧

که جز و رموز و اسرار شمرده میشد آگاه بوده و گاهی
در موقع ازوم افشاء مینمود و همین وسعت اطلاعات
و کشفیات فوق العادهٔ او بود که عامهٔ مردم از کثرت تعجب
بخرق عادت و کرامات احمد شاه تعبیر میکردند «۱»

(۱) نقل از نسخه اصل قلمی (سراج التواریخ) ص ۶۹
این نسخه قلمی که منحصر بفرد است با نسخه چاپی متداول آن در بعض جاها تفاوت دارد و احیاناً در نسخ مطبوع سقط هائی واقع شده که در نسخهٔ اصلی و قلمی مذکور موجود است نسخهٔ قلمی در هر جزوه تصدیق تحریری صحت عبارات عربی و فارسی و مضمون از طرف مولوی (عبدالرؤف خان) مدرس و میرزا (عبداللطیف خان) منشی داشته و بعضاً تصحیحات و اصلاحات قلمی نیز گردیده است شخص پادشاه وقت امیر حبیب الله خان که باعث اصلی این تالیف و مصحح بزرگتر آن بوده، نیز در تمام جزهای کتاب بعد از ملاحظه و امضاء امر طبع نموده است و در پارهٔ موارد شخصاً بقلم خود تصحیحات و تبدیلاتی نموده و محذوفاتی روا داشته اهمیت نسخه قلمی هم از همین جا آغاز میکند برخی تصحیحات دستخطی آن پادشاه که نمونهٔ ذوق تاریخی و نظریات سیاسی اوست خیلی دلچسپ و احیاناً داعی تعجب است از جملهٔ سقط هائی که در نسخ چاپی تعمداً بعمل آمده یکی هم مکاتبات (سید احمد) مجاهد مشهور هندی است با سردار سلطان محمد خان و امیر دوست محمد خان مکاتیب دوگانهٔ سید احمد خان که باملاء و انشاء شاگرد و مرید مخلص او مولوی اسمعیل خان است نهایت باطمطراق وغرا است نسخهٔ قلمی فوق در شهور (۱۳۳۰) قمری هجری شروع و در رمضان (۱۳۳۲) از قلم تمام گردیده و اکنون در تصرف ورثه مولوی عبدالرؤف مرحوم در شهر قندهار است،

اما فیض محمد نام این اداره را نمیداند، ودر جای دیگر از ادارهٔ «داروغه گی دفتر اخبار وهر کاره باشی کل مملکت» درعهدزمان شاه بجملا سخن میگوید، حالانکه در انعهد اسم «هر کاره» در مورد مخبرین خفیه اطلاق میگردید، ابن محمدامین «مورخ معاصر احمدشاه» مکرراً ازجاسوسین نظامی دولت هند بنام هر کاره و هر کاره ها ذکر میکند (۱) همچنین مرتضی حسین بلگرامی «معاصر دیگر احمد شاه» درجائیکه بهنقل رقعات اورنگزیب میپردازد دریکی از ین رقعات از مخبرین خفیهٔ ملکی بنام «هر کاره» یاد میشود. (۲)

پس هر کاره باشی همان رئیس ادارهٔ جاسوسی بوده واسم دفترا خبار «جمع خبر» این دعوی را تاکید وتصدیق میکند، کتب لغت ارد ونیز پیك را بههر کاره ترجمه می نماید.

بهرحال «داروغهٔ دفتر اخبار وهر کاره باشی کل مملکت»

---

(۱) مجمل صص ۱۰۱ـ۱۰۲ ـ ۱۰۳

(۲) حدیقة الاقالیم تالیف مرتضی حسین بلگرامی طبع نو لکشور لکنهو سال ۱۲۹٦ هجری ص۱۱۳ـ٦٤٠

درعهد زمان شاه (میر هوتك خان) برادرزادهٔ سردار جهان خان مشهور بود (۱).

ضبط بیگی گری:

دارندهٔ این ماموریت چه قسم وظیفهٔ ملکی یانظامی را ایفاء مینمود بمن معلوم نشد ، زیرا عجالتاً فرصت تتبع واستقراء بیشتری در دست نبود ، معهذا میتوان فرض کرد ضبط بیگی در آنوقت و ظائف کوتوالی وپلیس را درعهده داشت ، زیرا بعید به نظر میآید که در عهد احمدشاه ادارهٔ پولیس و کوتوالی موجودنبوده وبهیچ یك ازعناوین عربی و فارسی و غیره از قبیل : امیرشرط ،شحنه ،عسس ،میرشب ، میرشبگیر ، و کوتوال از آن ذکری نشود ، درحالیکه قرنهاقبل از احمدشاه وهم بعد از احمدشاه این اداره در دولتهای افغانی موجود وبایکی از عناوین بالادر تاریخها ذکری شده است ، در هرحال ازضبط بیگی های زمان شاه وشه شجاع بنام «اسلام» خان و « محمد شریف خان » فیض محمد ذکری میکند (۲).

---

(۱) سراج ص٥٤ (۲) سراج ص۵۹-۷۱

مجلس مشوره :

مجلس مشوره درعهد احمدشاه عبارت ازیك جرگهٔ دائمی درمرکزومرکب ازخوانین وسرداران بزرگ طوائف عمدهٔافغانیوبعضاً مامورین ومنصبداران بزرگی بود که بیکی از عشائر معروفه منسوب شمرده میشدند. انتخاب اعضای مجلس مخصوص پادشاه وبرای مادام العمر بوده ، و عزل آنهانیز بسته بمیل پادشاه بود ، اعضای مجلس که هم خان محلی وهم مامور دولت ویا منصبدار نظامیبود ، وقتیکه مجلس را تشکیل میکردند ، درپیشنهادات پاد شاه ویا هیئت دولت غور کرده نتیجهٔ آراء خود را بحضور احمدشاه پیش میکردند ، واحمدشاه باآنکه بعنوان پاد شاه صاحب اختیار مطلق وغیر مسئول ، وبصفت صدراعظم رئیس قوهٔ مجریه ، و بحیث قوماندان بزرگ فرمانده تمام قوای نظامی ، و در عوض مجلس شورای ملی مقنن منحصر به فرد مملکت و در مرتبهٔ فوقانی محاکم قضائیقاضی بزرگ جزاء وبالاخره بالقب اولی الامری پیشوایمذهبی کل ممالك محروسه شناخته

میشد، معهذا کم اتفاق میافتاد که از تصویبات و پیشنهادات این مجلس تخلف نماید ؛ و بهمین جهة هم بود که احمدشاه تا آخر عمر در تمام اقدامات مهمهٔ داخلی و خارجی خود تمام رؤساء و طوائف افغانی را صمیمانه هم فکر و برای عملی شدن آن حاضر یافت .

واما :

در ولایات

افغانستان عهد احمدشاه به ولایات ، وولایات به محالات تقسیم میشد ، محالات هم مشتمل برقری وقصبات بود ، حکام ولایات و محالات مهمه از حضور پادشاه و مطابق فرمان او مقرر میگردیدند ، هکذا قوماندان های نظامی بعنوان «امیر لشکر» واحیاناً مستو فیها از حضور پادشاه تعین میشد ، سائر حکام کوچك و مامورین جزء از طرف حکام ولایات و وزراء مرکز و گاهی مطابق منشور پادشاه معین میگردیدند، محالات مهمه غالباً جزء ولایت نبوده و مستقیماً بامرکز ارتباط داشت، حکام ولایات و محالات هردو «حاکم» نامیده شده ، وحاکم های ولایت

بعضاً یك دونفر معاون بنام « نائب و پیش کار » نیز داشتند ، حاکم‌های ولایت گاهی درعین‌حال قوماندان نظامی‌شناخته شده ، و گاهی قوای‌عسکری درتحت امر قوماندان مستقل اداره میگردید .

حاکم های ولایت « نائب الحکومه ها » در داخل منطقه وحدود ماموریت خود صاحب اختیار وسیع وآزادی کامل‌بود ، زیراپایتخت ازو دوچیزمیخواست: یکی حفظ امنیت عمومیه ، دیگرر سانیدن و جوه مالیاتی را بعد ازوضع مصارف‌ولایت دزسر موعد بخزانهٔ مرکزی . البته‌حکام‌ولایات‌حق اعدام«بدون امر شرع انور » وتقلیل قوای‌نظامی راانداشتند ، ولی اگرحاکم شهزادهٔ بود باستثنای حقوق سکه‌وخطبه چندان تفاوت فاحش بامقام‌سلطنت‌نداشت . دوائرولایات که درمعیت حکام کارمیکردند عبارت‌ازرؤساءذیل‌است : امیرلشکر «قوماندان‌نظامی»مستوفی، قاضی ، قلعه دار «قنعه‌بیگی شهر وشاید کوتوال»دفتری نظام ، باجگیر«مدیر گمرك» میر آخور «مدیر نقلیه » میرآب«نظربمکان» مامور خالصه جات ، کلانتر شهری «درعوض رئیس بلدیه »

وبعضی اجزاء کوچك دیگر .

دوائر ولایات با وزارت خانهای پایتخت کمتر تماس وارتباط داشته وبیشترین علاقهٔ آنهابامرکز ازجنبهٔ محاسبات دیوانی باوزارت مالیه شمرده میشد . اما وزارت مالیه نیز مثلاً بعد از گذشتن چند سال اینقدر میتوانست بفهمد که مجموع عایدات فلان سال پیشتر ولایات چند بوده، و ازآن جمله چقدر بمصرف وخزائن رسیده وچقدر باقی‌است،تاطومار آنرا بوزارت داخله بغرض تحصیل ازملك ارسال نماید .

اما قری وقصبات دروقت احمد شاه ازطرف حکام بواسطهٔ «خوانین محلی» بعنوان« ملك ،خان، سر کرده یا سلطان» اداره میشد،این ملك ها که خود ازصنف خوانین متنفذو متمول محلی بوده، داین واهالی نسبت بآنها مدیون شمرده میشدند ، خیلی در دائرهٔ ملکی خود آزاد ومطاع و بین ملت وحکومت سدحائل بودند،زیرا حکومت مستقیماً با اهالی تماس نداشته ومالیه دهان خودرا فرداً فرداً نمی شناخت ، بلکه دریك منطقه شخص ملك رارسماً شناخته و تعداد خانه وار ومقدار اراضی و مالیات

دیوانی آن منطقه را ابوابجمع او در دفاتر مالی قید، وهم تمام تکالیف بیگار وسیورسات وغیره را ازشخص او میگرفت، ملك نیزبهر نوعی که میخواست ومیتوانست از اهالی حصول مینمود، در ینصورت عدالت و حقوق مرعی ومصون نبوده، ملك‌ها بیشتر به ثروت نامشروع خودمی اندوختند. ملك ها دربین اهالی وظائف محاکم اصلاحی وحقوقی را نیز ایفاء کرده و در عین حال علاقه دار «حاکم ناحیه» آن منطقه بشمار میرفتند، (در آنوقت تشکیلات ملکیه بسیط وعلاقه‌دار موجود نبود، دردورهٔ محمد زائیه علاقه دار ها بعنوان بی مناسبت «فوجدار» درناحیه های بزرگ مقرر گردید) اما اهالی در برابر اجحاف ملك سه راه فرار داشتند:ــ اول راجع بدعاوی حقوقی میتوانستند از فیصلهٔ ملك انکار وبمحاکم‌شرعی مراکز بزرگتر مراجعه‌نمایند دویم درصورت نارضامندی از رفتار ملك گاهی میتوانستند توسط دفاتر مالی وتصویب حکام خود را ازجمع یك ملك وضع وبجمع ملك دیگر مخصوصاً رقیب ملك سابق الذکر بسته نمایند. سیوم در صورت فشار

واجحاف زیاد ملك ، اهالی میتوانست بحکام بزرگ یا وزراء و پادشاه مراجعه و استغاثه نمایند ، معلوم است حرکت انفرادی دراقدام اخیر چندان تاثیر مثبت نداشت ، واگر شکل عمومی اختیار میکرد ، منجر به موقوفی ملك و تعین ملك جدید میگردید. تعین ملك ها هم مطابق برضائیت اهالی و تصویب دفاتر مالی و حکومت محلی صورت میگرفت ، اما رسمیت خوانین بزرگ مطابق منشور پادشاه شناخته میشد .

اشخاص ذیل ازحکام مشهور احمدشاه دربعض ولایات بزرگ و کوچك افغانستان بودند :ـ درویش علیخان هزاره حاکم هرات ، شهرخ نواسهٔ نادرشاه حاکم ولایت مشهد ، عباس قلیخان بیات حاکم نیشاپور ، نصیرخان بلوچ حاکم بلوچستان ، دوست محمد خان کاکری حاکم شکارپور ، نور محمد خان ملقب به شهنواز حاکم سند ، شجاع خان ابدالی حاکم ملتان ، موسی خان حاکم دیرهٔ اسمعیل خان ، زین خان مهمند حاکم پنجاب ، خواجه عبدالله خان حاکم کشمیر ، اشرف خان غلجائی حاکم قلات و غیره .

فصل بیستم

تشکیلات عسکریهٔ احمد شاه

دوائر نظامی

در رأس تمام دوائر نظامی و کل کتلهٔ عسکری یکنفر آمر وقوماندان کل وجود داشت که «سپه سالار» نامیده میشد این شخص بعد از پادشاه قوماندان تمام قواء افغانی بوده وحیثیت مارشل ورئیس ارکان حربیه امروزه راداشت دوائر متفرقی در تحت نظر او موجود بودند که قسماً امور وزارت حربیه را بطور پراگنده واحیاناً مستقل اجرا مینمودند، مهمترین این دوائر نظامی بقرار ذیل است:

دفتر نظام

این دفتر بزرگترین دوائر حربی آنوقت بوده و قسمت بزرگ امور حسابی ولوازم، ماموریـن ومصارف، تحویلخانه ها وذخائر حربی را رسیدگی ونظارت مینمود دفتر نظام صفت وزارت حربیهٔ امروزرا داشت، باین معنی که بعسکر ومنصبدار معاش میداد، مصارف

غله گی اردو را میپرداخت، دوسیهٔ منصبدار و احصائیهٔ افراد را ترتیب میکرد، ذخائر حربی را رسیدگی و نظارة نموده، مرجع مجموع امور حسابیهٔ اردوی منظم شناخته میشد، دفتر نظام نقطهٔ مقابل وزارت مالیه بوده حواله و برات اورا تمام خزاین مملکت بدون نکول قبول و دفاتر مالی بدون چون وچرا مجرا میداد ، دفتر نظام یك دائـرهٔ اساسی و تاریخی و مستلزم اردوی عسکری بوده عربها آن را «دیوان الجند» میخواندند (۱) و در افغانستان قرون اولیهٔ اسلامی «جریدهٔ سپاه» نامیده میشد (۲) پسانها به «وزارت عرض و دیوان عرض» تبدیل یافت (۳) دفتر نظام در مرکز تابع امر سپه سالار و شخص پادشاه وادارات جزء او در ولایات زیر نظر قوماندان های نظامی اداره میشد رئیس این دفتر که در دولت غزنوی افغانستان «عارض» عنوان داشت تعیین نمیتوان نمود در عهد

(۱) تمدن اسلام جرجی زیدان طبع مصر سال ۱۹۰۲ مسیحی جزء اول ص ۱۲۳.

(۲) تاریخ سیستان با تصحیحات ملك الشعراء بهار طبع طهران سال ۱۳۱٤ شمسی ص ۱٤٤ .

(۳) بیهقی ص ۳۱۱ ـ ۵۳۲

احمد شاه دارای کدام اسم و لقبی بوده، فیض محمد تنها از «دفتر نظام» عهد زمان شاه نام میبرد (۱) اما عنوان رئیس اداره رانمیداند، سلطان محمد مکرراً از میرزا حیدر علیخان بعنوان «لشکر نویس» دورهٔ شه شجاع و پسراو «فتح جنگ» یاد میکند (۲) در اینکه لشکرنویس احصائیه های اردورا ترتیب مینمود شکی نیست (۳) اما این اسم آیا دروقت احمدشاه بوده، وبرئیس دفتر نظام اطلاق میشدیانه، معلوم نیست، دردورهٔ «محمدزائیه» رئیس دفتر نظام را «دفتری نظام» و «سررشته دار دفتر نظام» میخواندند، ودراواخر «دورهٔ سراج الملت والدین» به «امین نظام» تبدیل عنوان نمود.

سیورسات چی:

در عهد احمد شاه یکنفر بنام «سیور سات چی» مامور تهیهٔ ارزاق وعلوفهٔ اردو وجمع آوری ازاهالی

---

(۱) سراج ص ۵۶

(۲) سلطانی ص۲۷۸

(۳) مجمل ص ۸۳

درسفربری بود . این شخص از هر منطقهٔ که غله مطابق حوالهٔ خود جمع کرده ورسید میداد ، رسید وامضای او عوض مالیات همان منطقه در دفاتر مالی مملکت مجرا میگردید ، وچون این کار حواله وبرات اجناس وجمع آوری از ملك ، وپرداخت بعسکر محتاج بمحاسبه بود ، لابداداره مخصوصی نیز درمعیت سیور سات چی واو موقتی این وظیفه را ایفاء مینمود .

قورخانه :

جبا خانه های عسکری بعنوان «قور خانه» در زیر امر یکنفر تحویلدار عمومی بعنوان «قور چی باشی» یعنی قوماندان جبه خانه ها اداره میشد ، قورچی باشی موادناریه واسلحه را تحویل گرفته ، محافظت ودروقت ضرورت باردو میرسانید ، وبعلاوه دستگاههای باروت سازی و گلله ریزی را نیز نظارت مینمود . بطوریکه معلوم میشود احمدشاه درصنایع اسلحه سازی ودستگاههای مواد ناریه توجه خاصی داشت ، چنانچه کارگاههای باروت وشوره وغیره را درداخل شهر قندهار در دست چپ «غرب» ارگ سلطنتی دائر نموده ، وشخصاً وارسی

مینمود ، موضع این کار گاهها از وقت احمد شاه تاامروزبنام «باروت‌خانه» درجوارمحلات « توپخانه » و«اصطبل شاهی»مشهوروموجوداست ، هکذا نمونه های آلات جارحهٔ عهداحمدشاه وصنعت شهر قندهار ازقبیل پیش‌قبض وخنجر دودمه‌وسیلاوه هائیکه‌بدست میرسد، بعلاوهٔ قشنگی آبداری آنهارانیزظاهر مینماید ، احمدشاه در ساختن آلات ناریه کمتر از آلات جارحه توجه نداشت ، ومیتوان درین مورد توپ بزرگ ومعروف اوراذکرنمود ، که‌درجنگ ۱۱٦۸ نیشاپور درهمان میدان‌جنگ بساخت،این‌توپ‌عجیب‌بقول‌یاباغراف‌ومبالغهٔ بعضی مور خین بیست من مساوی ۱۲ $\frac{۱}{۲}$ سیر کابل گله میخوردوشهر محکمی را تخریب و فتح نمود .

این نکته‌را مدنظر بایدداشت که‌اردوی احمد شاه در یك قسمت معتنابهای امور عسکری ارتباط وسیعی بادوائر ملکیهٔ آنوقت داشت ، زیرا ثلثان اردوی احمدشاه راعساکرغیرمنظم تشکیل‌میکرد، ومنصبداران این‌قسمت بزرگ‌معاش‌سالانهٔ‌نقد وجنس خود وقطعات مربوطهٔ‌خودرا ازبابت‌مالیات ملك‌مطابق حواله وبرات

درسفربری بود. این شخص ازهر منطقهٔ که غله مطابق حوالهٔ خود جمع کرده ورسید میداد، رسید وامضای او عوض مالیات همان منطقه در دفاتر مالی مملکت مجرا میگردید، وچون این کار حواله وبرات اجناس وجمع آوری ازملك، وپرداخت بعسکر محتاج بمحاسبه بود، لابداداره مخصوصی نیز درمعیت سیور سات چی واوموقتی این وظیفه را ایفاء مینمود.

قور خانه:

جباخانه های عسکری بعنوان «قور خانه» در زیر امر یکنفر تحویلدار عمومی بعنوان «قور چی باشی» یعنی قوماندان جبه خانه ها اداره میشد، قورچی باشی مواد ناریه واسلحه را تحویل گرفته، محافظت ودروقت ضرورت باردو میرسانید، وبعلاوه دستگاههای باروت سازی و گلله ریزی را نیز نظارت مینمود. بطوریکه معلوم میشود احمدشاه درصنایع اسلحه سازی ودستگاههای مواد ناریه توجه خاصی داشت، چنانچه کار گاههای باروت وشوره وغیره را درداخل شهر قندهار دردست چپ «غرب» ارگ سلطنتی دائر نموده، وشخصاً وارسی

مینمود، موضع این کار گاهها از وقت احمد شاه تاامروز بنام «باروت خانه» درجوار محلات « توپخانه » و «اصطبل شاهی» مشهور وموجود است، هکذا نمونه های آلات جارحهٔ عهداحمدشاه وصنعت شهر قندهار ازقبیل پیش قبض وخنجر دودمه وسیلاوه هائیکه بدست میرسد، بعلاوهٔ قشنگی آبداری آنهارانیز ظاهر مینماید، احمدشاه در ساختن آلات ناریه کمتر از آلات جارحه توجه نداشت، ومیتوان درین مورد توپ بزرگ ومعروف اوراذکرنمود، که در جنگ ۱۱۶۸ نیشاپور در همان میدان جنگ بساخت، این توپ عجیب بقول یاباغراق ومبالغهٔ بعضی مورخین بیست من مساوی $\frac{1}{2}$ ۱۲ سیر کابل گله میخورد وشهر محکمی را تخریب و فتح نمود.

این نکته را مدنظر بایدداشت که اردوی احمد شاه در یك قسمت معتنابهای امور عسکری ارتباط وسیعی بادوائر ملکیهٔ آنوقت داشت، زیرا ثلثان اردوی احمدشاه راعساکرغیر منظم تشکیل میکرد، ومنصبداران این قسمت بزرگ معاش سالانهٔ نقد وجنس خود وقطعات مربوطهٔ خودرا ازبابت مالیات ملك مطابق حواله وبرات

دفاتر مالی تحویل میگرفت ، ویادرعوض مالیات مناطق جاگیر خود شان مجرائی میبردند ، لهذا مرجع امور حسابیهٔ قطعات ومنصبداران غیر منظم همان وزارت مالیه وشعبات اوشمرده میشد . ذخائر ارزاقی نیزبعنوان « گدام » متعلق و زارت مالیه بوده ، در موقع لزوم به پرداخت غلهٔ قسمتهای اردو مکلف بود ، بعلاوه مجموع اردوی افغانی دراسفار داخلی وخارجی ، برای گرفتن وسائل نقلیه وحیوانات بارکش بدفاتر کمندومیرآخور باشی گریهای ملکی مراجعه مینمودند . هکذا در اسفار عسکری « اردو باشی » که جزء مامورین دربار بود در قسمتی از تنظیمات نظامی حق مداخله داشت .

فصل بیست و یکم

اردو

اردوی احمد شاه مشتمل بر « عساکر منظم » و «عساکر غیر منظم» بود ، اول الذکر باسم (فوج نظام) ثلث مجموع اردو را تشکیل مینمود ، و مؤخر الذکر بعنوان «فوج کشاده » یا «خوانین سواران» ثلثان کل اردو را دربر میگرفت .

عساکر منظم مشتمل بر صنوف ثلاثه وعساکر غیر منظم اکثر اصنف سواره واقلاً صنف پیاده راتشکیل میکرد .

عسکر منظم

استخدام عساکر منظم خوش برضا وبرای مدت العمر صورت میگرفت معاش نقد وجنس بااسلحه و سواری ونقلیه ازطرف دولت داده میشد ، تنهاقیمت اسپ بتدریج ازمعاش عسکر وضع میگردید ، لباس و خوراکهٔ آدم وعلوفهٔ اسپ بخود افراد تعلق داشت ، وآنچه هم در

حضر به سپاهی داده میشد عوض معاش او بوده ودر اسفاربری بعضاً رایگان وبخشش و گاهی بحساب معاش مجرا میگردید. عساکر منظم سالانه سه ماه رخصتی بخانهای خود «باستثنای زمان جنگ» داشته و باقی ایام سال را درمراکز نظامی و چهاونی های خود تحت السلاح ومشغول مشق وتمرین های نظامی بودند، قسمت بزرگ عساکر منظم حاضر پایتخت و باقی در مراکز مهمه‌ولایات تمرکز داشتند، و آنچه هم در پایتخت بود بدسته های متعددی منقسم میگردید مثلاً:

دستهٔ (غلامان صف شکن) «رساله های شاهی» (دستهٔ کشیکچیان) «محافظین پادشاه» (دسته جانباز) وغیره ـ وعساکر منظم بصنوف ثلاثه: سواره، توپخانه وپیاده تقسیم میشد.

صنف سوار

تقریباً «سه ربع» اردو را تشکیل مینمود، واسلحهٔ آنها عبارت ازتفنگ «فتیله ئی» وشمشیر و بعضاً قرابین ونیزه بوده، اسپور شاهی نیز بداشتن «زره» از سائر قطعات سواره امتیاز داشت، ومجموع عسکر در داشتن

اسلحهٔ متنوع ازقبیل : سپر، خنجر وتبر وغیره آزاد شمرده میشد(رجوع بعکس نمبر ٨) سواری‌صنف رساله اسپ واندکی اشترمهاری (بعنوان جمازه سوار)بوده ودرمواقع لزوم وعبور دریاها به برداشتن صنف پیاده مجبور شمرده میشدند.

صنف پیاده

ربع اردورا تشکیل مینمود، اسلحهٔ آنها تفنگ وتیغ ودراستعمال سائر اسلحه نیز آزاد بودند.

صنف توپخانه

مشتمل بدو حصهٔ ثقیل و توپخانهٔ خفیف بوده، توپخانهٔ ثقیل‌بواسطهٔ‌اسپ‌حمل‌و نقل‌داده‌شده، دراردوی احمدشاه‌موقع‌بزرگی‌داشت، چنانچه درحرب(پانی‌پت) (سال ١١٧٤) درحالیکه اردوی (شصت هزارنفری) احمد شاه‌باقوای (سه صد و چهل هزار نفری) دشمن میجنگید، توپخانهٔ احمدشاه (یك‌تعدادزیاد توب‌ثقیل) را برروی غنیم آتش میداد.

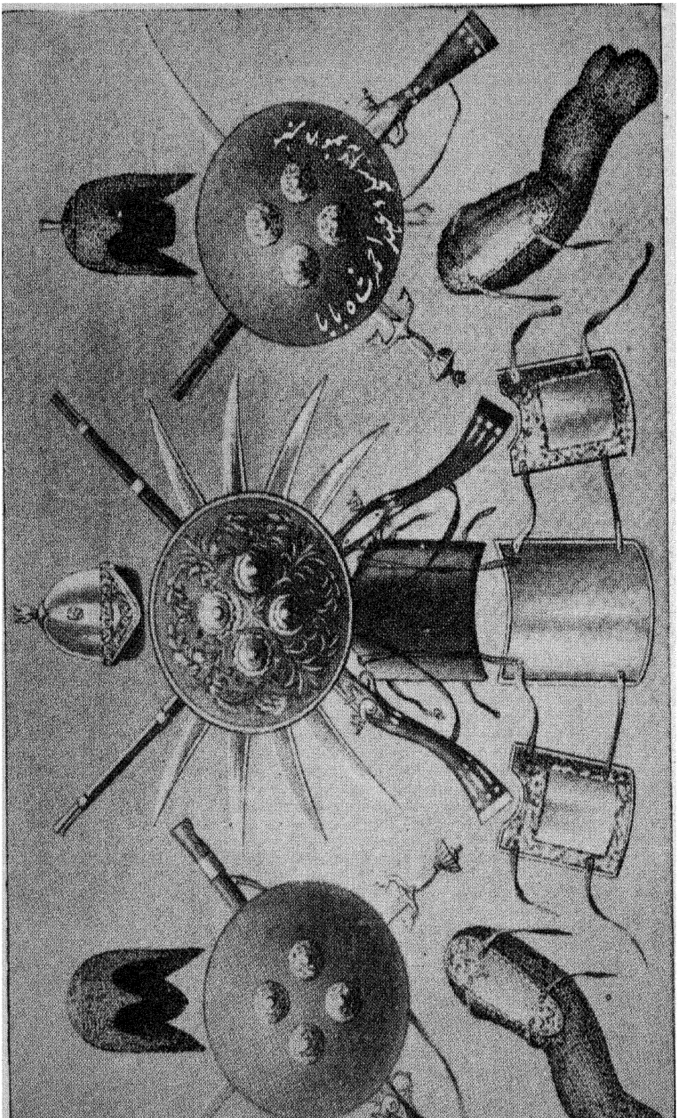
(توپخانهٔ‌خفیف) عبارت ازیکنوع توپ‌های کوچکی بود که‌بنام (زنبورك یاشاهین وشهنگ)یادوبواسطهٔ‌اشتر

نقل داده میشد ، این توپخانه بسهولت ازیکجابدیگرجا حرکت کرده ، ودرمنطقهٔ حرب در خطوط صف اول برخلاف توپخانهٔ ثقیل که درعقب صفوف موقع میگیرد تعبیه میشد . وبدون توضیع درزمین ازهمان پشت اشتر خوابیده قطاردشمن را استهداف مینمود ، گویادرمنزلت ماشیندار امروزه بشمار میرفت ؛ تعداد توپخانه های خفیف وحاضر رکاب احمد شاه در سال اول جلوس او به (هفت صد) اشتر زنبورك دار میرسید ، چنانچه همین تعداد را در حرب (سرهند) (سال ١١٦١) بمقابل دشمن استعمال کرده است ، وشبهه نیست احمدشاه بعدها خیلی در کمیت این توپخانه افزوده است .

قوماندان توپخانهٔ احمدشاه (رحمن خان)بارکزائی بعنوان (توپچی باشی)بوده ، وهنوز مسکن او درقسمت محلهٔ (توپخانه) شهر قندهار موجود است ورسول خان نیز منصب قوللراقاسی گری (قوماندان رسالهای شاهی) احمد شاه را داشت .

تشکیلات قطعه

«دلگی ها » عبارت ازده نفرووده دلگی (١٠٠)نفر



جنگ برای برهم زدن خطوط دشمن در موقع هجوم استعمال میگردید.

عسکر غیر منظم

دو ثلث مجموع اردوی احمد شاه را عسکر غیر منظم بعنوان (لشکر قومی ویا خوانین سواران) تشکیل مینمود، این قوای جسیم وبی قاعده مشتمل بر (سه ربع) صنف سواره و (یکربع) صنف پیاده و دارای تقسیمات ذیل بودند: —

اول دسته جاتی که از مناطق مخصوص مملکت درایام جنگ مطابق مقررات معینه بصورت مسلح حاضر شده، ودرجزء اردوی احمدشاه بجنگ سوق، وبعداز اختتام حرب بمساکن خود مراجعت مینمودند، ودرعوض مالیات دیوانی همان سال منطقهٔ مذکوره ازطرف دولت عفو میشد چنانچه قبیلهٔ (مروت) درسواحل رود (کرم) مالیات دیوانی دولت را اجنساً سالانه (دوصدوچهل) اشترمهاری میپرداختند، و درایام حرب عوض مالیهٔ مذکوره (دوصد سوار) مسلح بدون معاش دولت بجنگ حاضر مینمودند.

دویم دسته جات لشکر قومی که بر طبق مقررات دولت از طرف سرکردگان طوائف در ایام جنگ حاضر شده، وبعد از جنگ دوباره متفرق و بکسب و کار شخصی خود ها مشغول میشدند، این دسته بدون از حاضری که در ایام جنگ بدولت میدادند دیگر تماسی بدوائر ملکی و نظامی نداشته و فقط رؤساء آنها درعوض معاش و مصارف خود وقطعات مربوطهٔ خود یك مقدار نقدو جنس از دولت سالانه بازیافت میداشتند.

معاشات مذکوره از طرف دولت یا بطور جاگیر قوماندان قطعه در منطقهٔ مخصوی معین شده بود که در دفاتر مالی دولت بصیغهٔ داخلا خرجاً محسوب و مجرا میشد و یا سالانه در حصص مملکت حواله و برات داده شده وبواسطهٔ خود قوماندان قطعه حصول و بمصرف میرسید این دسته در ایام حضر از سائر خدمات نظامی و ملکی عفو بوده وبدون ایام جنگ داخلی یا خارجی دولت آنها را نمیشناخت.

سیوم دسته جات (خوانین سواران) که درحضر نیز مثل عسکر با قاعده تحت السلاح بوده وبنوبت معینه

خدمات ذیل را در مملکت ایفاء مینمودند: حفظ سرحدات تحصیلداری باقیات، کشیك ذخائر دولتی، خدمات اداری حکومات محلی درعوض پولیس و کوتوالی وغیره اسمای افراد این دسته در دفتر مخصوصی قید و این همان دفتری است که در دورهٔ محمدزائیه موسوم به دفتر «سان و چهره» شده تا اخیر عهد امیر حبیب الله خان باقیمانده.) وسالانه در آنجا حاضری گرفته میشد، وبعد از معاینهٔ افراد واسپ (داغ شده) واسلحه تصدیق رسمی میگردید، وزارت مالیه ودوائر مربوطهٔ او مطابق تصدیق مذکور معاشات نقدی وجنسی قطعه‌را در ملك عوض مالیات دیوانی حواله وبرات ویادرعوض جاگیر قوماندان قطعه مجرا ومحسوب مینمود.

تشکیلات قطعات غیر منظم

همینکه منشور پادشاه رتبهٔ قوماندانی شخص را باتعیین مقدار سوار و پیاده متعلقهٔ او تصدیق مینمود شخص مذکور خواه شهزاده ووزیر یاماموروخان بود به تشکیل قطعهٔ خود پرداخته ازبین عشیره، همسایه، ملازمان وآشنایان استخدام مینمود واسپ وسلاح بآنها داده خورد ضابطان

قطعه را تعیین میکرد ولی قیمت اسپ بتدریج از معاش سالانهٔ افراد وضع وسلاح بصیغهٔ امانت میماند. گاهی قیمت اسلحه نیز وضع میشد درپارهٔموارد دولت بدادن اسلحه بقوماندان قطعه کمك کرده وپسان قیمت آنرا ازمعاش ابوابجمی او باقساط معینه کم مینمود .

قوماندان قطعه اگر کوچك بودعنوان(سر کرده... سواری)واگر متوسط بود (خان . . . . سواری) واگر بزرگ بود(سردار ....سواری)داشت،همینکه افراد قطعه به (صد) بالغ میشد ، قوماندان حق افراشتن در فش و نواختن کوس داشت ، قطعات غیر منظم از (پنج) سوار شروع ، وتاچندین صد واحیاناً چند هزار نفر میرسید. تشکیل داخلی قطعات هم مبنی بر دلگی های(ده نفره) بوده. خورد ضابط آنها (دهباشی) عنوان داشت ، ده دلگی یك تولی را بعنوان (بیرق)تشکیل وضابط آن(بیرقدار) نامیده میشد ،پس مجموع دهباشی هاهیئت منصبداران بیرق ، ومجموع بیرقدار ها،هیئت منصبداران قطعه را تشکیل مینمود .

قطعه درداخل وظائف خود مستقل بوده ، وبههیچ

مقام عسکری دیگری ارتباط و مسئولیت نداشت ، قوماندان قطعه در حالیکه بصفت نظامی خویش مستقل بود ، در وظائف ملکیهٔ خودش ازقبیل ملکی ، حاکمی وسائر ماموریت ها اگرداشت تابع قواعد اداری ودرعین حال دووظیفهٔ ملکی ونظامی راایفا مینمود . قوماندان های قطعات عسکر غیرمنظم درحضر تابع امرنائب الحکومه ها درولایات ، ووزیراول (داخله) ووزیرحربیه ، وشخص پادشاه درپایتخت بوده ، ودر سفر حربی مکلف باطاعت اوامرقوماندان عمومی عساکر منتظم شمرده میشدند ، درخدمات داخلیه یاعسکریه وقتیکه دو یاچند قطعه عسکر غیر منظم متفقاً سوق میشد ، قوماندانی عمومی بشخصی تعلق داشت که نسبت بقوماندانهای همقطارش تعداد افراد ابوا بجمعی اوافزون بود .

تعداد اردو

وقتیکه احمدشاه ازولایت خراسان بقندهار آمده و بپادشاهی اعلان شد ، (١٦) هزار عسکر تحت السلاح داشت ، وهمینکه به توسیع اردو درسال اول جلوس خود متوجه شد، تعداد آن بقول ابن محمدامین به (چهل هزار)

رسید ، تعداد عساکر اورا مورخین دراسفار بری هند از دوازده تا هشتاد هزار نفر مینویسند ، و همان مورخ مقدم الذکر در اسفار ولایت خراسان ، تعداد عساکراحمدشاه راباغراق ازهفتاد تا یکصد وبیست هزار نفرمیگوید ، درهرحال بایستی قبول نمود ، که احمد شاه در هیچ میدان جنگ مجموع اردوی افغانی را بکار نینداخته است ، زیرا مملکت وسیع او از آمو تا عمان وازخراسان تاستلج بطور دائم محتاج قطعات عسکر محافظ بوده است ، تعداد اردوی تیمور شاه جانشین احمدشاه را یکنفر مورخ زیاده از هشتاد هزار نفر مینویسد . و فیض محمد مقداراردوی زمانشاه حفید احمد شاه را بقرار ذیل تعیین مینماید :
قطعات سوارهٔ شاهی بعنوان « غلام خانه » درتحت امر پنجنفر قوماندان : (دوازده هزار سوار)

قطعات سوارهٔ حضوری در زیر امر منصبداران معنون به ده باشی ، منکباشی ، قللر آقاسی : (دوازده هزار سوار)
قطعات اسپور طوائف درانی : (سی هزار سوار)
قطعات سوارهٔ طوائف: ترین ، هوتك ، توخ ، اندر ، ترك ،

بلوچ و غیره : (.......)

قطعات جمازه سوار «اشتر سواران » (......)

قطعات پیاده نظام : (سی هزار و نهصد نفر)

قطعات رساله و کندکهای پیاده مقیم مراکز نظامی:

سند، ملتان، دیره جات (پانزده هزار نفر)

مورخ مشار الیه بعلاوهٔ تفاصیل فوق صنوف سوارهٔ

زمانشاه را «هشتاد و شش هزار» و اردوی جنگی او را در

اسفار پنجاب «با ستثنای صنوف پیاده» (یکصد هزار)

و مجموع اردو را (یکصد و سی هزار) نفر مینویسد (١).

---

(١) برای فهم تفصیلات فوق رجوع شود به سراج التواریخ ص ٥٦ عساکر منظم امیر شیر علی خان تنها در پایتخت به شصت هزار نفر میرسید.

و امیر عبدالرحمن خان مطابق آنچه از دفاتر نظام عهد او برمی آید عساکر منظم، خوانین سواران، خاصه دار و اردلی سردارها مجموعاً یکصد هزار سپاهی داشت، امیر حبیب الله خان این تعداد را به شصت هزار نفر تنزیل، و دسته های خاصه دار را برطرف نمود، خلف این پادشاه خوانین سواران رانیز طرد، و تعداد مجموع عساکر منظم را به سی هزار نفر تنزل داد. بقیه در اخیر صفحه ١٥٥

پس با در نظر گرفتن وسعت ممالك احمد شاه وتکثر سفرهای جنگی‌او، وتعداد عساکراو درمیدانهای جنگ «درحدود شصت‌هزار نفر» هیچ مانعی نیست که مامجموع اردوی احمدشاه‌را در حدوه «یکصد وبیست هزار نفر» تعداد نمائیم، و هم این تعداد نسبت باوضاع جغرافی، سیاسی، اقتصادی ونظامی عهد احمدشاه دور از حقیقت به‌نظر نمیرسد، باتصدیق این‌نظر فقرات ذیل رابایدبخاطر سپرد :-

اردوی‌افغانستان درعهداحمدشاه‌بالغ بر «یك‌صدوبیست هزارنفر» بود، ثلثان این اردو «هشتادهزارنفر» عساکر «غیرمنظم» وثلث آن «چهل‌هزارنفر» عساکر «منظم» بود.

سه‌ربع مجموع اردورا «نودهزارنفر» صنوف سواره تشکیل میداد، و ربع آن «سی هزار نفر» عبارت از صنوف پیاده بود.

دردورهٔ اول‌محمدزائیها ازعهدامیرشیرعلیخان تاعهدامیرحبیب‌الله‌خان کندکهای‌پیاده شش‌صدی وهزاری بود، تولی های پیاده صدنفره وکندکهای سواره بنام «ترپ» سه صد نفری بود، رویهم رفته کندکها نیز نامهای خاصی داشتندازقبیل کندك یاپلتن نقره پوش رساله یاترپ حیدری و و ...

صنوف توپخانه، های ثقیل و خفیف نسبتاً وسیع ومهم و داخل این تعداد شمرده میشد .

معاشات اردو :

البته از معاش اردوی احمد شاه مثل تعداد او درتواریخ ما خبری نیست ، تنها در مورد معاشات اردوی حفید احمد شاه « زمانشاه» شرح ذیل را فیض محمد مینویسد :ــ

دوازده هزار رساله شاهی زمانشاه «دسته غلامان» اکثراً معاش سالانهٔ خود را نقد « از دفتر نظام » میگرفتند، و معاش هر یك از آنها سالانه از «ده» تا « پانزده » تومان میشد « دراینکه تومان مذکور مستعمل افغانستان ومساوی بیست روپیه بوده شکی نیست ، برخلاف تومان مستعمل در فارس که معادل پنجروپیه است» و «دوازده هزار» رساله همر کابی دیگر زمانشاه اکثراً معاش نقد وبعضاً نصف نقدونصف جاگیر داشته ، منصبداران این دسته هم بافزونی تیول و سیورغال مفتخر بودند (١) ازین اجمال

(١) سراج ص٥٦

بدست میآید که اولا معاش عسکر زمانشاه متفاوت و کم وزیاد بوده ' دویم معاش جنسی نیز داشتند ' سوم منصبداران عسکری غالباً درعوض معاش جاگیر میگرفتند' درهرحال مطابق این تفصیل باید گفت :

صنف سوارهٔ اردوی زمانشاه « در مرتبهٔ اعلی یعنی رساله های شاهی » فی نفر سالانه « پانزده تومان = سه صد روپیه » معاش داشتند' که ماهانه « ٢٥ » روپیه میشد ' و در مرتبهٔ وسط فی نفر سالانه « ده تومان = دو صد روپیه » معاش میگرفتند که ماهانه « شانزده روپیه وچند پیسه » میشود و چون این دو درجه مخصوص رساله های شاهی بود ' اجازه خواهیم داشت ' اقلا مرتبهٔ ادنی یا ثالثی برای سائر فرقهای سوارهٔ اردو ـ اعم ازانکه منظم بودند یا غیر منظم قراردهیم' درینصورت معاش سالانهٔ هرنفر سوار بایستی کمتر از ده تومان بوده باشد ' و البته صنوف پیادهٔ اردو کمتر از سواره معاش داشته ومثلا مرتبهٔ چهارم رادر صفوف معاشات تشکیل مینمودند .

من فرض کرده ام سوارهٔ اردوی زمانشاه بطور عام

فی نفر درسال از «هشت‌تومان = یکصد وشصت روپیه» که ماهانه «$۱۳\frac{۱}{۲}$ روپیه» شود وپیاده اوازسال «چهار تومان = هشتاد روپیه» که‌ماهانه «$۶\frac{۱}{۲}$ روپیه‌وچند پیسه شود» اضافه‌تر معاش نداشت، برای قبول این‌فرض دلائل ذیل دردست است:

شاه محمود «برادر زمانشاه» در دعاوی که نسبت بتاج ونخت افغانستان داشت، بعداز اینکه بدستیاری علیخان برملی بن‌محمد خان سرکردهٔ سواران فرملی ودوست جدی خود اززندان بالاحصار کابل موفق بفرار شد درپی تشکیلات عسکریه برآمده وچون در حال اضطرار بود، برای تالیف قلوب وجمع عسکر معاش ماهانهٔ افراد رساله‌را در گرشک «پانزده‌روپیهٔ پخته» اعلان نمود (۱) ومعلوم‌است تعین‌این معاش

---

(۱) سلطانی ص۱۷۸ روپیه پخته‌عبارت ازسکهٔ‌نقره دومثقاله برابر شصت‌پیسه مسی‌بود که‌تادورهٔ امیر حبیب‌الله خان مروج بود امارو پیه خام کمتر از ان وبرابر پنجاه‌پیسه مسی بود، اوزان‌ومقادیر نیز همین‌حال‌راداشت من‌کابل یعنی‌پخته مساوی‌هشت‌سیر وخروار کابل مساوی‌هشتادسیر بوددر حالیکه من‌تبریز یاخام دونیم‌چارك وخروار آن مساوی $۶۲\frac{۱}{۲}$ سیر کابل‌می شد.

در آنوقت بسبب اضطرار بیشتر از اندازهٔ معمول بود ، امیر دوست محمد خان نیز که جا نشین شاه محمود وبرادر او شاه شجاع در افغانستان شد ، معاش افراد پیاده اردوی منظم خودش را ماهانه « شش روپیه » میپرداخت . بعض منصبداران عساکر غیر منظم تاهنوز موجود هستند که ابوا بجمع خود « هشتاد سوار » دردورهٔ « سراج الملة والدین » داشته وسالانه عوض معاش خود وافراد سوارهٔ خود « دوازده هزار » روپیه نقداز دولت میگرفتند ، والبته این مبلغ بادر نظر گرفتن معاش خودقوماندان ، ماهانه برای هرفرد سوار کمتر از «دوازده » روپیه میرسید . (۱)

(۱) دردورهٔ اول محمدزائیه مقدار معاش عساکر منظم قرارذیل بود :
عساکر پیادهٔ امیر دوست محمد خان هرنفرفی ماه شش روپیهٔ پخته پیاده امیر شیر علیخان فیماه هفت روپیه پخته کابلی ، وسواره اودرماه نوزده روپیه . پیادهٔ امیر عبدالرحمن خان درماه هشت روپیه ، سوارهٔ اودرماه بیست روپیه ، یعنی معاش اسپ ماهانه دوازده روپیه بود ، امارسالهٔ اول شاهی ازسائرین ممتاز وماهانه سی روپیه معاش داشت . پیادهٔ امیر حبیب الله خان ماهانه ده روپیه وسوارهٔ اوماهانه بیست ودو روپیه ، ورسالهٔ اول شاهیش ماهانه سی ودو روپیه معاش میگرفت ، بعداز ۱۳ سال پادشاهی اومعاش ماهانهٔ هرعسکر دوروپیه زیادشد باینصورت که پیاده ماهانه دوازده روپیه . و سواره بیست وچهار روپیه ، وشاهی اول سی وچهار روپیه معاش داشت .

پس باسنجیدن معاشات سالانه ار دوی اخلاف احمدشاه
از قبیل شاه زمان ' شاه محمود وامیر دوست محمدخان
میتوان معاشات ار دوی احمدشاه را ' از روی تخمین
تعیین نمود ' من باین نتیجه رسیده ام که صنوف سوارهٔ
احمدشاه رو بهمرفته در هر ماه فی نفر «دوازده» روپیه
وصنوف پیادهٔ او رویهمرفته درهر ماه فی نفر «شش»
روپیه معاش میگرفت باتفاوت اینکه معاش قطعات شاهی
باسائر قطعات منظم ' وهکذا معاش ار دوی منظم
با عساکر غیر منظم ازهم متخالف بوده وهم معاشات
اردو مرکب از نقد وجنس داده میشد.

فصل بیست و دوم

عایدات و مصارف دولت احمدشاه

عایدات مملکت

واردات افغانستان در عهد احمدشاه عبارت از مالیات مستقیم وغیر مستقیم بوده که بعناوین «مالیات دیوانی» و «باجگیری» یا (خرجگیری) از اراضی مزروعه وباغها و آسیا ها وحیوانات اهلی وامتعهٔ وارده وصادرهٔ تجارتی خارجی وصنایع وپیداوار تجارتی داخلی گرفته میشد، مالیات غیر مستقیم متعدد وغالباً از یك شی چند بار در نقاط مختلفهٔ مملکت اخذ میگردید، بعلاوه اراضی دولتی بنام «خالصه جات» قلم مهم عایدات بود ومحصول سه یکه از آن بدولت میرسید، ومامور این کار عنوان «مامور ثالثات» داشته و فیض محمد ازو ذکری میکند (١)

بعضاً مامورین مالیه وحکام در ابداع مالیات جدید غیر مستقیم دولت را وادار، وازین راه بفشار صناع وتجار

---

(١) سراج ص٣٧-١٥٦

مملکت می افزودند، شه شجاع چند تن از ینگونه مامورین را محبوس ودوصدهزار روپیه مالیات نواحدات را از کابل مرفوع نمود (۱)

بهر حال مالیات مستقیم قسماً بمصرف معاش وجاگیر ارباب مناصب ملکی ونظامی وخوانین محلی وامثالهم رسیده وباقی داخل خزائن نقدی وجنسی دولت میگردید مالیات مستقیم وغیر مستقیم درمعرض اجارهٔ مستأجران نیز گذاشته میشد، مستأجر که درین مورد حاکم حقیقی ملت و داخل اختیارات وسیعی، مالیات را تحویل گرفته، و حق دولت رابا قساط معینه نقداً میپرداخت، دروقت حساب بدوائر مالی، رسیدخزائن وحواله وبرات دفاتر مالیه واحیاناً حکمنامه های معافی مالیات اشخاص معینه، و یامقدار تلفات محصول زمینی دراثر کدام عارضه وحادثهٔ سوء رامجرا میگرفت، واگر در رسانیدن باقی سهل انگاری مینمود، توسط دائرهٔ تحصیلداری ازو بحصول میرسید.

عبدالخالق نام سدوزائی یکی ازین مستأجران قلاش

(۱) سراج ص۱۵۲

ومعمول بود که مالیات علاقهٔ شکار پور را به «شش صد هزار» روپیه «بعد از مرگ احمدشاه» در اجاره داشت، وچون در تحویل نقود بخزانه غفلت میورزید، محصلان شدیدی بالای او مقرر شد، ومشار الیه ازین توهین متغیر وبه تحریك رؤساء مخالف تیمور شاه درصدد خلاف بر آمده بواسطهٔ بذر مال عدهٔ از عوام الناس را تحت السلاح وبقندهار حمله کرد، ومتعاقباً به جانب پایتخت کابل حرکت نمود، ولی از طرف تیمور شاه مغلوب ومعدوم گردید، ابن محمد امین ازین داستان عجیب مفصل قصه میکند(۱)

مطلب ازین سطور بدست دادن نمونه ایست ازطرز اجاره بازی مالیات وتحصیلداری باقیات درعهد احمدشاه که از آنوقت تا این اواخر (دوره سراج الملة والدین) در افغانستان معمول بود.

حال به بینیم عائدات افغانستان احمد شاهی سالانه بچه مقدار نقدوجنس بالغ میگردید، تعیین این مطلب مطابق بعین واقع البته کار سهلی نیست، زیرا مقدار ونسبت مالیات آن دوره از اراضی واشیای غیر منقول،

---

(۱) مجمل ص ۱۵۳-

ومنقول مجهول، ومثل مقدار امتعه وارده وصادرهٔ تجارتی وغیره در پردهٔ خفامستوراست، معهذا اشارات مجملی درین موضوع از صحائف تاریخ برمیآید، که میتوان بوسیلهٔ آن تااندازهٔ پی بمطلب برد، مثلاً ما می بینیم که در وقت احمدشاه، «سال ۱۱۷۰» مالیات ولایت پنجاب افغانی ازطرف مرتهٔ متغلب بر ذمهٔ آدینه بیگ حاکم آنجا سالانه «هفت ونیم» ملیون روپیه مقرر گردید(۱)

ویا احمد شاه از علاقهٔ «بنون» سالانه «هژده هزار» روپیه بعنوان مالیات وخرچ سیورسات لشکر میگرفت(۲) ویا احمدشاه درسال ۱۱۸۱ هجری مالیات علاقهٔ خورد «میانوالی» را در «دیرهٔ اسمعیل» از قرار فی قلبه «تقریباً چهل جریب» یك روپیه نقد

---

(۱) سراج ص ۲۰

(۲) حیات ص ۵۲۰ این علاقه قبل از احمدشاه به (ملکان) محلی چهار نوع مالیات میدادند: ـ از اراضی جنساً ده یك، از اراضی نقداً قدری از ده یك بیشتر، از فروش اجناس فی روپیه یك پیسه، از نکاح شش روپیه ـ بعداز احمدشاه واخلاف او، رنجیت سنگ از بنون سالانه (صدهزار) روپیه، ومتعاقباً انگلیس ها «صدویازده هزار» روپیه مالیات میگرفتند. کذا حیات ص ۹۰۵

مقرر نمود (۱) ویا مالیات «شکارپور» از علاقهٔ سند بلافاصله از مرگ احمدشاه سالانه «شش صدهزار» روپیه اجاره داشت (۲) بعلاوه مامقدار مالیات ومصارف وپس انداز سالانه بعضی ولایات افغانی رادرعهد نواسه احمدشاه به ترتیب ذیل میدانیم (۳) :-

اسم ولایت	مقدار مالیات سنویه	مصارف سالانه	پس انداز خزانه
کشمیر (ولایت بزرگ)	۲،٤۰۰،۰۰۰	۱،۷۰۰،۰۰۰	۷۰۰،۰۰۰
پشاور (ولایت متوسط)	۱،۲۰۰،۰۰۰	...	...
ملتان (ولایت کوچك)	...	...	۳۰۰،۰۰۰
دیرهٔ غازیخان (کذا)	۷۰۰،۰۰۰	...	...

از تفاصیل فوق نه تنها عائدات سالانهٔ بعض ولایت افغانی -بعد ازاحمدشاه - معلوم میشود ، بلکه مقدار مصارف

---

(۱) حیات ص٦۱٥

(۲) مجمل ص۱٥۳

(۳) سراج ص٥٦ محمد حیات مجموع مالیات پشاور و دیره جات را درعهد خود از طرف انگلیس ها (دو ملیون کلدار مینو یسد ص۸۹

سالانه رپس انداز یکولایت مثل کشمیر نیز فهمیده میشود باین معنی که مصارف ولایت زیاده از ثلثان قلم عائدات دولت را دربر گرفته ، و کمتر از ثلث بخزائن مرکزی پایتخت میرسید .

وقتیکه ماسائر ولایات بزرگ ، متوسط و کوچك افغانی را از قبیل خراسان ، هرات ، قندهار ، بلخ ، بدخشان ، کابل (ولایات بزرگ) بلوچستان ، سیستان بامیان وغور (ولایات متوسط) سند و مرو وغیره (ولایات کوچك) باولایات سابق الذکر کشمیر ، پشاور وملتان تطبیق ، و مقدار مالیات سنویهٔ آنهارا متساوی فرض کنیم ، باتصدیق این نظر که بامالیات عهد احمدشاه تفاوت فاحشی نداشتند ، باین نتیجه میرسیم که مجموع مالیات ولایات افغانی وپنجاب (کل مملکت) سالانه درحدود (سی ویك ملیون روپیه) میرسید ، باتفاوت اینکه مثلاً ولایت بلوچستان درعوض مالیات ، مصارف سالانه شش هزار عسکر سوارهٔ بلوچ را میسر داخت ، و یابلخ وبدخشان بسبب استیلای متمادی وتخریبات خوانین از بك آنقدر رو بخرابی آورده بود . که حتی تادورهٔ

نواسه احمدشاه هم موفق به‌پوره کردن مصارف سالانهٔ خودش نگردیده، بلکه هر سال یکمقدار مبلغ از خزانهٔ پایتخت برای مصارف ولایات مذکوره فرستاده میشد(١)

عائدات سنویهٔ دولت احمدشاه را نمیتوان منحصر بهمین اعداد(٣١ ملیون) روپیه نمود، گرچه این مبلغ هم بودجهٔ دولت را از موازنه خارج نکرده، مصارف را کفایت بلکه مقداری پس انداز ذخائر نقدی میگردید.

عائدات دیگر دولت عبارت ازغنایم وغرامات میادین جنگ وتحفه وهدایای امراو پادشاهان ممالك همسایه بود، این عائدات اگرچه ثابت نبوده و گاهی بحصول میرسید، معهذا خیلی سنگین وجسته جسته تا آخر دورهٔ احمدشاه امتداد یافته است، مثلاً در اوایل جلوس احمد شاه (سال ١١٦٠) خزانه که ازبابت مالیات چندین سالهٔ ولایات کابل، پشاور باهدایای حکام پنجاب بواسطهٔ محمد تقی شیرازی نمایندهٔ نادرشاه و توکل خان حاکم کابل، براه قندهار روندهٔ خراسان حالیه بود وبدست احمد شاه افتاد، بالغ بر (بیست ملیون) روپیهٔ

(١) سراج ص ٥٦

یا «دوملیون» اشرفی میشد ، هدایای ملکه نا در شاه درخراسان که‌شامل‌جواهر گران‌بها مخصوصاً« کوه‌نور» بود نیز ثروت هنگفتی بحساب‌می آمد،درسال ۱۱۶۵ هنگام فتح پنجاب خزانه که « میرمنو » به‌احمد شاه تحویل داد . بقول مورخین هند مساوی «ده ملیون » روپیه‌بود ، هکذادرسال ۱۱۷۰ وقتیکه احمد شاه در دهلی وزارت هندوستان را به‌نظام الدوله پسر وزیر المالك قمر الدین داد ، مقدارمبلغی‌را که از جائداد مشارالیه بخزانهٔ احمد شاه تحویل‌شد « بیست ملیون » روپیه‌مینویسند ، غنائم یك‌میدان جنگ احمد شاه هم درهندوستان(پانی‌پت) مشتمل‌به‌ملیونها روپیه ازنقود واجناس وحیوانات واسلحه‌وغیره‌بود،میتوان هدایای سائرحکمرانان‌وراجاهای هند وغنائم میدانهای حرب را به‌تفاصیل فوق ایزاد نمود ،درهر حال بایستی قبول نمود ، که‌خزانهٔ احمد شاه نظر بزمان و مکان خزانه معموری‌بوده ، وحتی بعداز مرگ‌اوسالهابرای اخلاف اوخوان یغمائی بشمار میرفت .

شه شجاع«حفیداحمدشاه»درروزی که کشته میشد،

ازخزانهٔ پس انداز سلطنتی یکمقدار جواهر و سنگهای قیمتی باخود برداشت ، که قیمت آن را سلطان محمد در حدود پنج ملیون روپیه مینویسد ، در اینکه اخلاف احمد شاه هم عوائدی ازخودداشتند ، شکی نیست ، ولی خزانهٔ سلطنتی که مشحون ازجواهر وطلا بود ، همان خزانهٔ جمع کرده شخص احمدشاه بشمار میرفت ، زیرا برای اولاد اوفتح های بزرگ وغنائم سنگین وهدایای سلاطین مثل دورهٔ احمد شاه دیگر دست نداد .

خرج دولت :

مصارف دولت احمد شاه عبارت ازاقلام ذیل بود :
معاش عسکر ومنصبدار ، مخارج اسلحه وجباخانه وسفر بریها ، معاش ومستمری مامورین کشوری وخوانین محلی وسادات وعلما ، مصارف نقلیات وکمندها ، مخارج تعمیرات دولتی ، مصارف دربار وخانوادهٔ سلطنتی وقلمهای متفرقه .

امابودجهٔ حربی سنگین ترین اقلام خرج مملکت بوده وبطوریکه معلوم میشود ، نزدیك به دو ثلث مجموع عائدات سالانه مملکت را دربر میگرفت ، باین معنی که : اردوی احمد شاه مشتمل بریکصد وبیست هزار نفربوده

نودهزار نفر آن صنوف سوار - وسی هزار آن صنف پیاده راتشکیل میکرد، وچون معاش هر فرد سوار ماهانه «۱۲» روپیه نقدو جنس بود جمع آن در سال مساوی میشدبه «۱۲» ملیون «۹۶۰» هزار روپیه ، هر فرد پیاده هم ماهانه شش روپیه نقد و جنس معاش میگرفت که جمع آن درسال به «۲» ملیون و «۱۶۰» هزار روپیه میرسید البته معاش نقد و جنس منصبدارا ن اردو که بطور جاگیر ازملك حصول می‌شد . باقلم مصارف خرید اسلحه وتهیهٔ جباخانه ونقلیه وغیره درحدود سالانهٔ (۳) ملیون روپیه میرسید . پس مجموع مصارف سالانهٔ ار دوی احمدشاه بالغ میشد بر تقریبا (نزده ملیون) روپیه که نسبت بهمه عائدات سالانهٔ مملکت (۳۱ ملیون) روپیه تقریبا همان ثلثان بودجه‌دولت‌رادر برمیگرفت .

اما مصارف کشوری آنچه تعمیرات بود از قبیل شهر ، پل ، مسجد ، رباط وامثالها ز یادتر بطور بیگار اعمار میشد ، معاش نقدی و جنسی مامورین و غیره ومصارف دربار و متفرقه‌هم ازهمان جمله (۱۲ ملیون) متباقیه عائدات دولت پرداخته شده و آنچه‌باقی میماند

جز و پس انداز ذخائر نقدی دولتی میگردید .

در نظر باید داشت که مصارف اسفار بری زیاده از آنچه بود از ممالك مفتوحه و غنائم جنگ و هدایای پادشاهان خارجه و امراء عرض راه تلافی میشد ، این نکته قابل یادآوری است که معاشات مامورین کشوری و خوانین و غیره نقد و جنس بطور جاگیر و یا حواله و برات ازبابت مالیات دیوانی مملکت پرداخته میشد ، و خزانهٔ نقدی وجه نمیداد .

مامورین بزرگ دولت هم تماماً قلاع و قصباتی در عوض معاش به «تیول» داشتند ، چنانیکه از قلاع و قصبات جاگیر شیر محمد خان مختار الدوله ــ که در وقت تیمور شاه مصادره شده بود ـ ابن محمد امین ذکری میکند .(۱)

در دورهٔ سلطنت محمدزائیه قلم معاشات مامورین بزرگ برخلاف دورهٔ ابدالیه خیلی بلند رفت ، چنانیکه مثلاً شاه شجاع ابدالی برای شهزاده فیروز الدین برادر خود که نائب الحکومهٔ هرات بود در سال . صد هزار

---

(۱) مجمل ص ۱۵۹

روپیه معاش ازدرك مالیات دیوانی آ نجا میداد (۱)
وبرای شهزاده تیمور پسر خود که نائب الحکومهٔ قندهار بود
سالا نه ۳٦ هزار روپیه تنخواه مقرر کرده بود (۲)

اما پادشاه دوست محمدخان ازبابت مالیات قندهار
تنهابرای سرداران بزرگ آنجا معاشات سالانهٔ ذیل
رابرقرار نمود :

سردار رحمدل خان «پنجصدهزار» روپیه، سردار میر
افضل خان «دوصدهزار» روپیه خوشدل خان «یکصدو
هفتاد هزار» روپیه، غلام محی الدین خان «یکصدودوازده
هزار» روپیه سردار شیر علیخان «یکصدودوازده هزار»
روپیه، سلطان علیخان «یکصدهزار» روپیه، منوردل خان
«هفتاد هزار» روپیه چندنفر سردار های دیگر «دوصد
وسی وشش هزار» روپیه (۳) میتوان گفت معاشات
مامورین کشوری احمدشاه نسبت بمامورین دورهٔ اخلاف
او کمتربوده است .

---

(۱) سراج ص ۷٦
(۲) سلطانی ص ۲٦۳
(۳) سراج ص ۲۲۰

فصل بیست و سوم

القاب رسمی مامورین احمدشاه

افغانها یکنوع القاب و خطابهائی داشتند، که در ایام شهنشاهی خود در هندوستان رواج داده بودند از قبیل : خداوند زاده، ظفرخان ، تفال خان ، سربلندخان و ده‌های دیگر.

محمدقاسم فرشته ازین القاب افغانی مکرراً ذکر کرده ومخصوصاً درواقعات سلطنت سلطان علاؤ لدین حسن کانکوی بهمنی شهریار افغانی دکن ازان نام میبرد.

درعهد احمد شاه عدهٔ ازین القاب باقسمتی از القاب عربی العبارة که ازقرنها درممالک اسلامی شرق مستعمل بوده، دوباره درافغانستان مروج گردید، والبته اعطای این لقب به رجال داخلی واحیاناً خارجی حق مخصوص پادشاه شمرده میشد .

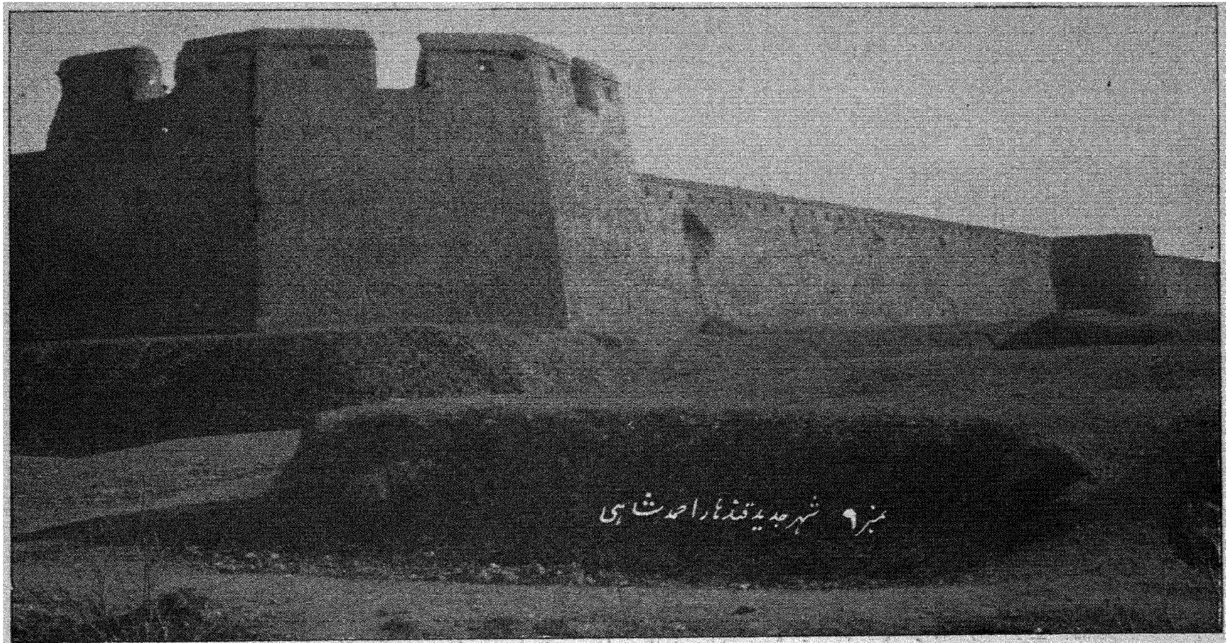
القاب مذکور متعدد وازین قبیل بودند :- فرزند خان، جان نثارخان، شاه پسندخان ، شاه دوست خان وفادار خان ، کفایت خان ، التفات خان ، خان خانان مشرف خان ، شاه ولیخان، مخلص الدوله ، نظام الدوله وامین الملک وده‌های دیگر ازین جنس ؟

فصل بیست و چارم

تعمیرات احمدشاه

ما میدانیم احمد شاه فرصت این رانداشت که تمدن و معارف جدیدرا به ملت خود معرفی نماید، ولی باید گفت علوم و ادبیات و صنایع قدیم ملی افغانستان نیز- که بعد از استیلای مغول تباه، و در دورهٔ تیموریهای افغانستان قسماً زنده شده، و بار دیگر در اثر تجزیهٔ سیاسی مملکت بدست ازبك وصفوی و بابریه روبا نحطاط رفت - در عهد احمد شاه بهمان حالت ضعف وانحطاط باقیماند یعنی هیچ مدرسه و تعلیمگاه عالی و هیچ کتابخانه و مؤسسهٔ علمی و فنی درین دوره درافغانستان پیدا نشد.

همچنین احمد شاه درطول ایام سلطنت خود به ترقی زراعی وصنایع و اقتصاد توجه مهمی نکرده است والبته بیشتر بسبب آنکه او مملکت را درحالت فترت سیاسی و تشتت داخلی ملاقات، وعمرخود رامصروف اصلاح اینخطوط نمود بااین سبب گرچه ازاحمدشاه آثار مهمی بیاد گار نمانده معهذا او درخلال فراغت های که یافته


نمبر ۹ شهر جدید قندهار احمد شاهی

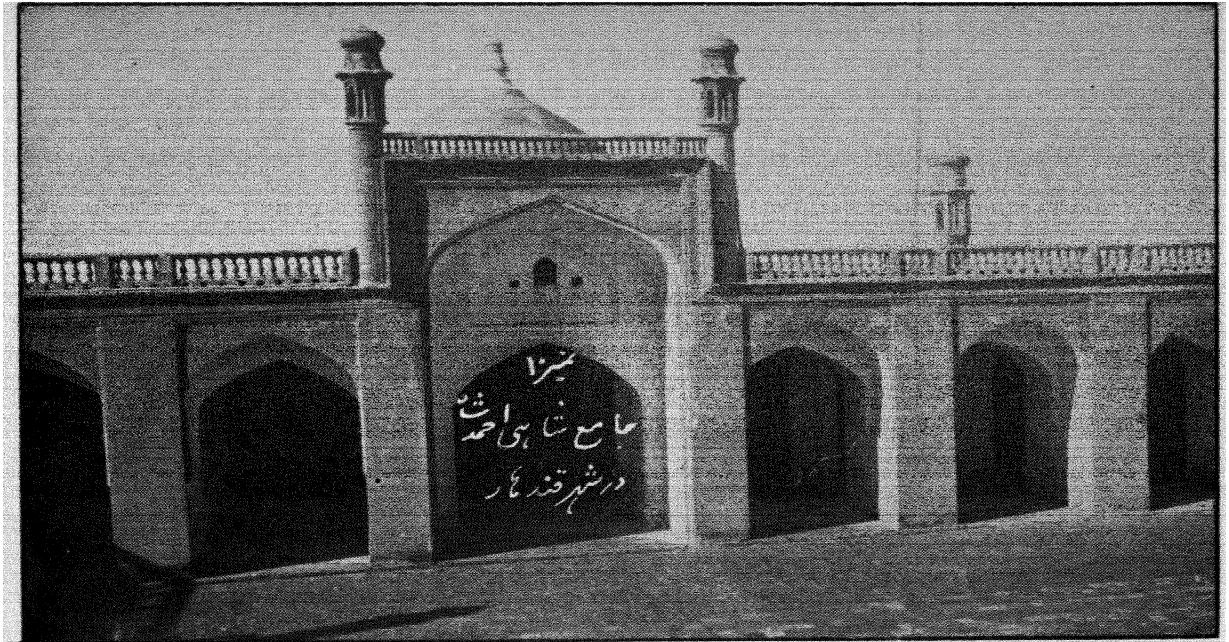
کم و بیشی به تعمیرات و حفظ و ترویج بعض صنایع دا خلی بذل همت نموده است .

احمد شاه از خرابی شهر قدیم قندهار بدست نادرشاه متأثر بود، وقلعه نادر آباد را در زمین باتلاقی - که محض بغرض جنگ با پایتخت ساخته شده بود - لایق پا یتختی افغانستان نمیدید، لهذا در سال یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار قمری «۱۱۷٤» شهر حالیهٔ قندهار را اساس گذاشت، (رجوع بعکس نمبر ۹) وبرای باراول بازارهای راستی بساخت که بخط مستقیم همدیگر را تقاطع مینمودند، احمدشاه بعداز تعیین محلات شهر، در وسط ضلع شمالی «ارگ دولتی» را تعیین «بعدها تغیر شکل نمود» ودرجنبین آن قرار گاهای عساکر شاهی، توپخانه، اسلحه خانه، جبا خانه، باروت سازی و اصطبل شاهی را مقرر نمود، وپیشروی حصار سلطنتی در کنار «بازارشاه» جامع شاهی تعمیر نمود «رجوع بعکس نمبر ۱۰»

اما نفیسترین بناهای احمدشاه در شهر قندهار عبارت ازهمان عمارت مشهور اوست که بغرض وضع «خرقهٔ مطهره» منسوب بحضور رسول علیه السلام و مقبرهٔ خودش، درمیان

«باغ شاهی» بساخت ــ ازباغ او امروز نشانی نیست ــ واین همان بنای قشنگی است (عکس نمبر ١١) که بقول یکنفر مستشرق اسپانیولی «هنری هراس» «یك عالم زهد وتقوی ووقار ازو میبارد».

احمد شاه درسال ١١٦٦ شهر بیقاعدهٔ کابل را بواسطهٔ کشیدن دیوار جنگی درمحیط آن سر وصورت نظامی بخشید ــ امروز ازدیوار آن آثار برجسته نمانده مقبره شاه اسحق ختلانی مشهور به شاه شهید مقابل شرقی بالاحصار کابل را نیز بواسطه یاقوت خواجه سرا درسال ١١٨٣ اعمار نمود هکذا احمدشاه شهر حالیهٔ « تاشقرغان »را در عوض « خلم » قدیم در ولایت بلخ بنا کرد وهم در وقت او «سنه ١١٨٢» شهر جدید (حیدرآباد) درولایت سنداز طرف «غلام شاه خان» نائب الحکومهٔ احمدشاه اساس گذاشته شد ' احمد شاه در سال ١١٧٠ بواسطهٔ دو نفر مامور خود مهراب خان وعبدالکریم خان افغان عمارتی بنام «حاجی خانه» افغانی درشهر شریف مکه نیز اعمار فرمود. شاید در دیگر کنج و کنار های افغانستان نیز تعمیراتی

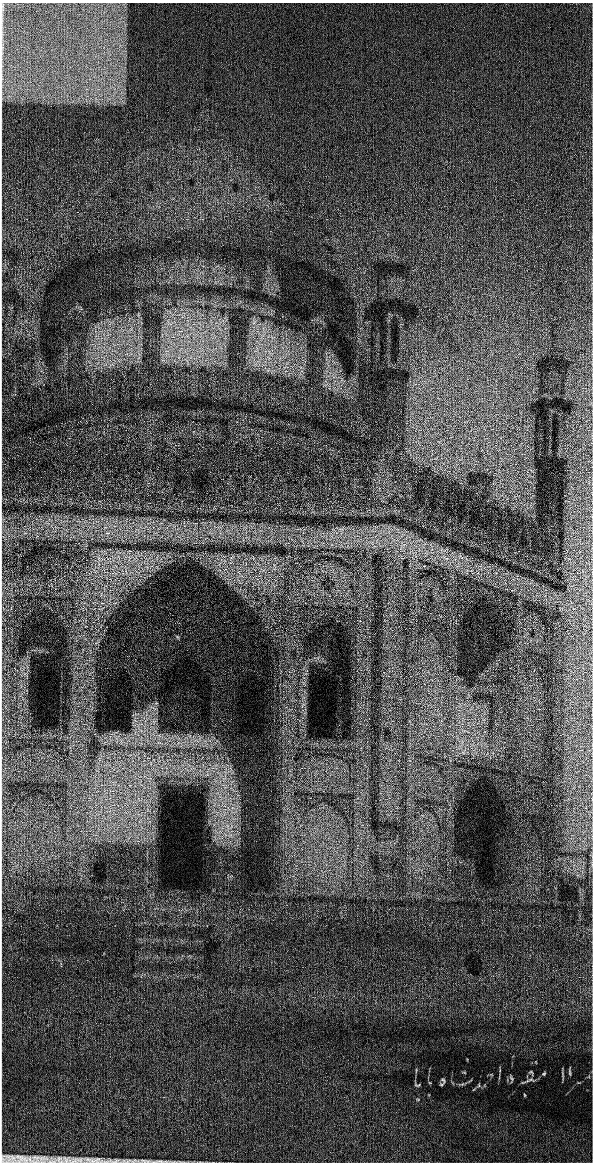

نمبر ۱
جامع شاهی احمدشاه
در شهر قندهار

شده باشد ولی از صفحات تاریخ در ینخصوص چیزی دستگیری نمیکند احمدشاه عدهٔ زیادی از معماران ولایت شرقی افغانستان حتی هندوستان را در قندهار جمع کرده محلهٔ مخصوصی بنام «محلهٔ بنایان» در شهر احمد شاهی تعیین نمود این محله تا هنوز بهمین نام موجود و باشنده گان آن اخلاف همان معماران عهد احمدشاه بوده روایت بالا را حکایت میکنند وهم تا هنوز کار اینها بنائی است .

در دورهٔ احمدشاه بعلاوهٔ معماری که نمونهٔ کامل آن همان مقبرهٔ خود اوست از جمله سائر صنایع ظریفه ومترقی افغانستان که در قسمتی از قرون وسطی در نهایت نفاست پدیدار بوده و بالتدریج رو بزوال رفت یکدورشتهٔ کوچك آن نیز زنده نگهداشته شد٬ مثلاً ماهی بینیم که از زمرهٔ خاتم کاری وچوبکاری های جمیل قدیم افغانی در وقت احمدشاه چوبکاریهای نفیسی مخصوصاً در «ارسی» ها مستعمل بوده وقسماً تاامروز در خانه های آباد شدهٔ دورهٔ احمد شاه موجوداست (شکل ۱۲)

ویا درعوض آنهمه قماشهای زربفتی و پارچه های زردوزی باتصاویر گونا گون قدیم افغانی که در تمام مشرق مشهور

ویلبو قتی باعث آبادی دوبارهٔ شهر هرات بلحاظ پسندیدن «اوغدی» پسر چنگیز گردیددروقت احمد شاه ابریشم دوزی نفیسی بنام «خامك دوزی» هم موجود و مترقی بوده وتاامروز مستعمل است


بر ۱۱ مقبره احمد شاه بابا

فصل بیست و پنجم

نشان افغانستان در عهد احمد شاه

«نشان» افغانستان در عهد احمد شاه ، از همان روز اول انتخاب او بپادشاهی معین گردیده ، باین تفصیل که یکنفر عضو مجلس ملی و منتخب اولین احمد شاه، بعد از فیصله و تصویب عمومی «خوشهٔ گندمی» را بر سبیل تیمن درعوض تاج سلطنتی بفرق احمدشاه نصب نمود، احمدشاه نیز از همان لحظه این علامت مبارك را برای خود و دولت خود قبول فرمود ، اتفاقاً این علامت نظر باوضاع مملکت بی مناسبت نبوده ، و زراعتی بودن افغانستان را نیز نمایندگی مینماید .

احمدشاه تنها بخوشهٔ گندم اکتفا نکرده ، شکل «شمشیر» را که نشانهٔ شجاعت ملی و تاریخی افغانستان میدانست، بآن افزود . از آن بعد نشان رسمی افغانستان «خوشهٔ گندم و شمشیر» بود . و بعد از کمی علامت دیگری به نشان افغانی زیاده شد ، این علامت جدید هم شکل «ستاره» بود .

نشان رسمی افغانستان از وقت احمد شاه تاامروز جسته جسته و بصورت متفرق بما رسیده است ، مثلا در بعضی مسکوکات مسینهٔ شه شجاع یك و گاهی دو شمشیر منقوش است ، در دورهٔ محمد زائیه وعهد پادشاه « شیر علیخان » « ۱۲۷۹ – ۱۲۹۶ » ما این «شمشیر» را بدست «شیر» میبابیم «۱» ودر عهد « ضیاء الملت و الدین امیر عبد الرحمن خان » « ۱۲۹۸ – ۱۳۱۹ » خوشه گندم را در دور

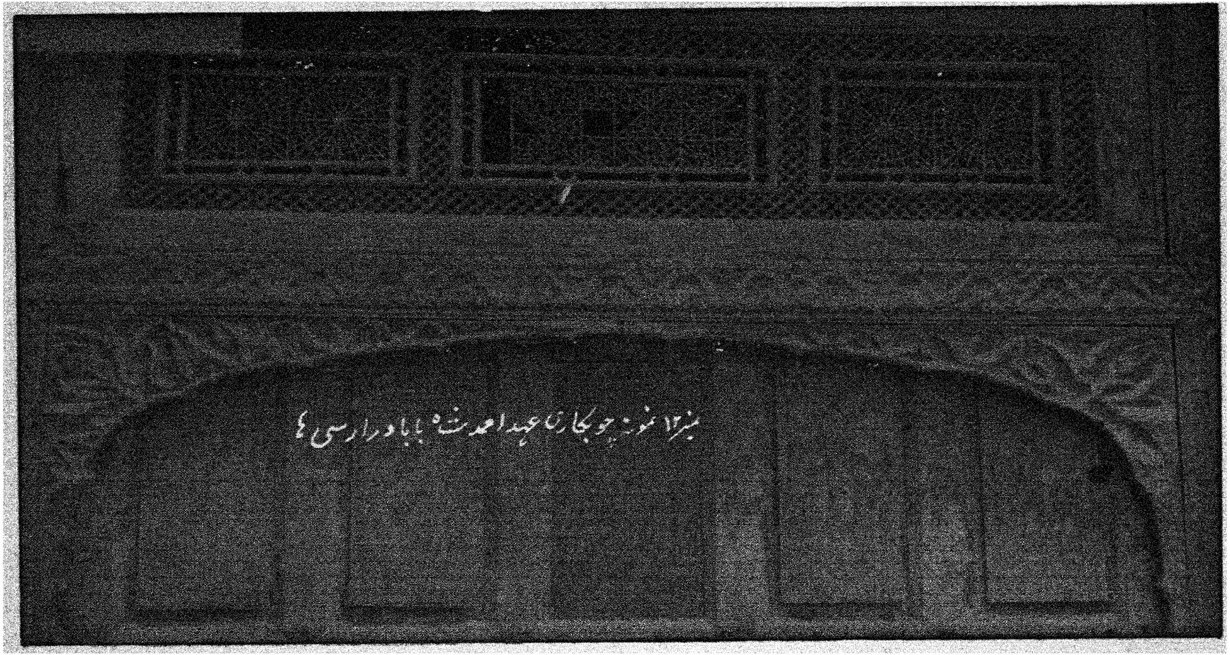
---

(۱) رجوع شود به نمرات روزنامهٔ (شمس النهار) مثلا شمارههای (ده) و (یازده) تاریخی (۱۵) و (۲۵) ذی الحجه سال ۱۲۹۰ ه،ق جلد اول ـ و شماره هفده تاریخی (۶) ربیع الاول سال (۱۲۹۱) جلد دوم، و شماره چهارم تاریخی (۱۳) ربیع الاول سال (۱۲۹۲) جلد سوم .

شمس النهار چون روزنامهٔ رسمی بوده، شاید درسر لوحه خودش نشان رسمی آن وقتهٔ افغانستان را منقوش نموده است ، در نمرات سابق الذکر شمس النهار تا سال ۱۲۹۱ درسر لوحهٔ صفحههای اول دو شیر جهنده مقابل همدیگر قرار گرفته ، که هر یك شمشیری آخته در دست داشته ، و هر کدام « اژدری » را زیر پا گرفته است . اما در شمارهٔ مذکوره متعلق سال ۱۲۹۲ دیگر اژدها معدوم است .

شمس النهار اولین روزنامه ایست که در افغانستان انتشار یافته ، و از نمرات بالا « که فقط صفحات اول و آخر دارند » مطالب آتی دستگیری میکند ؛

« بقیه در صفحه ۱۸۱ »


نمبر ۱۲ نمونهٔ چوبکاری عهد احمد شاه بابا در ارسی ۴

« محراب و منبر » در مسکوکات و غیره ملاحظه میکنیم. ازان بعدتا امروز خوشهٔ گندم در دور محراب و منبر

بقیه حاشیه صفحه (۱۸۰)

در سر لوحه اخبار وجهات اربعهٔ (شمبر ها) چهار بیت حمدیه مختلف القوافی مرقوم، و در حصهٔ متباقیه صفحه اول تعین قیمت سالانه (بیست روپیه چهره شاهی) « شاید که ده از مطلب داشته » و تاریخ انتشار بماه و سال عربی و انگلیسی است، قیمت شش ماهه و تك فروشی هم معین گردیده، شمس النهار در مطبعهٔ شمس النهار در « بالا حصار کابل » باهتمام میرزا « عبدالعلیخان » مهتمم مطبع مذکور طبع و نشر میگردید.

چون نمرات سابق الذکر، ورق اول و ورق اخیر دارند که جمله چهار صفحه شود، و این صفحات بمنزلهٔ پشتی روزنامه بوده تعداد نخورده آند لهذا نمیتوان فهمید که هر شماره در چند صفحه نشر میشد. در صفحهٔ پشت سر لوحه که ما آنرا صفحهٔ دوم نام میدهیم، و هر دو روی ورق اخیر شمس النهار اعلانات ادارهٔ روزنامه بعنوان اشتهار « شمس النهار » راجع به تعیین قیمت، و اصول فرستادن وجه وغیره مطالب حسابی تحریر است.

نمایندهٔ روز نامه هم در خارج حاجی (محمد حسن) خان مهتمم داکخانه « مدیر پوسته » کابل مقیم پشاور معرفی شده ویکنفر هندوی هرات را ذریعهٔ مبادله پول شناختانده است، شمس النهار بطوریکه دیگر ها شمارهٔ کامل آنرا دیده اند در (۱٦) صفحه نشر میبافت. « رجوع بشماره های ۲ ـ ۷ سال دوم مجلهٔ کابل تاریخی اسد ـ جدی سال ۱۳۱۱ شمسی » از نمرات ده ویازده جلد اول سال ۱۲۹۰ تاریخی ۱۵ ـ ۲۵ ذی الحجه معلوم میشود که شمس النهار در هر ده روز یکبار نشر میشد، ولی از تطبیق و حساب نمبر و جلد و تاریخ ماه و سال نمرات چهار گانهٔ فوق، عکس این تعیین ظاهر میگردد گویا وقت معینی را در نشرات مسلسلهٔ خود رعایت نتوانسته است.

احیاناً شکل « کلاه » با دو شمشیر متمایل ومتقاطع - برای آنکه درتقاطع عمودی مشابه به صلیب فرنگ نشود - و گاهی باضافه شمشیر ، میل توپ و تفنگ در مسکوکات ومنشورات وبیرق و کلاه رسمی افغانستان موجود ومتداوم است .

اما اینکه خوشهٔ گندم وشمشیر وستاره ، نشان افغانستان درعهد احمد شاه بوده ، محتاج تفصیل است زیرا ازین مطلب در تواریخ ما ذکری نیست ، ولی وجود مسکوکات احمدشاه میتواند درین زمینه کمك زیادی نماید ، گرچه متأسفانه از مسکوکات احمد شاه تاهنوز مجموعهٔ کامل درافغانستان ترتیب نشده ، معهذا سکه های چندی که ازو در کلکسیون مسکوکات تاریخی « موزهٔ قندهار » متعلق ریاست بلدیه موجود وهم بعضی در تملك اشخاص باذوق میباشد ، مطلب بالا را میرساند .

یکی ازین سکه ها که مسینه ، و در وزن و حجم وشکل معادل « فلوس های احمدشاه » است ، دریك روی خود « خوشهٔ گندم » برجستهٔ داشته ، اما سائر علامات

اطراف خوشه ، و روی دیگر سکه سائیده و مغشوش گردیده است (١)

سکهٔ دیگری ازین قبیل که آنهم پول مسی است دریك روی خود نقوش ذیل را دارد :«دوشمشیر عمودی ومتوازی ، بین هردوشمشیر یك خوشهٔ گندم» در روی دیگر سکهٔ مذکوره حرف و کلمات ذیل خوانده میشود «ب احمدشاهی»(٢) مسلم است این سکه درشهر قندهار که موسوم است به «احمدشاهی» بعد از بنای شهر بدست احمد شاه درسال ١١٧٤ ـ ضرب شده ، اما در کدام سال ، معلوم نیست. ومحتمل است ازیك روی سکه حرف (ضر) که درحاشیه منقور بود ، بواسطهٔ طول زمان ومساس دست سائیده شده ، وحرف (ب) به تنهائی مانده پس مجموع هردوحرف کلمهٔ «ضرب» را تشکیل ، واصل عبارت چنین خوانده میشد :ـ «ضرب احمدشاهی»

---

(١) این سکه متعلق بجناب محمد رحیم خان فوفلزائی ساکن شهر قندهار است .

(٢) این سکه بجناب محمد رسول خان بابری ساکن چلغور قندهار تعلق دارد .

بعضی مسکوکات مسینهٔ احمد شاه هم دارای عبارت واشکال ذیل است :

۱ ــ دریك روی عبارت « فلوس احمد شاهی » در دیگر روی شکل « دوشمشیر ـ که عموداً یکی دیگر را تقاطع کرده »

۲ ــ دریکروی عبارت « فلوس احمدشاهی ۱۱۶۱ » در روی دیگر « دوشمشیر متقاطع بطور عمود »

۳ ــ دریکروی « فلوس احمد شاهی ۱۱۷۷ » در دیگر روی « یك شمشیر افقی ـ بالای آن یك نقش نا مفهوم »

٤ ــ دریکروی « فلوس احمدشاهی » در دیگر روی یك شمیشر افقی ـ یك قرابین یاتفنگ عمودا شمشیر را قطع کرده »

۵ ــ دریکروی « فلوس احمدشاهی » در دیگر روی « یك شمشیر افقی ـ بالای آن یکدانه ستاره » در بعضی این ستاوه دربالای شمشیر به « سه‌دانه » رسیده ودربعضی به « دودانه » یکی دربالای شمشیر ویکی درپایان آن .

٦ ــ در یکروی « فلوس احمدشاهی در دیگرروی

« يك شمشير افقى دوزبانه «ذوالفقار» ويك دانه ستاره فوقانى (۱)

اما مسكوكات طلاى احمد شاه عجالةً در موزهٔ قندهار نيست ، تنها يك سكهٔ نقرئين احمدشاه را ديده توانستم كه عبارت از يكروپيه ثمن المثل هما نوقت افغانستان در وزن دو مثقال و چند نخود بوده (۲) دريكروى اين سكه عبارات ناتمام ذيل خوانده ميشود:ـ «...ازقادربيچون به احمدپادشاه...زن برسيم وزر...ستما..» روى ديگر سكه :ـ «... ممينت مانوس سنهٔ ۸ جلوس.. ب ..» شك نيست كه اصل عبارات منقورهٔ سكهٔ مذكور بشهادت تاريخهاى افغانى (۳) بدينقرار بود :ـ «حكم شد ازقادر بيچون باحمد پاد شاه ـ سكه زن برسيم وزراز پشت ماهى تابماه ـ سنه ۸ جلوس ميمنت مانوس ضرب...» طوريكه معلوم است احمد شاه در شهر هاى هرات

---

(۱) اين مسكوكات متعلق است به مجموعهٔ سكه‌هاى تاريخى موزهٔ بلديهٔ قندهار تحت عنوان احمدشاه.

(۲) اين سكه در تملك خانواده نائب مير سلطان‌خان كوتوال مشهور امير عبدالرحمن خان است .

(۳) مثلاً سراج التواريخ جلداول عنوان احمد شاه .

قندهار ، کابل ، مشهد ، اتك ، انواله « روهل کند ۷۳-۱۱۷٤ » بریلی « روهلکند درسنهٔ مذکور » بهکر « اندوس ۱۱٦۸-۱۱۷۷ » پشاور ، تته « سند » دیرهٔ غازیخان « ۱۱۷۰ » دیره جات ، سرهند « تاریخ آخرین سکه اینجا در ۱۱۷٦ میباشد » دهلی « در اوقات استیلای دوبار » کشمیر « سکهٔ طلا ضرب ۱۱٦۷ » لاهور « طلا ونقره ضرب ۱۱٦۱ » مرادآباد « روهلکند » ملتان « ضرب ۱۱٦٥ » نجیب آباد « اگره از طرف نجیب الدوله بنام احمدشاه در ۱۱۸۰ سکه زده شده » سکه زده ، ونمونهٔ مسکوکات او بدینقرار است :ـ سکهٔ طلا ضرب اتك دریکروی سکه « حکم شد از قادر بیچون باحمد پادشاه سکه زن بر سیم وزر از پشت ماهی تابماه » درروی دیگر سکه « جلوس میمنت مانوس سنهٔ ۱٥ ضرب اتك » سکهٔ نقره هم به ترتیب فوق ضرب شده ، سکهٔ مسی ضرب ملتان دریکروی سکه « احمد شاه پاد شاه درانی فلوس سنه ۱۱۷۰ » در دیگرروی سکه « ضرب ملتان جلوس مبارك ۱۰ » (۱)

---

(۱) رسالهٔ مسکوکات افغانستان درعصر اسلام نگارش مورخ معاصر مدیر شعبهٔ تاریخ وموزهٔ کابل احمد علیخان کهزاد طبع کابل سال ۱۳۱۹ .

اما نمیتوان فهمید در وقت احمدشاه اگر افغانستان رنگ ملی داشت کدام بوده ؟ و در بیرق های نظامی چه لونی بکار میرفت ، جز آنکه در اوائل دورهٔ محمدزائی جانشین سلسلهٔ احمد شاه مثلاً از ۱۲۵۹ تا ۱۲۸۵ بیرقهای نظامی افغانستان رنگ مشخصی نداشته ، الوان مختلفه مخصوصاً سبز و سرخ بیشتر استعمال میگردید وبعد از سال ۱۲۸۵ دربیرق های مثلث نمای سرخ وسبز نظامی آیات بینات قرآنی و گاهی کلمهٔ طیبهٔ با اسم خلفای را شده برنگ سفید مرقوم میگردید وشاید توان گفت این ترتیب والوان بسیار بی شباهت بارنگ وبیرق های نظامی سلسلهٔ احمد شاه نبود . وهمین رنگها بود که بتدریج از سال ۱۱۹۷ به آن رنگهای بنفش وسیاه با اشکال «محراب ومنبر» ودر بیرق های نظامی« آفتاب، ستاره وتوپ»افزود ، چنانیکه رنگ ملی هم بسبب اخلال حقوق استقلال سیاسی خارجی افغانستان به «سیاه» تبدیل یافته بود . البته تفصیل این موضوع باتعیین دور ها وتغیرات آن محتاج شرح جدا گانه است ، درینجا کافیست اشاره نمائیم که «رنگ ملی»

افغانستان بعد از حصول استقلال به «سیاه، سرخ، سبز» در سال ۱۳۴۶ قمری تحویل یافت، رنگ شاهی هم «سرخ» است که بعد از سال ۱۳۱۹ برای مقام سلطنت افغانستان معین گردیده است .

باب چهارم

سفر بری های احمدشاه

بعد ازانکه احمدشاه به تخت افغانستان نشست ، کار اول او تشکیل هیئت دولت ، واردوی عسکری بود ، وعجالتاً هردو آسان بنظر می آمد ، زیرا برای تشکیل هیئت دولت ، احمد شاه رفقای همقطار ودوستان مخلصی داشت ، که چندین سال بااودر معیت نادر شاه محشور وآزموده بودند. پس یکی ازینهارا «بگی خان بامیزائی» بصفت وزیر اول مملکت بالقب « شاه ولیخان - واشرف الوزراء » انتخاب ووزارت حربیه را بدیگری از آنها «جهان خان پوپلزائی » بالقب « میربزن و خانخانان وسپه سالار» داد ، قوماندان نظامی پایتخت هم « شاه پسندخان » اسحق زائی بعنوان « امیرلشکر » مقرر گردید، علی هذالقیاس مامورین سائر دوائر ومنصبداران نظامی ازاشخاص شناخته ومعروفی معین شد .

تشکیل اردو نیزبسهولت صورت میگرفت . زیرااولاً احمد شاه شانزده هزار عسکر مسلح افغانی باتوپخانه و

لوازم موجود داشت این اردوی کوچك یك قوت بزرگ وعبارت ازجوانانی بود ، که چندین سال عمر خود را درمیدانهای جنگ :هندوستان، بخارا، خوارزم، ایروان وداغستان صرف کرده ، وابداً شکستی ندیده بودند احمدشاه میدانست که این اردوی جنگجو برای فتح مملکتی کافیست ، لهذا ازهمانروز حرکت خراسان نگذاشت آنها متفرق گردند، وقتیکه احمدشاه بپادشاهی مملکت اعلان شد ، این عساکر صمیمانه حاضر بخدمت شدند ، زیرا برای این عساکر جنگ طلب ، پادشاهی ازاحمدشاه افسر قدیم ودلیر آنها بهتر متصور نبود پس احمدشاه درو هلۀ اول پادشاهی بقول شاعر معروف افغانی (۱) صاحب یك رکن مملکت داری یا مملکت گیری شمرده میشد ، که عبارت ازقوت است ، امارکن دوم اینکار یعنی «پول» ناقص وتهیۀ آن محتاج مساعی زیادی بود ، درچنین فرصتی طالع به کمك احمدشاه رسیده، وخزینۀ بالغ بر (دوملیون طلا) ازمالیات چندین

---

(۱) زدوچیز گیرند مر مملکت را — یکی ارغوانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملك بر نبشته — دگر آهن آب داده یمانی الخ...
(دقیقی بلخی)

سالهٔ ولایت کابل و پشاور ، وهدایای عمال پنجاب که بحضور نادر میرفت ، درقندهار بدست اوافتاد ، معلوم است احمدشاه قسمت بزرگ این مبلغ رابه مصارف امور عسکر و کشور رسانیده ، درصدد توسیع اردو برآمد رؤساء افغانی در تحویل افراد بهاردو ، وترتیب عساکر غیر منظم ، خدمات جدی نمودند ، چنانچه بعد ازچند ماهی که احمد شاه ستلج راعبور میکرد . تعداداردوی همرکاب اوبقول مؤرخین هند در حدود «سی هزار» نفربود.

درهرحال احمدشاه همینکه ازتشکیلات ابتدائی ملکی ونظامی فراغت یافت، بلافاصله بغرض استرداد خاکهای افغانستان قدعلم نموده وشروع هم ازجبههٔ شرق نمود.

فصل بیست و ششم

سفر اول سال ۱۱۶۱ هجری قمری

الحاق ولایات کابل ، پشاور ، سند ، ملتان ، حرب لاهور
جنگ « سرهند » با دولت هندوستان

بعضی مورخین در تعیین تاریخ واعداد سفر بریهای احمد شاه اشتباه کرده اند ' مثلاً فیض محمد سفر اول احمدشاه وعودت اورا از پشاور بقندهار درسال ۱۱۶۰ «سال اول جلوس» میداند (۱) در حالیکه ما میدانیم قتل نادرشاه درمنتصف سال ۱۱۶۰ ه «جمادی الاخر» اتفاق افتاده ' واحمد شاه چهار ماه بعد ازان تاریخ «شوال» بپاد شاهی افغانستان انتخاب گردیده است والبته مسافرت احمدشاه ازخراسان بقندهار واجتماع رؤساء باتشکیل جرگه و تعیین پاد شاه اینقدر زمانه بکار داشت ' پس واضح است جلوس احمدشاه دوماه بانجام سال ۱۱۶۰ مانده واقع شد ' در دوماه تشکیل یك حکومت مرکزی وانتظام قندهار ' باترتیب عسکر

(۱) سراج ص ۱۱

وتا پشاور سفر نمودن وعود تظاهراً از ممتنعات است .

احمد شاه در سال ۱۱۶۱ بحرکات سفریه آغاز نمود ، و چون مصمم بود کار را ازجبهۀ شرق مملکت یکسره نماید ، لهذا سردار جانخان سپه سالار را بصفت پیشدار بخط کابل سوق نمود ، و وکالت سلطنت را درقندهار به برادر زادۀ خود لقمان خان داده و خود باقسمت کلی وتوپخانۀ ثقیل وذخائر احتیاطی درعقب مفرزۀ پیشدار بحرکت افتاد .

پیشدار احمد شاه که کابل را هدف گرفته بود ، در غزنی به « حرب موضع » دوچارشد ، زیرانائب الحکومۀ ولایات پشاور و کابل « ناصر خان » که مامور سابق دربار هندوستان ، وبا طاعت نادر مجبور شده بود بعد از مرگ او بعنوان بادار قدیمش مکرراً اعلان حکومت کرده ، ومیخواست باین نام خودش را مستحق خود مختاری از اتك تاغزنی نشان بدهد .

وقتیکه ناصر ازطرح احمدشاه درقندهار واقف شد در کابل وغزنی صورت وضع الجیشی اختیار نمود ، امانا صر احساس کرد که اهالی کابل هوای احمد شاه

در سردارند، پس از طوائف هزاره وایماق به تشکیل قطعات‌عسکری پرداخت، متعاقباً حاکم ناصر در غزنی درتصادمی که باپیشدار احمدشاه نمود معدوم و شهر تسلیم شد. ناصر شخصاً برای مدافعهٔ مفرزهٔ پیشدار احمد شاه در کابل بحرکات تعبیوی آغاز کرد، ولی متأثر و مجبور بفرار شد ازین که قطعات هزاره و ایماق حاضر نشدند، برخلاف احمد شاه پادشاه هموطن خود جنگ کنند، ناصر همینکه در پشاور رسید، مجدداً شروع به‌ترتیب عسکر نمود، ولی احساسات مردم کابل راعیناً درینجا یافت وشنید که عبدالصمدخان افغان ممن‌زائی دوست قدیم وحاکم اودر «هشت‌نغر» مصروف‌تهیهٔ پذیرائی‌ازاردوی احمد شاه است، لهذا در کمال غیظ بعلاقهٔ اوهجوم برد اماعبدالصمدقبلاً بسمت «جلال‌آباد»حرکت کرده بود. ناصر هنوز نفسی براحت نکشیده بود، که سپه سالار احمدشاه وارد پشاور شد، واومحصور ومجبور گردید عایلهٔ خودرا گذاشته تنهارود سندرا ازموضع اتك‌عبور وبه«چهچهه» علاقهٔ «راولپندی» پس‌نشیند زوجهٔ او که

دختر زبردستخان ونواسهٔ علیمردانخان بود محترمانه اسیر شدو سپه سالار مطابق تبلیغی که ازاحمدشاه گرفت. ناصر را تعقیب نمود ، ناصر ازین تعقیبات تند متزلزل گردیده به لاهور پناهنده شد ، وخودرا بصفت تبعهٔ شهنشاه هند در عوض نادر شاه متوفی عرضه کرد ، وتحریك او حس مدافعهٔ نائب الحکومهٔ پنجاب را برعلیه احمدشاه تقویه نمود . سپه سالار درماورای اتك منتظر گرفتن امرجدید احمدشاه بود که احمدشاه بعد از انتظام غزنی ، کابل جلال آباد ، وارد پشاور شد ، احمدشاه عجالتاً پشاوررا قرار گاه عمومی اتخاذ ، ورؤساء افغانی را جلب ومتحد ساخته ، سرداران یوسف زی و ختك وغیره را داخل منصبداران نظامی نمود ، در همین وقت بود که احمدشاه بغرض تألیف قلوب ، عشیرهٔ بزرگ یوسف زی را خطاب «بردرانی» داد ، سرکرده های افغانی دراحضارات غیر منظم باحمدشاه خدمت و کمك زیادی نمودند ، احمدشاه ازپشاور یك قطعه عسکر رو بجنوب برای تأمین «دیره جات» وسنداعزام نمود ، اهالی اظهار اطاعت کردند ، وسواحل راست سند تأمین شد .

اما خود احمد شاه رود سندرا ازحداتك جسر بسته عبور نمود وبلا درنگ از جیلم گذشته جانب لاهور استقامت گرفت . البته مفرزهٔ پیشدار سپه سالار حالا داخل قسم کلی گردیده ، واردوی احمدشاه بصورت کتلهٔ واحد پیش میرود ، از آنطرف شهنوازخان پسر ذکریا خان خواهر زادهٔ اعتماد الدوله قمرالدین خان وزیر اول هندوستان ، که صفت نائب الحکومگی وقوماندانی نظامی ولایات پنجاب راداشت ، ازشهر لاهور خارج و در کنار «چناب» صورت وضع الجیشی اختیار نمود . اردوی احمدشاه در رودبایطرف آب چناب به توقف مجبور گردید چونکه دریامست و گذر نمیداد ، چند روزی دو اردو همدیگر راازدور تماشا میکردند ، اما حال بدین منوال نماند ، ودرصباح یکشبی که هنوز منصبداران هند سراز خواب دوشینه نبرداشته بودند ، شخص احمدشاه با کند کهای رسالهٔ شاهی که بالغ بر هشت هزار سواره بود ، از قرار گاه خود غائب و چناب را درچندین میل بالاتر از محاذ شهنوازعبور کرده ویکسره روبجانب شهر لاهور بتاخت ، باستماع این حملهٔ ناگهانی ، شهنواز ازدست بشد ، وبدون

جنگ بجانب پایتخت هندوستان فرار اختیار کرد ، اردوی او نیز معروض هجوم قوای افغانی قرار گرفته ، ونتیجه درچندساعت به‌تسلیم اردوی هند وفتح احمدشاه منجر گردید .

احمد شاه داخل شهر لاهور شده ، ودرحالیکه مشغول تنظیم امور پنجاب بود ، از سوق الجیشی در بار هند بجانب پنجاب خبر گرفت ، احمد شاه بعد از الحاق پنجاب نظری باصل هندوستان نداشته ، ومصمم باز گشت بافغانستان بود ، ولی برای حفظ پنجاب مجبور شد ، دولت هندرا بجایش بنشاند ، لهذا بغرض مقابله از لاهور خارج گردید .

اما شهنشاه هندوستان دریزوقت « محمدشاه » ملقب به « ابوالفتح ناصرالدین محمدشاه خجسته اختر پادشاه غازی شاه جهان » بود که از سی سال باینطرف براریکهٔ جهانبانی نشسته ودنیارا بچشم فلسفهٔ خوش گذرانی تماشا مینمود ، محمدشاه به‌ترس از تکرار یافتن واقعهٔ نادر شاه ، این بار اردوی عظیمی متجاوز از صد هزار نفر بقوماندانی شهزاده احمد شاه ولیعهد خویش بمقابل احمدشاه افغان

سوق نمود ، ارکان وامرای بزرگ این اردو عبارت بودند از :- وزیرالممالك اعتماد الدوله قمر الدینخان وزیر اعظم هندوستان ، نواب ابوالمنصور صفدر جنگ میر آتش «قوماندان» توپخانه های هندو حکمران اوده ، ایسری سنگ مهاراج راجپوت ، جمال الدینخان تالپوری حکمران سرهند ، سنگ جیت فرمانده پتیاله ، و سید صلابت خان ، للهٔ ولیعهد وامثالهم .

اردوی هند ذخائر احتیاطی و آل وعیال منصبداران بزرگ را در قلعهٔ سرهند گذاشته ، وخود در ساحل «ستلج» مقابل گذرگاه «ماچی واره» بانتظار اردوی افغانی نشستند .

ازینطرف احمد شاه افغان با سی هزار عسکر منظم وغیر منظم حرکت میکرد ، ودر حالیکه ولیعهد هند ورود اورا در معبر ما چی واره انتظار میکشید ، شنید که احمد شاه ازراه مأمول منحرف وبیك حرکت جناحی از «لودهیانه» ستلج را عبور ومستقیماً به سرهند نزول کرده ، وتمام ذخائر هندی را بغنیمت گرفته است . این صدای ناگهانی که ازپشت سر شنیده میشد ، رؤساء

حربی هندرا بلرزه آورد، به ناچار ازراه رفته بر گشتند، احمدشاه افغان هم باستقبال شتافت، ودرحالیکه استقامت هردوحریف معکوس گردیده بود، منطقهٔ حرب درحد «مالو پور» چند میلی سر هند اتخاذ گردید، اگر درین وقت دهلی مفرزهٔ دیگری حرکت میداد، اوردوی افغان محصور میگردید، ولی اینچنین نشد، وتمام امید هندبه همان اردوی ولیعهد بسته بود.

اردوهای متخاصم درمنطقهٔ حرب بحرکات تعبیوی آغاز، وتا دوازده روز بجنگ توپ مشغول بودند، درمروراین زمان احمدشاه افغان موفق شد باینکه توسط قطعات سواره، خطوط مواصلهٔ اردوی هندرا ازهرطرف قطع نماید، بالاخره درروز سیزدهم یاهفدهم، احمدشاه افغان ترتیب هجوم بسنگر های دشمن اتخاذ نمود، ولی هندیها مجال نداده بغرض جلو گیری بجنگ میدان پیش آمدند، جناح راست هند در تحت قوماندهٔ نواب ابوالمنصورخان صفدرجنگ قوماندان توپخانه ها، وجناح چپ آنها بقوماندانی میرمنو پسر قمرالدینخان وزیر الممالك مرتب گردید، ولیعهد با لا لهٔ خود

صلابت‌خان وقسمت کلی اوردو درقلب قرار گرفت، قطعات منصبداران هنود در ساقهٔ اردو بغرض تقویهٔ عقب‌موقع گرفتند، توپخانهٔ بزرگ هندی نیز تعبیه‌شد.

امادست‌راست اردوی‌احمدشاه‌افغان را جهان خان سپه سالار، وجناح چپ را شاه پسند خان امیر لشکر فرمان‌میداد، واحمدشاه درقلب قرار گرفته، توپخانهٔ خفیف «زنبورك» را که به‌هفت صد اشتر زنبورك دار میرسید، در خطوط اول تعبیه نمود، توپخانهٔ ثقیل که عبارت از هفت توپ کوچك جلوی بود نیز دریك گوشهٔ‌میدان نقطهٔ حاکمه‌را موقع گرفت وبهمین انداز جنگ آغاز نمود.

دو ساعت نگذشته بود که جناح دار راست افغانی امر هجوم به میسرهٔ هند داد، و میر منو بمقاومت شدیدپافشاری کرد، ولی‌چون‌مهاجمین‌افغانی به تندی پیش‌میرفتند، میر منوعقب‌نشست، ودرعوض مهاراج ایسری‌سنگ را جیوت که‌باعساکر زیر فرمان خودامروزبشعارخویش‌البسهٔ‌زعفرانی‌رنگ‌زده‌ودامنها بکمربسته‌بودند«این‌لباس‌زردراکیسریه‌مانه‌میخواندند»

مانه میخواند ند» باین معنی که فتح میخواستند یامرگ برای جلوگیری هجوم جناح دار افغانی پیش شد؛ عساکر افغانی آنهارا نیزبکوفتند، کوفتنی سخت سنگین واستوار. راجپوت ها مجبوربفرار شده تا درون سنگر های میرمنو دویدند، وبعضاً به قول ولیعهد پیو ستند.

عسکر افغانی مغلوبین را تا داخل سنگر ها تعقیب کردند، ودردرون استحکامات کشتار واغتنام لوازم وذخائر حربی توأم واقع گردید، مگر قضاءً یکی از عراده های مملو ازتیرهای آتشی هوائی «بان» بجرقهٔ احتراق و انفلاق نموده، تمام عراده های بان آتش گرفت، وقسمتی از عساکر فاتح افغانی مجروح و تلف وخطوط راست به عقب نشینی مجبور گردیددر عوض قسم کلی اردوی افغانی، قلب ولیعهدرا شگاف بزرگی داده بود، وزیرالممالك هند قمرالدین خان نیز در حالیکه بخیمه مشغول نماز بود در اثر بمبارد متوالی توپخانهٔ افغانی کشته شد. اما میمنهٔ هندو نواب صفدر جنگ (۱)

---

(۱) مرزا مقیم ابوالمنصور صفدر جنگ خواهر زاده وداماد برهان الملك سید سعادت خان خراسانی و نایب او درولایت اوده

پیش میرفت ، و احمدشاه افغان مجبور شد شخصاً برای عقب زدن او تاشام مشغول گردد .

بقیه حاشیه صفحه ۲۰۱

بود، برهان الملك چون فرزندی نداشت همت به تربیت ابوالمنصور گماشت تا کاراو به نایب الحکومه گی وجانشینی برهان الملك رسید، ابوالمنصوربعد ازمرگ مامایش درعهد محمدشاه هندی برتبه میرآتشی (قوماندان توپخانه) پایتخت وجانشین برهان الملك گردید، ودر عهد احمدشاه هندی مرتبه صدارت عظمی یافت، همینکه از رتبه آخری معزول شد باپاد شاه مخالف وبمساعدت سورج مل حکمدارجات در صدد جنگ باشاه مشارالیه برآمد، صدراعظم جدید و رقیب او نظام الدوله بن وزیر الممالك قمر الدینخان و فیروز جنگ غازی الدین ابن نظام الملك اصف جاه سپه سالار جدید دهای به کومك نجیب الدوله افغان وروهیله ها باابوالمنصور رزمها داده بالاخره اورا برجعت جانب مقرحکومتش لکنهو مجبور نمودند و او درآنجا بمرض شقاقلوس درگذشت . ابوالمنصور مرد مدبر وشجاع وخیلی موقر بوده است اما دوخطای بزرگ نمود که هردو به مضرت دولت اسلامی هند تمام شد :- اول در مقابل پاد شاه متبوع خوداستمداد از جات ها نموده وآنطائفه را بتاراج دولت دلیرساخت. دوم در نزاع داخلی روهیله ها وبنگش ها ی افغان بی سبب مداخله وبعداز کشته شدن قایم جنگ افغان پسر محمد خان بنگش ، ابوالمنصور خاندان قایم جنگ را دراله آباد برده بقتل رساند و فرخ آباد منطقه حکمرانی آنها را خود متصرف شد ووقتیکه از احمد خان بنگش پسر قایم جنگ شکست خورد با رشوت شش ملیون روپیه از ملها را ومرته استمداد و.احمدخان را شکسته نصف ملك اورا

تاریکی شب باعث‌ مقار که جنگ وعقب کشی افغانها گردید ، ومتعاقباً ولیعهد هند نظر باختیاریکه از طرف پدر تاجدار خودداشت ، به‌ترس آنکه درصورت مغلوبیت او ، پایتخت دهلی‌در دست‌احمدشاه افغان خواهدافتاد طالب صلح گردید ، احمدشاه‌افغان نیز خالی از میل

بقیه حاشیه صفحه ۲۰۲

به مرته ها بخشید ودر واقع دروازه هجوم آنطایفه را به روی سلطنت هندوستان کشود .

واما برهان‌الملك سید سعادت مامای ابوالمنصور اصلاخراسانی وتازه وارد در هندبوده ابتدا ملازم سید سربلند خان مبارزالملك گردید وبسان بواسطه ابرازلیاقت‌بواسطه سیدحسین سپه سالاردهلی جزومامورین فرخ سیر شهنشاه هند وفوجدار هندون بیانه مقررشد دردورهٔ محمدشاه هندی ترقی ودرسال ۱۱۰۱ لقب برهان الملك ونایب‌الحکومه‌گی اکبرآباد حاصل کرد . بعدها به نایب‌الحکومه گی اوده هم رسید ، مبارز الملك مرد هوشیار وجنگی بوده‌مرته ها را درهم شکست و درجنگ بانادرشاه خراسانی‌درنزدیکی دهلی اسیر وبازرها شده چند روز بستر بمرض سرطان در گذشت اینشخص تا آخر عمر احترام محسن قدیم خود سربلندخان را ازدست نداد .

واما سربلندخان که‌مثل مبارزالملك و نظام الملك اصف جاه . واعتمادالدوله قمرالدینخان وخواجه عاصم صمصام الدوله ازمشاهیر رجال آندوره هندوستان است نیزاصلاخراسانی وپسر سیدمحمدافضل از تازه واردین هند بوده‌نامش میرزا محمدر فیع است پدرش در

بمصالحت نبود ، زیرا مطابق خبریکه از قندهار گرفته بود ، لقمان خان برادرزادهٔ اورا اشخاص مغرضی احاطه کرده و درنظر داشتند اغتشاشی برپا نمایند ، لهذا احمدشاه عجالتاً شرایط صلح ولیعهد هند را پذیرفته وقبول نمود ، که میر منو پسر وزیر الممالك هند نائب الحکومهٔ پنجاب باشد .

باین صورت دو اردوی متخاصم از هم جدا شدند ، هندیها عجله داشتند ، زودتر بدهلی وارد شوند ، زیرا محمدشاه مرده بود ، وتاج وتخت انتظار ولیعهد جوان را میکشید ، درمراجعت احمدشاه ازسرهندحاکم کورگانی

بقیه حاشیه صفحه (۲۰۳)

عهد اورنگزیب بهند آمده وبعدازجزئی ماموریتی درگذشت ، پسرش جزوماموزین دیوان شهزاده عظیم الشان بن بهادرشاه گردیده ودر همان دوره لقب سربلند ، ودرعهد فرخ سیر نایب الحکومه گی اله آباد باز ازعظیم آباد پتنه ، بازازولایت اوده وباز ازکابل یافت (نیابت اورادرکابل پسرش خانزادخان داشت) درعهدمحمدشاه نایب الحکومه گجرات وباز ازاله آباد شد ، اماخودش تاورود نادرشاه خراسانی در دربار دهلی زندگی مینمود ، بعدازورود نادر بهند سربلند خان ازدنیا دست کشیده منزوی ودرسال ۱۱۵۰ رخت بسرای دیگرکشید سربلند خان مرد کافی ، عسکر ، خلیق و ظریف اما متکبر بود .

ملتان ، « زاهد خان » ابدالی نظر باحساسات ملی باپسر خود شجاع خان در عرض راه بحضور احمد شاه رسیده اسپ واشتر وغیره تحایف باهر اتب اطاعت تقدیم نمود ، واحمد شاه اورا دو باره از طرف دولت افغانستان بحکومت ملتان گذاشت ، و پسانها شجاع پسر او از طرف احمد شاه جای پدر را در ملتان گرفت (۱) .

بهر حال احمد شاه از پنجاب بجانب پشاور کشیده وبراه کابل بقندهار رفت ، اما لقمان خان در قندهار بمحض استماع مراجعت احمد شاه ، از طرف رفقای فتنه انگیز خود تنها مانده ، بناچار شفیع انگیخت وندامت اظهار کرد ، احمد شاه او را عفو و محبوس نمود ، ولی مشارالیه بزودی در محبس در گذشت (۲) .

---

(۱) رجوع بکتاب (ظفر نامه رنجیت) تالیف دیوان امرنات طبع لاهور سال ۱۹۲۸ مسیحی ص ۱۱۲

(۲) مجمل ص ۱۱۲ ابوالحسن در جای دیگر کتاب خود از پسران لقمان خان ذکر میکند که در درون حرم با تیمور شاه وبرادران او یکجا طعام صرف مینمودند ص ۱۵۲

فصل ۲۷ سفر دوم سال ۱۱۶۲

الحاق سیالکوت، اورنگ آباد

کجرات، سپر سرور

احمد شاه مجدداً در سال ۱۱۶۲ بعزم پنجاب براه کابل وپشاور حرکت نمود، وقتیکه احمدشاه درنزدیك شاهد ره رسید میر منو معین الملك ظاهراً در صدد مدافعه برامده و معناً راه مصالحه می جست، بالاخره توانست توسط اشرف الوزراء شاه ولیخان مراتب صمیمیت خودش را بحضوراحمدشاه پیش نماید، میرمنو درین پیشنهادخود قبول کرد که محالات اربعهٔ سیالکوت اورنگ آباد، کجرات وسپر سرورر امربوط با فغانستان شناخته وما لیات آن جا هارا سالانه بد ولت افغانی به پردازد عجالتاً نیز مالیات یکسالهٔ علاقه‌ها یمذکوررا با تحف وهدایا بحضور احمد شاه تقدیم نمود احمد شاه هم که د و سال از سلطنت او نگذشته و هنوز افغانستان را در داخله محتاج انتظام میدید، باین پیشنهاد میر منو موافقت و خود

عزم مراجعت به پشاور نمود، سال ۱۱۶۲ تمام نشده بود که احمدشاه بقندهار رسید ولی باقضیه جدیدی دوچار گردید که موجودیت اورا تهدید می‌نمود این قضیه عبارت از یك سازش سیاسی بغرض قتل او و انهدام سلطنتش بود، سرکرده این دستهٔ دسیسه باز همان سردار معروف افغان نورمحمد خان غلجائی ملقب به «میر افغان» وقوماندان شانزده هزار عسکر افغانی درمعیت نادر شاه خراسانی بود، اینشخص بعدازمرگ نادر خیال سلطنت افغانستان را در کله میپرورانید وچون در جرگهٔ شیرسرخ بعلت عصبیت مزاج و تکبر سرشاری که داشت از احراز باین مقام عالی محروم گردید، این خیال به کینه وانتقام درمقابل احمدشاه پادشاه متبوع او که وقتی از منصبداران زیر دستش بود مبدل شد، لهذا دست بدامان حیله زده و اشخاص چندی را از نارضامندان دولت احمد شاه که وجود امثال آنها در دوره هر حکومتی طبیعی‌است بگرد خود جمع نمود، مشهورترین این اشخاص کدوخان، محبت‌خان پوپلزائی وعثمانخان قوماندان توپخانه‌ها بود

احمدشاه بعداز کشف این دسیسهٔ خطرناك ، چون درسال گذشته قضیهٔ لقمان خان را بحلم وعفو مقابله کرده بود اینبار از جری شدن دشمنان اندیشیده و برای آنکه سفرهای حربی دیگری در نظر داشت بغرض حفظ انتظام پایه‌تخت باعدام آنها اقدام نمود ، واین آخرین سازشی بود که در تمام دوره سلطنتش نسبت باو واقع شد .

فصل ۲۸ سفر سوم سال ۱۱۶۳

الحاق هرات، سوقیات درشمال و جنوب والحاق بلخ، بدخشان وبلوچستان

احمد شاه بعداز سفردوم پنجاب عجالتاً از صفحات شرق افغانستان تارود سند خاطر جمع شده توجه خودش را به غرب مملکت معطوف داشت و از همه اولتر مسئلهٔ هرات مورد نظر او قرار گرفت. درینوقت حکومت هرات بدست امیر خان توپچی باشی وبهبود خان بود درمشهدنیزشهرخ نواسهٔنادرشاه‌ازسال ۱۱۶۱ باینطرف بجا نشینی نادر قبول شده‌بود، ولی در سال ۱۱۶۳ نظر باغراض رؤسای آنجا چند روزی شهرخ محبوس و کور، وسید محمد نامی که متولی روضهٔ امام رضابود باعنوان سلیمان شاه بجایش نشست، این شخص حاکم هرات‌را برضداحمدشاه تحریک کرد، امیرخان ازراه انقیاد باحمدشاه‌منصرف گردید وهمینکه شنیداحمد شاه بعزم هرات ازقندهارحرکت‌نموده‌درصدددفاع وتحصن

برآمد ، درچنین فرصتی احمدشاه با ۲۵ هزار عسکر سوار و پیاده و توپخانه باستقامت گرشک وفراه و سبزوار براه افتاد. وقتیکه احمدشاه در خارج شهر هرات رسید معاینه کرد که امیرخان برای دفاع حاضر و باحساسات اهالی وقعی نمیگذارد لهذا بعداز ۱٤ روز توقف امر هجوم بشهر داد ، عساکر او با جوالهای ریگ مارش وخندق را انباشتند و با کمال دلیری از نقطهٔ آتش توپ وقارور باداد ن تلفات عبور و نردبانها بغرض صعود دربرج و باره استوار نمودند ،اهالی شهر نیزبه کومك عساکر احمدشاه رسیده برج خاکستر را تقدیم و خود بکشتار عساکر فارس درداخل شهر اقدام نمودند ،باینصورت احمدشاه داخل شهر شده امیرخانرا اعدام و درویش علیخان هزاره را بنائب الحکومگی ولایت هرات مقرر نمود. درین وقت امور ولایت خراسان خاص مغشوش (۱)

---

(۱) بعداز قتل نادردر ۱۱٦۰ مرزا علی قلیخان برادر زاده اش باعساکر افغانی زابل ، سیستان ،هرات وهزاره جات از سیستان حرکت وبه مشهد رسیده تمام خاندان نادر را قتل و کور ومحبوس نموده تنها شهرخ نواسهٔ پسری نادر را احتیاطاً نگهداشت و خودش بعنوان علیشاه اعلان سلطنت در ۲۷ جمادی الاخیر سال مذکور نمود ،

وزمینه برای حرکت احمدشاه وتصرف آنجا آماده بود ولی احمدشاه این سفر را موکول بآینده کرده فقط شاه ولیخان وزیر را باده هزار عسکر بغرض تأمین و تنظیم صفحات شمال افغانستان (ولایات مرو، میمنه، بلخ، بدخشان) اعزام و خود بعد از انتظام هرات بجانب قندهار مراجعت نمود. سردار جانخان سپه سالار هم که

بقیهٔ حاشیهٔ صفحه گذشته :-
متعاقباً برادراو ابراهیم خان حاکم عراق بغی وباتفاق سرداران دیگر افغان چون الله یارخان غلجانی وغیره در سلطانیه باعلی قلی رزم داده اورا مغلوب وخودش در منتصف سال ۱۱۶۱ بپادشاهی اعلان شد، ولی بزودی در سمنان از طرف عساکر خراسان و شهرخ مغلوب و دستگیر در همان سال کشته شد، وشهرخ جایش را گرفته درسال دیگر (۱۱۶۲) علی قلی را نیز بکشت، در سال ۱۱۶۳ شهرخ بسن هژده از طرف میر سیدمحمد نام متولی روضهٔ امام رضا محبوس وکور گردید وسید مذکور باعنوان سلیمان شاه در جایش نشست، بعد از چند روزی او نیز از طرف یوسف جلایر سردار لشکر کور ومحبوس وشهرخ نابینا اسماً بپادشاهی برداشته شد. یوسف نیز در ۱۱۶۴ ازطرف امیرعلم خراسانی وامیر جعفر کرد دررزمگاه کشته گردید ونایب السلطنه گی شهرخ به امیرعلم رسید، امیرعلم جعفر کرد رفیق خود را نیز بکشت وتا ۱۱۶۶ خودباقی ماند ولی ورود احمد شاه درانی در همان سال این ترتیبات را ازبین برد رجوع به مجمل التواریخ ابن محمد امین باذیل زین العابدین و حواشی مدرس رضوی طبع طهران سال ۱۳۲۰ـ

قبلاً برای جلوگیری شورش طلبان مشهد که بامداد امیرخان حرکت کرده بودند با پنجهزار سوار اعزام شده‌بود، آنهارادرحدود تربت شیخ جام متفرق واینك خودش به اردوی احمدشاه پیوسته‌بود، احمد شاه در ورود بقندهار فرصت را ازدست نداده برای الحاق بلوچستان همسایه بلا فصل قندهار یك مفرزه مختلطی سوق نمود، بطوریکه ابن محمد امین اشاره می کند اینسفررا شخصاً احمد شاه نموده است (۱) ولی مورخ مذکور درتعیین سنین وترتیب اسفاراحمدشاه اشتباهات فاحشی می‌نماید. درهرحال ولایت بلوچستان درینوقت بدست سردار نصیرخان بلوچ و مشارالیه شخص مجرب وشجاعی‌بود، نصیرخان بعدازمرگ نادر نایب‌الحکومگی خودرا تقریباً بپادشاهی کوچکی تبدیل کرده‌بود، معهذا اوازنزدیك دور را دیده ابداً بقوای خود اتکا نکرد وباپیشنهاد احمد شاه موافقت وقبول کرد که ازطرف احمدشاه نائب‌الحکومهٔ بلوچستان بوده‌در اسفار جنگی باششهزار سوارهٔ بلوچ جزء اردوی احمد شاه خدمت

(۱) مجمل ص ۹۰

نماید ، والبته مصارف ومعاش این کندکهای سوارهٔ خودرا درعوض مالیات بلوچستان حساب خواهدنمود، اوضاع نصیرخان آنقدر مؤدب وعاقلانه بود که‌طرف محبت و توجه مخصوص احمد شاه قرار گرفت، ما نصیرخان‌را باششهزاررساله بلوچ‌او درجنگهای آیندهٔ هند ونیشاپور در رکاب احمد شاه ملاحظه میکنیم ، احمدشاه نیزبپاس خدمات‌او وادی هنه گی رادرعلاقهٔ شال که مسکن شاخهٔ ازپښتونهای کاکر است باوبخشید .

اما شاه ولیخان ازهرات به مرو کشیده واز آنجا به‌میمنه واندخوی وشبرغان گذشت تمام‌این‌علاقه هارا اوبنام دولت احمدشاه تامین وحکام جدید مقرر کرد، وقتیکه شاه‌ولی‌خان دربلخ رسیدیك مفرزه به تاشقرغان وایبك تابامیان سوق‌نمود وبه منصبدار اعزامی‌هدایت داد تادرآنجا ها حکام و محاسب تعیین و برای ادای مالیات قراری بگذارد، بعدازان شاه ولی‌ازراه قندز به تخارستان گذشته تاشهربدخشان (فیض‌آباد) پیشرفت واصلاحات بلخ را درآنجا تکرار نمود، شاه‌ولی بعداز

تنظیم این دو ولایت بزرگ افغانی براه خان آباد
واندراب هندوکش را عبور وازپنجشیر به گلبهار رسید،
پس از تنظیم مختصر کوهستان و کوهدامن براه کابل
عزیمت قندهار نمود و دراواخر سال ۱۱٦٤ بحضور
احمد شاه رسید ، احمدشاه ازوزیر بسیار راضی بود که
شخص اورا اززحمت یکسفر طولانی در صفحات شمالی
مستغنی ساخته بود ، بهمین جهت هم اراضی شادابی را
درحصص گلبهار که شاه ولی دربن سفر خود پسندیده
بود برایش بخشید .

فصل ۲۹ — سفر چهارم ۱۱۶۵

الحاق پنجاب و کشمیر ، اعزام سفیر بدر بار دهلی - تنظیم ملتان وسند وسواحل راست اندوس

احمدشاه در سال ۱۱۶۵ امر حرکت به اردو صادر نمود ، درینوقت عساکر تازه نفس ورخصتی سه ماهه سالانه را درخانه های خود طی کرده ، اسپان رساله نیز علف تابستان خورده فربه و آماده بودند ، احمد شاه ازقندهار براه کابل باستقامت پشاور حرکت نمود ، وقتیکه به پشاور رسیدیك مفرزهٔ ده هزار نفری بقوماندانی ایشك آقاسی عبدالله خان بغرض فتح کشمیر اعزام نمود ، عبدالله اباسین را ازحد اتك عبور وازقصبهٔ حسن ابدال بجانب کشمیر مارش کرد ، اینولایت هنوز بنام ضعیف شهنشاه هند اداره می شد ، و عبدالله بمجرد ورود حکومت کشمیر را تحویل گرفته پس ازتنظیم و اقامهٔ عساکر محافظ خواجه عبدالله خان معروف به کوچك

را (کوچك برای آنکه باخود او مشتبه نشود) بصفت
نائب الحکومه و سکجیون هندو را بسمت مستوفیت
ولایت کشمیر مقرر وخود متوجه دربار احمدشاه شد.
سکجیون مستوفی ازملازمین تربیت یافته شاه و لیخان
وزیر ، اما فطرتاً مرد نمك ناشناس وخائنی بودچنانکه
بعدازچندی در راه خیانت سرخویشتن را فدا کرد .
اماخود احمدشاه از پشاور استقامت لاهور گرفت،
میر منو معین الملك که پدر رادرحرب سرهند ۱۱۶۱ و
چهار علاقه پنجاب را در سال ۱۱۶۲ بمقابل
احمدشاه باخته بود اینبار برای جنگ آخرین
حاضر شد وسپه سالاراو، راجا گورا مل ازدر یاعبوررو
نزدیک شاهدره معسکر اختیار کرد. همینکه احمدشاه رسید
جنگ سختی در گرفت وطبعاً فتح نصیب اردوی افغانی
بوده سپه سالار پنجاب کشته، عساکر فرار، ومعین الملك
مجبور به تسلیم گردید، معین الملك مفتی عبدالله نامی را
به اردوی احمد شاه ارسال و بوساطت شاو لیخان
مراتب معذرت وتسلیم خودش راپیش کرد، احمدشاه
نه تنها مشار الیه را عفو بلکه مجدداً بنام افغانستان

نائب الحکومهٔ پنجاب‌مقرر نمود میر منو نیز خزانهٔ که داشت در حدود ده ملیون روپیه بعنوان مالیات بخزانه احمدشاه‌تحویل وخود سو گند وفا داری نسبت به احمد شاه‌بر داشت٬ احمدشاه داخل‌شهر لاهور شده بانتظام امور مشغول وقلندرخان افغان رابا نامهٔ که‌حاوی‌وقائع جدید پنجاب‌بودبدربار دهلی‌اعزام کرد احمدشاه گورگانی شهنشاه هند نیز که جنگ سر هند را بیاد داشته وباز متمایل بحرب افغان نبود پیشنهاد احمدشاه درانی راپذیرفته وقبول نمود که ماوراى ستلج یعنی پنجاب وسند وملتان و کشمیر جزء‌مملکت افغانستان باشد.

احمد شاه افغان بعد از انتظام امور پنجاب وملتان بغرض وارسی امور سواحل راست رود سند ازاباسین عبور ٬ومقامات مهمهٔ افغان نشین‌راازنواح دیره جات تا پشاور معاینه کرد ورا جع بامور مالی و نظامی ٬ محصولات‌اراضی ونفوس شماری عدهٔ سلاح داربا اهالی و خوانین مذاکراتی نموده قواعد و مقرراتی گذاشت٬ کلونل‌ملسن.ومحمد حیات ازین معاینه و مقررات ذکری می کنند.وهم مورخ موخر الذکر است که‌از

پارهٔ مقررات احمد شاه درین علاقه های مهم افغانی نام میبرداز قبیل اینکه:- احمد شاه به نفوس شماری مردم سلاحدار « گندا پور » و «افریدی» وغیره اقدام نمود چنانیکه تعداد اشخاص مسلح دسته اول (۱۲) هزار وسلاحداران دسته دوم (۱۹) هزار نفر معین گردید. ویامثلاً مالیات علاقه « میانوالی » را درسال (۱۱۸۱) ازقرارفی قلبه (تقریباً چهل جریب) یکروپیه مقرر نمود. همچنین از قبیله «مروت» در عوض مالیات اراضی سالانه دو صد اشتر مهاری ودر ایام جنگ دوصدسوار بی معاش میگرفت، مالیات «بنون» رانیز سالانه «۱۲» هزارروپیه بعلاوه ششهزار روپیه مصارف سیورسات وخرچ لشکر تعین نمود (۱) بعلاوه محمدحیات ازمسافرت احمدشاه درسال ۱۱۷۳ دربنون هم ذکری مینماید (۲) درهرحال احمدشاه بعدازمعاینه سواحل راست سند به پشاور وارد وازانجا براه کابل عزیمت قندهار نمود، وبمجرد رسیدن بقندهار درتهیه سفربری بغرض تسخیر و الحاق ولایت مشهد مشغول گردید.

---

(۱) حیات صص ۴۳۷_۳۱۳_۶۱۵_۵۸۲_۵۲۰ (۲) کذا ص ۶۲۸

فصل ۳۰ سفر پنجم سال ۱۱۶۶

جنگ در نشاپور

احمدشاه که دیگر در سمت شرق افغانستان کاری نداشت بازبغرب متوجه و درصدد الحاق خاکهای قدیمی مملکت بر آمد، لهذا در سال ۱۱۶۶ ازقندهار بهرات کشیده واز انجاباستقامت نیشاپور حرکت کرد، مقدمة الجیش احمدشاه درعرض راه قلعه‌تون راازمیر معصوم برادر میرعلم نائب شهرخ تحویل گرفت واحمد شاه بلافاصله شهر نیشا پور راکه‌زیرامر جعفر بیات حاکم شهرخ اداره می‌شد درمحاصره کشید. درجنگهای که اتفاق افتاد جعفر گلوله خورده جایش راعباسقلی جوان هژده ساله‌اشغال کرد، شهر نیشاپور درانعهداز بلاد مستحکم نظامی بشمار میرفت، اتفاقاًهم قبل از وقت هوا سرد وبارانی شده حرکت نظامی و طوپهارا مشکل ساخت، سیف‌الدین کاکای عباسقلی برادرزاده‌جوان‌خودش‌را به‌پافشاری ومقاومت تشویق می کرد، زمستان نزد یک می‌شد وقلت ارزاق وعلوفه ومحروقات در پیش بود

مخصوصاً که اغتشاشات چند ساله محالات نیشا پور و تاخت و تاز رؤسای جاه طلب بعد از مرگ نادر قری و قصبات اینولایت را از آبادی انداخته بود احمد شاه میدید که محاصره بطول می انجامد لهذا عزم باز گشت نمود وقبل از مراجعه حکم داد توپهای بزرگ را که حمل و نقلش بواسطهٔ باران های متواتر وخرابی راها متعسر بود در کاریزهای حوالی نیشاپور دفن کردند وخود بجانب هرات رجعت کرد، درحین عبور از ولایت هرات درمنزل اسلام قلعهٔ حالیه سرما چنان شدت نمود که بقول مورخین دریکشب هشتصد نفر عسکر تلف شد و افراد اردو اغلباً در شکم دریدهٔ حیوانات شب را بروز رسانیدند، البته وقتیکه احمدشاه درقندهار رسید زمستان معتدل و گوارای آنجا سبب رفع خسته گی او واردویش گردید .

فصل ۲۱ سفر ششم سال ۱۱۶۷-۱۱۶۸

الحاق ولایات مشهد ونیشاپور

احمدشاه بعداز عودت سفرسال گذشته ۱۱۶۶ نیشاپور وناتمام گذاشتن امر آنجاقلباً آرام نمیگرفت وهمینکه هوا خوبترشد درسال ۱۱۶۷ باار دوی پایتخت بحرکت افتاد قسمتی ازعساکرسوارهٔ اومطابق امری که گرفته بودند هریك بمقدار دونیم چهارك کابل چودن باخود برداشتند که درورود به نیشاپور بغرض ریختن توپ قلعه کوبی تحویل دهند. احمدشاه ازهرات بجام ولنگرواز آنجابه مشهد کشیده موضع جلوائی رادرنزدیك شهر قرار گاه اتخاذ کرد، درینوقت امیرعلم خزیمه نائب السلطنهٔ خودخواه شهرخ نابینا(پسر میرزارضاقلی نواسهٔ نادرشاه خراسانی) درمشهد نبوده وبیکی از محالات دور دست رفته بود، امرای بی لجام آنشخص شهرخ را بجنگ بااحمدشاه واداشتندلهذا اوقلعه بندی اختیار نمود وجنگ شروع شد، اما اهالی شهرخ را به تسلیم رای دادند واو در اردوی احمد شاه حاضر

ومراتب اطاعت و انقیاد خودش را تقدیم نمود،
احمدشاه چنانچه روش سیاسی او درینموارد بود
شهرخ را نوازش وازطرف خود بنائب الحکومه گی
ولایت مشهد مقرر نمود، متعاقباً احمدشاه داخل شهر
مشهد شده بانتظام امور پرداخت ونورمحمدخان افغان را
اسماً بصفت نیابت شهرخ و معناً صاحب اختیار مطلق
ولایت خراسان معین نمود، درتشکیلات ملکیه نیز
علاقه های جام، باخرز، خاف، تربت وترشیز را از
ولایت مشهد منفك وبولایت هرات مربوط نمود، احمدشاه
ازینجا شاه پسندخان قوماندان قوای قندهار را با پنجهزار
سواره بغرض تأمین علاقه های :- شاهرود بسطام و سبزوار
سوق نمود ومشارالیه بعدازانکه تمام علاقه های مذکور را
امنیت بخشیده بود بقرارگاه عمومی مشهد مراجعه نمود
بقول بعضی درین سفر دسته های سوارهٔ شاه پسند بطور
ناگهانی باقوای حسن خان قجر حکمران خود مختار
سواحل خزر در دشت (مزینان) نیز تصادم نمود، بعدازین
احمد شاه ازمشهد خارج وباستقامت نیشاپور بحرکت
افتاد، وقتیکه احمدشاه درنیشاپور رسید علی قلی باز

تحصن جست و احمدشاه بذریعهٔ استادان افغانی و بقول سلطان محمد صنعتگاران فرنگی توپ بزرگی بساخت ، هرچندوجود مستخدمین اوروپائی دراردوی احمدشاه محل شك است و لی دراینکه اوتوپ بزرگی برای فتح نیشاپور وتلافی اهانت سال گذشته بساخت حرفی نیست احمد شاه مصمم بود اینخار تندرا از پهلوی خراسان بکشد لهذاجنگ حصارشروع، وبگلههای این توپ بزرگ که بقول بعض مورخین مبالغه پسند ۱۲ ونیم سیر کابل گله میخورد نقاط حاکمه شهر تخریب گردید . اهالی نیشاپور که از قبل خیال مقابله بااحمد شاه نداشتند عباسقلی را به تسلیم وادار نمودند واو باعساکر ش تسلیم گردید، امااقسوس که قسمت مهم حصص نظامی این شهر خراب گردیده بود . در هرحال احمدشاه که مردان شجاع را تربیه می‌نمود عباسقلی رانوازش و از طرف خود بحکومت نیشاپور مقرر وطائفه اش را در غزنی انتقال داد ، وخود در سال ۱۱۶۸ براه هرات جانب قندهار حرکت نمود. اینست که احمدشاه حالا خود را آسوده و فارغ تر برای اصلاح امور

داخلی کشور میدید زیرا او درمدت هشت سال زحمت بزرگترین وظیفه سلطنتی خودش را که عبارت از توحید سیاسی واداری مجموع خاکهای افغانستان طبیعی درزیر بیرق ملی افغان باشد بخوبی ایفا کرده واینك ازجیحون تاعمان وازستلج تاخراسان وسیستان حدود مملکت او کشیده میشد. وحالا وقت آن رسیده بود که احمدشاه ثمرهٔ مساعی هشت ساله خود را بفراغت بال بردارد، البته احمد شاه درین نقشه جغرافیائی خویش ازیك منطقه کوهستانی مملکت (بلورستان) بلحاظ عدم اهمیت اقتصادی فراموش کرده است، زیرا ازقرون متمادی باینطرف - باستثنای امیرتیمور کورگان - دیگری یادازین منطقه دلچسپ افغانستان ننموده بود.

علی ای حال احمدشاه تاسال ۱۱۷۰ دیگراز پایتخت قندهارخارج نشده مشغول اموراداری بود، اما جریان حوادث زیاده ازین اورا آسوده نگذاشت.

فصل ۳۲

سفر هفتم سال ۱۱۷۰

تنظیم پنجاب و کشمیر، فتح دهلی

احمدشاه رسم داشت، مامورین عالی رتبهٔ دولت خودرا زود زود از ماموریت‌شان منفصل نمی‌نمود، ما اشخاصی را در دورهٔ احمدشاهی می‌شناسیم که برای تمام زمان سلطنت او، مقامی‌را که داشتند حفظ نمودند، مثلاً شاه ولیخان اشرف الوزراء بیست و شش سال وزیر اول و سردار جانخان همین قدر ایام را سپه سالار عموم اردوی افغانی بود، اگر ماموری صادق ولایق درحین ایفای وظیفه می‌مرد، احمدشاه پسرو یا برادراورا بجایش میگماشت بهمین جهت میر منوی معین الملك نائب الحکومه افغانی پنجاب وقتیکه درسال ۱۱۶۷ از جهان بگذشت، احمد شاه مقام او را به «میر مؤمن» پسرش عطا کرد، مشار الیه بدستیاری ما درقابل خود «مغلانی بیگم» و خواجه موسی داماد

پدر ش این وظیفهٔ مهم را از پیش برد ، ولی عمر میرمؤمن کوتاه بود بعدازمرگ او میان مامورین بزرگ لاهور ومغلانی بیگم مخالفت شروع و امور حکومت مختل گردید ، احمدشاه (امان خان) پوپلزائی برادر جهان خان سپه سالار را از قندهار بسمت نائب الحکومگی مقرر و اعزام نمود ، تارسیدن حاکم جدید اغراض مامورین مخالف چون طره باز خان معاون نائب الحکومهٔ سابق وبکاری خان رستم جنگ قوماندان نظامی وخواجه موسی احراری د اماد نائب الحکومه وخواجه عبدالله خان پسر نواب عبدالصمدخان سیف الدوله وغیره آنقدر اوضاع امور را پیچیده ساخته بود ، که امان خان از اصلاح آن عاجز آمد ، زیاده تر اسباب اشتعال این هرج ومرج تحریکات مخفی شهاب الدین عماد الملك غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پسر خان فیروز جنگ بن آصف جاه امیرالامراء احمدشاه گورکانی وزیر دولت هند بود (۱) این وزیر دردربار هند نفوذ عظیمی

(۱) غازی الدین مرد شجاع ، زباندان، شاعر وخوشنویس، اما کافر نعمت وحق ناشناس بوده حرص جاه وشره شهرت زیاد داشت، غازی الدین نه اینکه باو لینعم خود ابوالمنصور صفدرجنگ

بهم رسانده ، و عالمگیر ثانی شهنشاه هندوستان مثل قلم در انگشتان او بازی مینمود ، غازی الدین همینکه آب را در پنجاب خت دیدبماهی گرفتن آغاز نمود ، و سید جمیل خان را با قطعه عسکری در لاهور اعزام و مادر میر منور را بحیلهٔ اسیر ویکی از مشهورترین هنگامه طلبان (آدینه بیگ) نامی را تائید و تقویهٔ نظامی کرد ، تا او در سال ۱۱۷۰ باافواج شهنشاه هندوستان لاهور را اشغال و در بدل سی لک روپیه بعنوان دربار هند حکمران گردید ، بعلاوه غازی الدین موفق شد ، باینکه در کشمیر سکجیون مستوفی افغانی را بر علیه دولت متبوعش بخیانت وادار

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ گذشته

که از ودر دربار هند حمایت مینمود خیانت ، بلکه با شخص شاه هم کفران ورزید و در حالیکه احمد شاه هندی او را بوزارت خود بر داشته بود مشار الیه قوای مرته را بجنگ شاه دعوت و او را در سکندره تاراج و مادر شاه را کور نمود پسان با شاه جدید و دست نشاندهٔ خود عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی نیز این فاجعه را تکرار کرد ، رفتار اینشخص از یکطرف طوائف مرته را برای امحای دولت اسلامی هند دلیر ، و از طرفی شخص شاه را برای استمداد و قبول هر نوع حمایت بیگانه مستعد و آماده ساخت در هر حال غازی الدین بعد از انکه از طرف احمد شاه افغان رانده شد روز خوشی ندیده و بالاخره به ترک دنیا تن داد ، ودر اواخر قرن ۱۲ هجری باسر گذشت مجهول و تاریکی از دنیا (وشاید در کالپی) چشم پوشید .

نمایند، سکجیون در شب ضیافت خواجه کوچک نائب الحکومه وقوماندان نظامی کشمیر را خائنانه محبوس ومقتول نموده، وخودش بنام دهلی نائب الحکومگی کشمیر را اعلان نمود احمد شاه که متصلاً خبر های مذکوره را میگرفت در سال ۱۱۷۰ - امر احضار بحرب در قندهار صادر نمود، وبلا فاصله اجتماع منظم و غیر منظم شروع شد، احمدشاه این بار متغیر بود، وخواست زودتر بمنطقهٔ اغتشاش ورود نماید لهذا بر خلاف اسفار سابق استقامت بولایت بلوچستان گرفت، وباعدم مساعدت طرق ازصفحهٔ شمالی بلوچستان بصفحهٔ سند گذشت (۱) وبعد از عبور اندس بلا فاصله بجانب لاهور حرکت نمود. این وقت بود که آدینه بیگ جدیت مسئله را احساس کرده ودید که دولت هند و غازی الدین وزیر جرئت مقابله با احمدشاه ندارند، پس فرار فوری را حرکت عاقلانه دانسته، لاهور را گذاشت، وبجانب حصار هانسی روان شد، اما احمدشاه تنها امنیت پنجاب را نمیخواست، بلکه خیال داشت، دربار دهلی را ازعناصر مضره پاك و شهنشاه هندرا اصلاح وتقویه کند، تا بتواند از عهدهٔ حفظ

---

(۱) کتاب (فرومدار تواامان الله) تالیف سر جارج مکمن طبع لندن سال ۱۹۲۹ ص ۶٤ - ۷٦

کشور خود بر آمده وبی انتظامی هند درپنجاب سرایت نه نماید، لهذاپس ازتنظیم مختصر لاهور وپنجاب بار دوم ستلج را عبور نمود، دریندوقت مفرزۀ اعزامی کشمیر درزیر قیادت «نورالدینخان بامیزائی» روبشمال حرکت داشت، نورالدین بمجرد ورود بکشمیر هنگامه طلبان رامتفرق نموده، سکجیون مستوفی را اسیر ومحبوساً به لاهور ارسال کرد، وخودش برای تنظیم آنولایت برای چندی اقامت اختیار نمود.

دربار هند ازعبور احمدشاه ازستلج آگاه شد، اما نخواست یا نمیتوانست بمدافعه پیش شود، لهذا درصدد پذیرائی بر آمد، واز همه پیشتر سرداران افغانی هند دراستقبال احمدشاه حرارت نشان دادند، ازآنجمله «نجیب» خان بن اصالت خان یوسف زائی ملقب به «نواب نجیب الدوله بهادر» که علی الظاهر باقوای عسکری ازطرف غازی الدین وزیر بغرض مدافعه اعزام گردیده بود در حدود کرنال، بحضور احمد شاه پیوست (۱)

(۱) نجیب الدوله درابتداء نزدحافظرحمتخان و دوندی خان رؤسای روهیله در مراد آباد بسر میبرد وچندان دستگاه وشهرتی

این شخص از مشاهیر رجال افغانی هند و آدم شجاعی بود، وبهمین واسطه هم ازطرف احمدشاه به‌سپه‌سالاری دولت هندوستان مقرر شد، مشارالیه درحرب (پانی‌پت) به اتفاق سائرسرداران افغانی هند ثابت نمود که‌خون افغانی درعروق و شرائین او جریان دارد .

احمد شاه‌سی میل‌از دهلی دوربود که‌غازی‌الدین‌وزیر، بنام دولت‌هند اورا درحدود (بسونیت) استقبال نمود،

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ گذشته

نداشت‌غازی‌الدین وزیر احمدشاه هندی اورا بدهلی احضار وبر رخ رقیب خود ابوالمنصور خان صفدر جنگ کشید ، در رزمهائی که واقع‌شد نجیب‌خان ابوالمنصور رامجبور بعقب‌کشیدن درآوده ساخت ازاینوقت نجیب‌خان لقب نجیب‌الدوله واقطاع بهتر کده حاصل کرد ، در لشکر کشی احمد شاه افغان بهند غازی‌الدین وزیر اورا بمقابلهٔ احمد شاه سوق نمود ، ولی نجیب‌الدوله بحضور احمد شاه از در تسلیم واطاعت پیش آمد لهذا از حضور احمدشاه افغان در دهلی بسمت امیرلا امراء (سپه‌سالار وفرمانده کل قوای عسکری) هندوستان مقرر گردید ، نجیب‌الدوله تادم مرگ این رتبهٔ عالی را در دست داشت ، مشارالیه مرد راست باز ودلیری‌بوده‌در جنگهای مرته ودشمنان دهلی خدمات شایانی انجام داده است، سورج مل مشهور حکمران جات که‌یکی ازمخالفین عمدهٔ سلطنت اسلامی‌هندوستان وازطرفداران جدی مرته ها بود ، نیز عاقبت الامر از دست نجیب الدوله کشته‌شده وجای‌خودرا به‌پسرش جواهرسنگه گذاشت .

وازخطای سیاسی دهلی معذرت خواست، احمد شاه دولت هندرا بتادیهٔ غرامات وخسارات مصارف این اردو کشی دعوت نمود، اما وزیر اظهارعجز کرد، واحمد شاه بجانب دهلی حرکت نمود.

در پانزده میلی دهلی شهنشاه هندوستان محمدعزیزالدین ملقب به عالمگیر ثانی بحضور احمدشاه رسید، واحمدشاه درجمعه «۷» جمادی‌الاول داخل شهر دهلی شد، چون عالمگیر ثانی مواصلت با خاندان شاهی افغانستان را مستحسن می‌شمرد، لهذا دختر شهزاده اعزالدین برادر عالمگیر ثانی بنام شهزاده تیمور با تشریفات سلطنتی نکاح شد، احمدشاه برای اصلاح امور هند وزارت اعظم مملکت را بهٔ نظام الدوله (۱) پسر قمرالدینخان

---

(۱) نظام‌الدوله پسر اعتمادالدوله قمرالدینخان وزیرالممالک (صدراعظم) هنداست، پدرش ازدوره بهادرشاه وفرخ سیر تاوقت محمدشاه کورگانی از اعاظم امرای هندوستان بود، خودش هم ازطرف احمدشاه کورگانی یکبار بمقام وزارت وبار دیگر برتبه امیرالامرائی هندوستان رسیده بود، اینست که بار دیگر ازطرف احمدشاه افغان بمقام وزارت هند رسید، ولی مبالغ کثیری پول ازونیز بخزانهٔ احمدشاه تحویل داده شد.

وزیر الممالك سابق داده، نجیب الدوله افغان را سپه سالار هندوستـان مقرر نمود .

احمد شاه یـکماه وچند روزی درشهر دهلی اقامت نمود ، وخوشبختانه این پایتختی که « ۱۸ » سال پیشتر از دست اردوی نادرشاه بقول هندی ها « بیست کرور روپیه لوت شد» یعنی دوصد ملیون روپیه بتاراج رفت ، این بار درسایهٔ انتظام عسکری احمدشاه بکـلی محفوظ ماند، وازاردوی سی هزاری افغان، که فاصلهٔ صدها میل را درزیر آفتاب های سوزان قطع کرده، واینك بعقیدهٔ خود مرکزو مخزن سرمایه های مملـکت غنیم را در دست داشتند متحمل هیچ نوع خسارتی نشد، ولی افسوس که در مراجعت اردوی افغانی از اراضی جات بدهلی ، این اوضاع درنتیجهٔ حرکـات بعضی مفسده خواهان دهلی و عصبیت اردو علی الرغم نیات احمدشاه دگرگون شد . در طی زمان اقامت احمدشاه در دهلی غازی الدین وزیر معزول هند بنام جمع آوری مالیات باتفاق شهزاده هدایت بخش بن عالمگیر ثانی و مرزابابر داماد او درمعیت جانبازخان سردار افغانی ویکقطعه عسکری بفرخ آباد رفت .

سردار احمدخان افغان بنگش والی آنجا مرد و مال بنام احمدشاه تقدیم کرد، وغازی الدین به اوده گذشت، شجاع الدوله والی اوده بغرض جنگ در سرحد حاضر گردید، ولی سعدالله خان افغان روهیله نگذاشت واورا وادار به ادای پنجصد هزار روپیه نمود، غازی الدین درعودت بفرخ آباد توقف، ورفتن بحضور احمدشاه را بتاخیر انداخت. ازدیگر طرف احمدشاه میدید که سلطنت هند بواسطهٔ اغراض مامورین از هر سمتی مخصوصاً صفحات جنوب تهدید میشود، چون روش سیاسی احمدشاه تقاضا می نمود که سلطنت موجودهٔ هند را برای حفظ منافع افغانی تقویه وحمایه نماید لهذا مصمم به تنبیه مخالفین او گردید، هندیها حقدار نداگر اظهار نارضامندی ازین رویهٔ احمدشاه نموده و اورا بجهت آنکه چرا سلطنت هندوستان راازیك خانواده پوسیده ومحکوم بانقراض منتقل بیکدست قوتمند دیگری ننمود ملامت کنند. شاید سیاست احمدشاه افغان بادر نظر گرفتن اوضاع آنروزهٔ ولایات مشرقی افغانستان این رویه را در نظراو الزام مینمود، بعلاوه فرودآوردن

پادشاهی را ازمقام سلطنتش که خود به احمد شاه تسلیم شده بود، دور از فتوت میدانست ، مخصوصاً درحالیکه خود الحاق هند و ستان را به افغا نستان اساساً در نظر نداشت. درهر حال احمد شاه دراوایل جمادی الآخر از دهلی حرکت نمود ، وتقریباً ازسی میلی دهلی بتصرف قلاع متصرفه «جات ها» شروع کرد. وبعداز اسقاط قلعهٔ نظامی «دیلم گده» ومرکز «مترا» تاشمال «آگره» پیشرفت ، احمدشاه درنواح «اکبرآباد» قرارگاه داشت وسپه سالار اودر اراضی «جات» مشغول پیشرفت بود ، که مرض «کالیره» ازهندی ها باردوی افغانی سرایت کرد پس احمد شاه بعدازانکه مخالفین را مرعوب و مغلوب نموده بود روبشمال مراجعت نمود ، عالمگیر ثانی پادشاه هندوستان و نجیب الدوله سپه سالار درنواح دهلی درحد «تالاب مقصود» باستقبال رسیدند . در اینوقت «صاحبه محل» زوجهٔ محمدشاه کورگانی که زندگی دهلی را تاریك میدید به اتفاق «ملکه زمانی» خاله زادهٔ خود زوجه دیگر محمدشاه از احمدشاه افغان خواهش ازدواج بادختر خود نمود ، احمدشاه باین مزاوجت راضی وبعد ازعروسی

بقول منشی غلام حسین عروس را بامادرش صاحبه محل وملکهٔ زمانی یکجا بقندهار برد.

احمدشاه بعداز توقف مختصری از دهلی بجانب افغانستان حرکت کردو درورود بساحل یسار ستلج عبد الصمد خان افغان «ممن زائی» را بحکومت آنجا «سرهند» مقرر نمود تا پنجاب دران روی آب نماینده و جلوداری داشته باشد. هکذادر دوآبهٔ اول «بین ستلج و بیاه» سرفراز خان افغان را حاکم تعین کرد، و نائب الحکومگی ملتان رابه شجاع خان ابدالی پسر زاهد خان نائب الحکومهٔ سابق آنجاداد.

احمدشاه بعداز رسیدن به لاهور چون میدانسته که بعضی فرقه های نو پیدای سکه، متصلاً درصدد اغتشاش و تخریبات میباشند شهزاده تیمور رابصفت نایب الحکومهٔ پنجاب، ملتان و سند مقرر و سپه سالار جهانخان راماموز تنبیه اغتشاشیون سیکهای «امرتسر» نمود، بلند خان سدو زائی رانیز بحکومت کشمیر اعزام و نورالدین رااحضار کرد بعدازان احمدشاه بجانب پشاور حرکت وازراه کابل بقندهار کشید درحالیکه مملکت بزرگی را گرفته و بپادشاهی بخشیده بود. سال ۱۱۷۰ هجری نیزباختم این سفر درشرف تمام شدن بود.

فصل سی و سوم

سفر هشتم سال ۱۱۷۳ — ۱۱۷٤

تنبیه نصیر خان نائب الحکومهٔ بلوچستان

جنگ پانی پت ـ فتح هندوستان

بعداز مراجعت احمدشاه از سفر ۱۱۷۰ هندوستان واقعات مهمی در ولایات شرقی افغانستان رخ داد. هنوز ماهی ازورود احمدشاه به قندهار نگذشته بود که پنجاب مغشوش گردید (۱۱۷۱) درینوقت در سرنوشت پنجاب وهندوستان عملیات دومرد آشوب طلب تأثیر خاصی داشت، این دو شخصی که بعلاوهٔ وحدت در آمال، اخلاقاً نیز شبیه بودند، همان غازی الدین ابن فروزجنگ وزیر معزول هندو آدینه بیك مشهور است برای پیشرفت نیات اینها اوضاع آنروزهٔ پنجاب وهند خیلی زمینهٔ مساعدی آماده داشت، باین معنی که پنجاب را ازمدتی خطرهٔ آتشین فرقه های جدیدالظهور (سیک) تهدید مینمود، سیکها در زیر خمار سرشار تعصب مذهبی اجتماع مهمی بهم رسانیده، وچون

تاثیرات معنوی این مذهب نواحداث (۱) در حالت مد، و جای عقل پیروان خودش را اشغال نموده بود. لهذا این گروه برای مقابلهٔ هرقوتی که برخلاف

---

(۱) نانک گرو بانی مذهب سیک در اواخر قرن نه هجری در سو احل راوی تولد شد. او از طبقه بیدیان، وجزو طائفه کهتریان، وبعد وأ از ملازمان وتحویلداران ارزاق دولت خان افغان مامور ابراهیم شاه شهنشاه افغانی هند بود، بسان مرتاض گردید، نانک قائل بتوحید باری ومعتقد بامور منطوقهٔ شرع محمدی، وتناسخ، اوتار، دیوت ودیوبهای هنود - امابصفت مخلوق - ومنکر حلول واتحاد، بت و بتخانه خمر وخوك وآزار حیوانات بود، تسبیح در دست وزنار در گردن داشت، اشعار نانك بزبان جت‌های پنجاب (روستائی) همه اند رز وموعظه وبیشتر درعظمت و تقدس باری جل جلاله وضمناً مشعر برتعدد زمین وآسمان است، نانك میگوید :- انبیاء، اولیاء، اوتاران و امثاله کمال از بنده‌گی حق یافته وهر که خواهد تواند ازین راه بکمال رسد. بعد از نانك طریقهٔ او تحریف و مریدانش بخوردن گوشت، غلو بمذهب، عقیده بحلول مایل وحتی نانك را پرستش نمودند، پیروان نانك درقرن ده زیاد، ودرقرن یازده بفساد شروع کردند، خلفاء نانك ازپیشوائی مذهب بصحنهٔ سیاست گذشته وبه تشکیلات باقاعده ازقبیل ترتیب خزانه، طویله، اسلحه وعسکر، عمال وعواید پرداخته، پیروان اینها فداشدن درراه خلیفه وسرقت برای خزانه اورا فریضه شمردند، لهذا سیکها دارای قدرت وقوت شدند، شعار آنها بود که درقضیه مهم درانجمنی گرد، ونذری تقدیم، و متفقاً برای حصول مقصد بسوی (گرو = خلیفه نانك) دعا، و تصمیم

مذهب خود میدانستند در کمال فدا کاری حاضر بودند بعلاوه دورهٔ حکومت میر منوی معین الملک و میر مومن پسرش باسختی رفتار ماموریں انهادر مورد اینطائفه عکس العمل شدیدی کرده و ایشان را بقیام و انفلاق حاضر و مستعد ساخت. احمدشاه که از قبل اهمیت موضوع را احساس کرده بود، چون از سیاست صلح وسلم، نتیجهٔ نگرفت رویهٔ تشدد اختیار کرده وبقوماندانی نظامی پنجاب اختیار داد که مراکز اجتماع آنهارا در امرتسر بهم زده، از عصیان اوشان مسلحانه جلو گیری نماید، سیکها منتظر این رویه بوده وبرای پیشبرد مقاصد خود ترتیبات میگرفتند، در چنین موقع آدینه لیاقت عسکری وسیاسی خودرا باجتماعات سیک

بقیه حاشیه صفحه گذشته

اتخاذ کردندی، ولا بداین ایمان دراقدامات مهم سیاسی ونظامی ایشان تاثیربزرگی داشت. درقرن یازده تیغ بهادر خلیفهٔ نانك بحکم عالمگیر کشته، وعده زیاد پیروان شان درعهد بهادرشاه و فرخ سیر بقتل رسید، سیکها درین دوره حتی سکه بنام نانك زدند، در قرن دوازده احمدشاه افغان اینهارا تنبیه نمود، بعداز احمد شاه سیکها درپنجاب حتی کشمیر وپشاور پیش رفته و دولتی تاسیس کردند تا با انگلیس ها مقابل شدند.

تقدیم نمود . سیکها بمنت پذیرفتند . و قوماندانی اورا درایام حرب قبول نمودند، آدینه توانست قطعات سیک را که مسلح بودند تقویت نظامی بخشد .

جهانخان سپه‌سالار خواست آدینه‌را بمسالمت مغلوب نماید، پس اورا از حضور شهزاده تیمور نائب‌الحکومهٔ پنجاب بحکومت دوآبه «میان ستلج وبیاه» غیاباً مقرر وفرمان رسمی در مقام «لکی جنگل» ارسال نمود آدینه که گرگی بودباران دیده، بفوریت قبول، ومعناً در دوآبه مشغول کار خود گردید، اما سپه سالار که اورا به لاهور طلب نمود، از قبول امر استنکاف و سپه سالار مجبور بسوق الجیشی گردید، آدینه قبلاً دوآبه مخصوصاً «جالندر» را بواسطهٔ قطعات سیك تاراج نموده بود، ازین بعد جنگ رسمی بین حکومت افغانی پنجاب وعصاة سیك شروع گردید، احمد شاه به‌لیاقت نظامی سپه سالار خود آنقدر اعتماد داشت که فیصلهٔ امر سیکهارا ازعملیات اوانتظار میکشید وخود درپایتخت قندهار مصروف امور کشوری بود .

اماخطرهٔ دولت‌هندبزرگتر‌ازپنجاب‌بود، در دورهٔ

سلطنت اورنگ زیب «سیواجی» نامی در جنوب هند حکومت «مرته» را اساس نهاد، این حکومت بعد از مرگ اورنگ زیب که انحطاط خانوادهٔ بابریهٔ هند آغاز مینماید؛ بسرعت قوی شده رفت، تاجائیکه سی سال نگذشته بود، حکومت «مرته» شامل تقریباً شبه جزیرهٔ هند جنوبی شده، وامروز پادشاه آنها، «بالاجی پیشوا» خیال استیلا بر تمام هند شمالی در کله می پروراند.

درچنین وقتی غازی الدین ببازی کردن رول خود شروع نمود. غازی الدین که در سفر ۱۱۷۰ احمدشاه افغان در دهلی بنام تحصیل پول در فرخ آباد اقامت ودر رفتن بحضور احمد شاه خود داری می نمود بعد از مراجعهٔ احمد شاه بافغانستان او با منطقی قوی که داشت احمد خان افغان بنگش را فریفت که بامید سپه سالاری هند با او همراهی کند، وهم ازقوای مرته دکن استمداد نمود تادرسایه اقتدار آنها خود دستی بوزارت ودولت هند یابد. غازی الدین درراه نیل بمقاصد شخصی خود نه تنها حکومت «مرته» را به حمله و فتح دهلی وممالك مربوطهٔ نجیب الدوله وشجاع الدوله تشویق

وتحریك نمود ، بلکه تارود بار اباسین تمام هند شمالی وولایات مشرقی افغانی را برای او یك صحنهٔ مساعد فعالیت نشان داد ، بعلاوه غازی الدین جات هارا در جنوب وراجپوت هارا درغرب دهلی که مهمترین قوای هند متوسط بودند باین مقصد تحریك نمود ، دامنهٔ عملیات سیاسی غازی الدین تاولایت «اوده» ازیکطرف وپنجاب وآدینه بیگ ازطرف دیگر نیز کشیده میشد ، ولی دراوده بواسطهٔ دور اندیشی نواب شجاع الدوله ناکام گردید .

درهرحال «پیشوا» در اوائل سال ۱۱۷۲ قوای جسیمی شامل قطعات سواره وپیاده وتوپخانه بغرض تسخیر هندشمالی وپنجاب سوق نمود ، قوماندان عمومی وسپه سالار این اردو برادر پادشاه مرته «راگونات راو» نامی مشهور به «راگوبا» بود ارکان اردو هم بعلاوهٔ غازی الدین «سندیا» و «هولکر» و «جنگوراو» و چندین نفراعاظم منصبداران «مرته» بشمار میرفت ، درورود اردوی مرته در اراضی جات ها «سورج مل جات» مطابق قراری که قبلاً داده شده بود ، بمساعدت آنها برخاست ، راگوبا بعداز رسیدن درنواح دهلی

یك مفرزه بقوماندانی « جنگوراو » باستقامت چپ در جبهۀ علاقه‌های اجمیر اعزام نمود ، مفرزۀ دو یمین او بقوماندانی (سندیادتا) پنجاب را هدف قرارداد قسمت کلی باخود را گوبا بمرکز دهلی پیشرفت ، اردوی مرته تمـام هند متوسط را در ینوقت مرعوب ساخته بود و طوایف جات وراجپوت که مهمترین این حصص را درجنوب وغرب دهلی تشکیل میکردندطوعاًواحیاناً کرهاً با آنها از در مساعدت و مدارا داخل شدند . تنها نجیب الدوله افغان سپه سالار هندوستان بمدافعۀ پایتخت برخاست و جنگ حصار شروع گردید ، عدم کامیابی سپه سالار بمقابل این اردوی عظیم حتمی بود ، مخصوصاً که امور پنجاب مغشوش وعجالتاً راه امداد افغانستان مسدود شمرده میشد ، معهذا نجیب الدوله آنقدر مقاومت مردانه نمود تا را گوباقبول کرد . درصورت تخلیه دهلی راه اورا بجانب مسکنش باز گذارد نجیب الدوله مجبور بود دهلی را گذاشته وباستقامت « سارنپور » حرکت نماید ، سقوط دهلی هم باعزیمت او توأم بدست « مرته » واقع شد بعداز چندی مفرزۀ اعزامی اراضی اجمیر بقرارگاه عمومی دهلی مراجعت

نمود، امامفرزه اعزامی پنجاب که در کمال بی پروائی وتندی میراند، به مجرد ورود درسرهند دیواری از عساکر ساخلوی افغانی در مقابل خود معاینه نمود، این قطعه عسکری نهایت قلیل وغیر قابل اعتنا بود ولی قوماندانی که آنهارا فرمان میداد یکی از شجاع ترین افغانهای متعصب آن دوره شمرده میشد این شخص همان عبدا لصمد خان ممن زائی حاکم احمدشاه درسرهند واز کثرت تهور در جنگ مشهور 'به « دیوانه » بود عبدالصمد خیلی نسبت به مغل وهند متغیر بوده ودرهمان اول ظهور احمدشاه، ناصر خان را ترک وبقوای ملی خود مربوط گردید.

والحاصل جنگ شروع وقطعه افغانی تباه وعبدالصمد در میدان حرب هنگامیکه شمشیر در دست داشت اسیر گردید.

درسرهند قوای آدینه باستقبال مرته رسیده ومتفقاً ستلج راعبور نمودند، جهانخان سپه سالار افغانی که حرکات دشمن راترصد میکرد، بعلت کثرت اردوی مرته وموجودیت دشمنهای محلی (سیک) مجبورشد برای تهیهٔ اردوی کافی وخالص افغانی از لاهور پس نشیند لهذا به « چهار محل » و « زین آباد » باشهزاده تیمور عزیمت

نمود، سندیابعجله لاهور را اشغال وشهزاده راتعقیب کرد سپه سالار که از طرف احمد شاه «شیر جنگ» صدا میشد، تمام مهارت نظامی ورشادت خودش رادرین جنگ صرف نمود، ولی احساس میکرد که قلت عدد او مانع مدافعه است، ولهذابه پشاور عقب نشست، واردوی بی‌سروپای مرته‌ازصفحه سند تا اتك تمام سواحل چپ اباسین وراست ستلج را متصرف، ومراکز آنرا به باد چپاول وتاراج سپردند.

سندیا، آدینه بیگ را بصفت نائب الحکومه مرته درپنجاب تعیین کرد، وآدینه قبول نمود که سالانه هفت ملیون وپنجصدهزار روپیه درعوض مالیات بخزینه مرته تحویل نماید «پتهیل» نام یکی از جرنیل های مرته باعدهٔ ازعساکر بسرحد داری اباسین در اتك معین شد، سیکهای عاصی درپنجاب هم ازخرابی دریغ نورزیدند.

سندیا بعد ازین ستلج را عبور، وبجانب سارنپور استقامت گرفت، زیراغازی‌الدین باعساکر مرته بجنگ نجیب الدوله شتافته، ونجیب الدوله درساحل گنگ

«سکرتال» از مربوطات انتربید ازو مدافعه می نمود . سندیا میخواست کار هندرا به مغلوبیت نجیب الدوله یکسره نماید. نجیب الدوله وسرداران افغانی رو هیله مراتب‌را درلکهنو به‌شجاع الدوله نواب اوده اطلاع ونواب مشارالیه را ازحملهٔ مرته بولایت اوده تخویف ولهذاازواستمدادنمودند، شجاع الدوله‌نیز که‌خطر آینده را احساس‌ومکاتیب استمدادی‌مرته‌رابیجواب گذاشته بودبسرعت باقوای‌نظامی‌خودبمنطقهٔ‌جنگ رسیده، وطرف نجیب‌الدوله‌را التزام‌نمود (۱) ازین‌بعد موازنهٔ قوای طرفین‌بتعادل‌نزدیک گردیده بود که‌سند یابسر وقت غازی الدین رسیده و پلهٔ طرف را سبکتر ساخت

(۱) شجاع الدوله پسر و جانشین نواب ابوالمنصور صفدرجنگ در ولایت اوده بوده ، ونظر باین خدمت و خدمتی که در جنگ پانی پت نمود درآینده نزدیکی ازطرف احمد شاه افغان لقب فرزندخانی ورستم هند بامقام صدارت عظمی‌دولت هند حاصل کرد، بعلاوه علاقه چکلهٔ کوره را بخشش یافت ، شجاع‌الدوله مرد شجاع وحساس اما خیلی جاه‌طلب وخودخواه بود وازین‌جهت کارهائی ازو سرزد که بمضرت دول‌اسلامی‌هند تمام‌شد، شجاع‌الدوله دراول ریاست‌خود به الله آباد منطقهٔ‌حکومت محمدقلیخان کاکازاده‌خویش حمله واورا اسیر وقتل نمود، هنگامیکه میرقاسم حکمدار بنگال از کمپنی شکسته به شاه عالم

خوش ختانه درچنین فرصتی آو از ۀورود احمد شاه در پنجاب سبب تزلزل قوای معنوی مرته وهراس منصبد اران شان گردید.

اما احمدشاه درطی این حوادث دو ساله کجا بود وچه میکرد؟

احمد شاه بعد از سفر سال ۱۱۷۰ دهلی تازه بقندهار رسیده بود که در سال ۱۱۷۱ خبر بغاوت سیک ها وشرارت آدینه‌را شنید ، هر چند احمدشاه

بقیۀ حاشیۀ صفحۀ گذشته

هندی وشجاع الدوله پناهنده شد، شجاع الدوله پس از حمایه وجنگ باانگلیس بالاخره بی سببی میرزا اسیر ومایملك اورا متصرف شد، شجاع الدوله بعدازشکست البته برای استرداد مملکت خودبد وستی انگلیس مجبور شد ولی درعوض حمایت ازسائرریاسات اسلامی در صدد برانداختن ریاست قویه افغانی کترابرآمده وبه‌اتفاق عساکر انگلیسی آن ولایت‌معموررا اکثراً تخریب، حافظ رحمت‌خان‌مشهور راشهید، فیض الله‌خان روهیله را تعقیب‌وتمام آنخاندان بزرگ را محبوس ومستاصل نمود ، جنرال جانکین بافیض الله‌خان‌مصالحه وفقط رامپور وچند علاقه کوچك را باوگذاشت، اما شجاع الدوله مملکت کترارا متصرف ، وبانن بیماره باوده مراجعت وبه‌زودی ازدنیا چشم پوشید ، معلوم است که میرزا امانی اصف الد وله پسراو نیز ازمملکت بزرگ پدر بهره کافی نه‌برداشت .

خطر آیندهٔ سیک رااحساس میکردولی چون نوبقندهار رسیده‌ومشغولیت زیادی داشت‌وازطرفی به‌تدبیر وقابلیت جهانخان سپه‌سالار متیقن بودعجالتاً اصلاح‌امور پنجاب راحوالهٔ کفایت‌اونمود، درسال دیگر-۱۱۷۲-احمدشاه شخصاً عزیمت پنجاب را در نظر داشت، ووقتیکه خبر هجوم‌مرته رابدهلی گرفت، بعجله‌امرتهیهٔ سفرحربی‌صادر نمود، ولی درچنین وقتی یک‌قضیهٔ تأسف آورداخلی‌سبب انصراف اوازحرکت‌فوری پنجاب گردید، این قضیه عبارت‌ازاستقلالی‌بود که‌نصیرخان نائب‌الحکومه‌احمدشاه در بلوچستان اعلان نمود، نصیر خان مردی عاقل ومنصبداری شجاع‌در عین حال یکنفر سپاهی فداکار احمدشاه محسوب ودرسفرهای‌جنگی خراسان و هند عملاً وفاداری خودرا امتحان داده‌بود، ولی در نتیجهٔ حوادث‌چون‌تغیر مسلک‌وعقیده دراشخاص محتمل‌است نصیر خان هم بعداز شنودن مراتب اغتشاش امور پنجاب و هجوم مرته و شکست شهزاده تیمور وسپه سالار، تغیرعقیده‌بخود داده حاضر نشد که درسفر حربی سال ۱۱۷۲ که احمد شاه در پنجاب

وهند دونظرداشت شمولیت ورزد ، نصیرخان برای این حرکت خود ونفرستادن شش هزار رسالهٔ بلوچ برحسب مقررات گذشته، نه اینکه اعتذار ودلایلی بحضور احمدشاه پیش نکرد، بلکه در مقابل یکنفر منصبدار نظامی احمدشاه که بغرض معلوم کردن علت این حرکت او، ازدربار قندهار سوق شده بود، بحرکات خصمانه آغاز نمود ونصیرخان در نزدیك «مستونگ» «۶۹» میلی شمالی «کلات» باعساکر زیادی جلو منصبدار اعزامی احمدشاه را گرفت ، منصبدار مشارالیه مامور بجنگ نبود و سوای یك قطعه عسکر معیتی خود اضافه ازسامان جنگ نداشت، معهذا نخواست جنگ نا کرده فرار نماید ، مغلوبیت این منصبدار دربرابر قطعات کثیره وپیش بین نصیر خان طبیعی بود ، وپس ازیك جنگ منصبدار اعزامی به عقب مراجعت نمود ، نصیر خان برای معلوم کردن نتیجهٔ این رفتار خود فعلاً مستونگ راقرارگاه ساخت .

احمدشاه از گرفتن این خبر متغیر گردید ، و باقطعات رسالهٔ شاهی که دوازده هزار نفر میشداز قندهار حرکت نمود ، نصیرخان در مستونگ بغتتاً هجوم شخص احمدشاه

رادوچار گردید ، این کهنه سپاهی چون در دام افتاده بود تمام قوای خور ابرای مقابله صرف نمود ولی بسختی مغلوب وبرجعت غیر منظم جانب کلات مجبور گردید احمدشاه نگذاشت نصیرخان نفس تازه نماید بعجله اورا تعقیب ودر کلات شهربندنمود ، نصیرخان چون از فتور پنجاب وهندوستان اطلاع داشت نمیتوانست باور کنند احمدشاه تمام آن امور مهم مملکت را مهمل گذاشته ومنطقهٔ غیرمهم کلات راتامدت درازی محصور وفیصله نماید ، لهذا باثبات کامل درمدافعه پافشاری میکرد ، متانت قلعهٔ کلات که استحکام سنگین عسکری شمرده میشد هم پافشاری اورا تائید مینمود .

اما احمد شاه در کمال برودت و آرامی شهر را محاصره نموده وجنگهای حصار راپیش انداخت ، چون احمدشاه در واقع از مسئلهٔ پنجاب نهایت تشویش را داشت ازینجا یکقطعه عسکر مختصر بقوماندانی نورالدین خان بجبههٔ پنجاب اعزام نمودو خواست باین وسیله معنویات شهزاده تیمور وسپه سالار راتقویه وسیك ومرته هارا متوهم نماید .

نصیرخان ازبرودت ظاهری احمدشاه گمان نمود که اوابداً خیال پنجاب وهندرا نداشته وتا کلات رافتح نه نماید، بهیچ طرف حرکت نخواهد نمود. نصیر خان چون طرز سوقیات احمدشاه را میدانست دراندیشه بود که اگر احمدشاه در کلات دیرتر بماند حتماً قطعات امدادیهٔ نظامی ازقندهار اورا تقویه خواهد نمود درانصورت فتح کلات وتباهی او حتمی است؛ پس نصیرخان سعی نمود تابواسطهٔ منصبداران همقطار خود درمعیت احمدشاه مسئلهٔ مصالحت راپیش نماید نصیر خان درین پیشنهاد قبول نمود که مثل سابق خود را نائب الحکومه احمدشاه دربلوچستان دانسته ودرجنگهای خارجی باقطعات بلوچی جزواردوی افغانی خدمت نماید، احمدشاه نصیرخان راپپاس خدمات سابقهٔ او عفوو پیش نهاداو راپذیرفت وخود بجانب شمال حرکت نمود (۱) این وقت سال هجری

---

(۱) این حرکت نصیرخان دربلوچستان آخرین حرکتی بود بمقابل دولت افغانستان که دیگر ازطرف او واخلاف او تکرار نشد، نصیرخان ازین بعد تااحمدشاه زنده بود ودروقت تیمورشاه تاخودش زنده ماند سر ازاطاعت بازنزد، دولت افغانستان هم دروقت زمان شاه (۱۲۰۷ - ۱۲۱۷) هجری وقتیکه شنید یکنفر برادر زادهٔ

۱۱۷۲ نیز در شرف تمام شدن بود. اما نورالدین وقتیکه اباسین را عبور نمود و آوازهٔ ورود احمدشاه در پنجاب ولوله افگند، او توانست بدون مقابل شدن با کدام قوتی بساحل چناب رسیده به «وزیرآباد» فرو کش نماید، زیرا

بقیهٔ حاشیه صفحه (۲۵۰)

نصیرخان بر خلاف محمود پسر او تغلب و حکومت میجوید یك قطعه عسکر در زیر قیادت شیر محمدخان مختارالدوله پسر شاه ولیخان اشرف الوزراء به بلوچستان اعزام نموده باغیان را تنبیه سخت ومحمود را بنائب الحکومگی مستقر ساخت ، محمود بدربار کابل باشش هزار رساله بلوچ (بر طبق مقررات عهد احمدشاه) حاضر شده وبعداز چندی بمنطقهٔ ماموریت خود اعزام گردید .

در سال ۱۲۲۲ وقتیکه شه شجاع ازقندهار براه بلوچستان عازم سند گردید ، بازمحمود بابرادرخود مصطفی ومادر خود وشش هزار عسکر بلوچ باستقبال رسیده مراتب خدمتگذاری وتحف وعساکر مقرره را تقدیم کردند .

در سال ۱۲۵۵ که دولت هند بافغانستان عسکر کشید بلوچها مانع شده وبایشان حمله نمودند ، اما در جنگی که انگلیسها در کلات نمودند چون افغانستان درداخله مشغول اغتشاشات خانگی ، وبه بلوچستان رسیده گی نمیتوانست ، مهراب خان والی بلوچستان کشته شد ، واین همان داستانی است که قاسم علی یك قسمتی از کتاب منظوم خودش را بااغراق شاعرانه واشتباهات فراوان وقف آن نموده (رجوع شود به رساله منظوم محاربهٔ کابل تصنیف در سال ۱۲۶۰ طبع آگره سال ۱۲۷۲ هجری) انگلیسها متعاقباً باناصر خان فرزند مهراب خان

او بتنهائی رفتن را در مقابل مرته بدون امر احمدشاه مناسب نمیدید اما احمدشاه بعداز مراجعت بلوچستان بجانب قندهار از تنگهٔ « بو لا ن » داخل سند شده ویکسره رو بشمال بسواحل راست اباسین حرکت نمود ، واز پشاور سپه سالار وشهزاده تیمور را باعساکر معیتی آنها با خود گرفته اتك راعبور وبامفرزهٔ پیشدار در «وزیر آباد» پیوست ، عقبدار اردوی احمدشاه را درینوقت قطعات غیر منظم قندهار تشکیل میکرد ، که مطابق امر او پسان تر از قند هار حرکت کرده بودند .

اما سرحد داران نظامی مرته بعداز استماع حرکت احمد شاه یکسره از سواحل اندس به لاهور پس نشسته بودند ، لاهور در دست «سابا» نام مرته بود که درسال ۱۱۷۲ بعد ازمرگ آدینه مقام اورا اشغال کرده

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ ۲۵۱

درسال ۱۸۵٤ مسیحی داخل قرار داد شدند و بعدازین شخص ، پسر اومهراب والی بلوچستان گردید . درسال ۱۸۷٦ مسیحی والی بلوچستان اقامت عسکر ویکنفر نماینده با خطوط ریل وتیلگراف دولت هند انگلیسی را در کلات وکویته قبول کرده و بالاخره هم درسال ۱۸۸۳ مسیحی بلوچستان ، بلوچستان برطانوی گفته شد.

بود ، سابانیز باعساکر ساخلوی لاهور بغرض اجتماع با قوای سندیا، ستلج را عبور نمود ، سیک ها نیز سر در گریبان سکوت کشیدند و طوفان اغتشاش پنجاب خود بخود فرونشست .

احمد شاه بامجموع سپاه خود که صنوف ثلاثهٔ آن به سی هزار نفر میرسید در صفر سال ۱۱۷۳ به «قطب دره» پنجاب پیش شده ، واز آنجا بعبور دریاراه «سارنپور» را در ورای «جمنا» پیش گرفت .

مرته های هند که از ورود احمد شاه به پنجاب ، اطلاع گرفتند به ترتیب حرکات سفریه آغاز نمودند ، سندیا وغازی الدین که مصروف محاصرهٔ نجیب الدولهٔ افغان در «سکرتال» وجنگ بانواب «اوده» شجاع الدوله بودند ، بفوریت باطرف مذاکره صلح را آغاز وعجالةً متارکه واقع وازهم جدا گردیدند ، غازی الدین بجانب دهلی وسند یابحیث قوماندان ستون اول مرته بغرض جلو گیری ازاحمدشاه باستقامت پنجاب حرکت کردند ، غازی الدین در ورود بدهلی عزیزالدین محمد عالمگیر ثانی پادشاه هندرابه ترتیب مخصوصی ازبین برد ، و ماماي

خودش نظام الدوله وزیر عالمگیر را هم بکشت ، در عوض محی السنه بن کام بخش بن اورنگزیب را اسماً بپادشاهی انتخاب ، ومعناً زمام امور دولت هند را خودش باعنوان وزارت در دست گرفت . متعاقباً ستون دوم مرته بقوماندانی هلار او هلکر بحرکت افتاده غازی الدین وجنگو را در دهلی ترتیبات نظامی اتخاذ نمودند را گویا هم مدتی پیشتر بمملکت مرته عودت کرده بود .

اما احمدشاه در سارنپور بود که سپه سالار نجیب الدوله وسعدالله خان روهیله (١) رئیس علاقه کترا باتفاق سرداران خود چون حافظ الملك حافظ رحمت خان

(١) سعدالله خان پسر محمد علی خان افغان روهیله ومنسوب بعشیرهٔ بریچ است آبای آنها درعهد فرخ سیر از افغانستان شرقی بولایت کترا (مراد آباد ، بداون دبریلی) کشیدند ، بزرگ این خانواده دو نفر برادر موسوم به شاه عالم وحسن خان بود ، شاه عالم دو پسر بنام داؤد و حافظ رحمت خان وحسن خان یك پسر بنام دوندی خان داشت ، داؤد بسپه سالاری راجای کماؤن رسیده وبالاخره بدست او کشته شد ، پسر داؤد علی محمد نام داشت که برتبهٔ رساله داری (تولیمشر سواره) درمعیت عظمت الله خان قاضی زادهٔ لکهنو نایب الحکومهٔ مراد آباد داخل وبعد از کمی بادربار دهلی داخل رابطه گردید ، لیاقت علی محمد سبب شد درزمرهٔ منصبداران شاهی قبول و درجنگی که بر علیه شورشیان سادات بارهه نمود لقب نواب ومنصب پنجهزاری

و پسرش عنایت خان و دوندی خان و قطب خان با ده هزار عسکر افغانی بحضور احمد شاه رسیدند. اما شجاع الدوله بغرض ترتیب امور شخصی خودش در اوده مراجعت کرده بود، احمدشاه از سارنپور بسمت دهلی

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ (۲۵٤)

از طرف قمرالدین صدراعظم هند حاصل کرد بعد از کمی وزیر اورا معزول و بین طرفین جنگی رخداد و بالاخره علی محمدخان با وزیر بواسطهٔ شولا پری خانم وزیر مصالحه نمود و میر صدرالدین پسر وزیر بدامادی اورسید، علی محمدخان عسکر قوی ترتیب وراجای کماون قاتل پدررا مغلوب و بتسلیم و باج وادار نمود، مرکز حکومت علی محمدخان انوله بود و در نزاعی که با گماشته گان ابوالمنصور صفدرجنگ سپه سالار هند رخداد شخص پادشاه هند و سپه سالار و صدراعظم بجنگ علی محمدخان در بنگده پیش شدند بالاخره شاه با علی محمدخان مصالحه و اورا باقامت در سرهند محکوم وولایت کتررا یعنی منطقهٔ حکومت علی محمدخان به فریدالدین پسر عظمت الله داده شد، وقتیکه احمدشاه افغان بار اول ستلج را عبور نمود علی محمدخان ازوقت استفاده و از سرهند به کتررا مراجعه و تمام آنولایت را ازقبیل دارانگر، مراد آباد، سنبل، بریلی، شاه جهان پور وغیره متصرف و حکمران مستقل گردید، علی محمدخان مرد عاقل، جنگی و مدنیت پروری بود شهر انوله آباد کردهٔ اوست که در جنگ باشجاع الدوله خراب شد، علی محمدخان در شوال ۱۱۶۲ فوت و سعدالله خان پسرش جانشین او گردید، عبدالله و فیض الله، محمدیار، الله یار و مرتضی خان پسران دیگر علی محمد بودند، علی محمدخان

استقامت گرفت و سپه سالار جهانخان و شهزاده تیمور که ازدست مرته هادلی داشتند پردرد باده هزار عسکر بصفت پیشدار بحرکت افتادند ' در عرض راه دهلی قوای سندیا دتا که بالغ بر هشتاد هزار نفر بوده و انتظار

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ (۲۵۵)

حافظ رحمت خان را بحیث وزیر ودوندی خان را بصفت سپه سالار وملا سردارخان را قوماندان جباخانه وفتح خان را میرسامان مقرر وپسران خودرا بایشان سپرده بود تا بعداز مرگ او خللی در حکومت افغانی کترا بهم نرسد ، مرتضی حسین مورخ در روز رسید ن علی محمد خان بحضور محمد شاه هندی شخصاً حضور داشته وقیافت اورا در تاریخ خودش حدیقه الاقالیم اینطور توصیف مینماید :- علی محمد خان قامتی داشت راست وبلند ، اندام متوسط ، سفید پوست ، ریش سیاه ودراز سه انگشت ، بروتها تا لب نراشیده . چشمان سرمه کشیده ، با لباس سفید سخت با تمکین ووقار که غبار اضطراب وملالی در چهره نداشت .

سعدالله خان بعداز جانشینی پدر اول قطب الدین حاکم جدید راکه ازدهلی اعزام شده بود ، دررزمگاه بکشت ، دوم قایم جنگ افغان بنکش حکمدار فرخ آباد که بی جهتی بکترا عسکر کشید در حرب بمقابل سعدالله کشته شد ، سوم صفدر جنگ سپه سالار هند را که بفرخ آباد ضد احمد خان پسر قایم جنگ عسکر کشیده بود منهزم ساخت . وقتیکه عبدالله خان وفیض الله خان برادران بزرگ او ازدربار قندهار - اینها درسفر اول احمد شاه ازسرهند با او درقندهار رفته بودند - به کترا مراجعه کردند مالیات کترا بهر سه نفر برادر بزرگ منقسم واز قرار فی نفر سالانه یك ملیون وسه صد هزار روپیه

عسکر افغان را میکشیدند بجنگ پیش شدند جهانخان سپه‌سالار بهجوم خطرناکی اقدام نمودسندیا سعی کرد

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ (۲۵۶)

روپیه معین شد. سعدالله در جنگ پانی پت در رکاب احمدشاه خدمات مهمی نموده ، و خودش در ۱۱۷۵ با دنیا وداع گفت ، برادرانش عبدالله خان ، مرتضی خان، الله‌یارخان هم قبلاً از جهان گذشته بودند. بعد از سعدالله ریاست به فیض‌الله خان رسید ، و بمرور زمان دوندی خان سپه‌سالار ، ملا سردارخان جبادار وفتح خان میرسامان سرداران نامور اینخاندان هم بمردند ، ووظیفهٔ حکمداری فیض‌الله خاووزیرش حافظ رحمت‌خان گرانتر گردید درچنین وقتی شجاع الدوله باتفاق عساکر کمپنی بکترا تاختند وبعدازجنگ فیض‌الله خان منهزم به کماؤن رفت وحافظ رحمت‌خان درمیدان جنگ شهیدشد، شجاع الدوله بعدازآنکه معموریت های کترا را تخریب وخاندان بزرگی را اسیر وبرباد کرده بود باوده مراجعت وبعدازچندی بمرد .

اما حافظ الملك حافظ رحمت‌خان بعلاوهٔ سیاستمداری مرد فاضل وخوش اخلاقی بوده درپشتو وفارسی شعر میسرود ، کتابخانهٔ شخصی اومهم شمرده میشد وغالب پسرانش درسایهٔ تربیهٔ فاضلانهٔ پدر شاعر وفاضل بار آمدند ازقبیل نواب الله‌یارخان ، نواب محبت خان، نواب مستجاب‌خان و نواب غلام‌مصطفی خان . احمدشاه افغان حافظ را احترام می‌نمود چنانچه شفاعت اورا در مورد دومخالف جدی خود غازی الدین وسوراج مل قبول‌نمود وبعدازجنگ پانی پت ملك اتاوه را باوبخشید. حافظ بعمر ۶۷ در ۱۱ صفر ۱۱۸۸ دررزمگاه میران پور شهید شد . شایقین به ترجمهٔ حالش رجوع نمایند به کتاب حیات حافظ رحمت خان مؤلفهٔ سید الطاف علی طبع بدایون سال ۱۹۳۳

که مقاومت نماید ولی قلب او ازستون افغانی شکاف خورد ، ومجبوراً تامیدان بدنی نزدیك دهلی پس نشست هنوزجنگ دوام داشت که اردوی احمد شاه رسید ، ودر کم زمانی سندیا محصورشد. سندیا درواقع افسر شجیعی بود وبارشادت مدافعه می‌نمود چنانچه خودش باعسکر خود درمنطقهٔ حرب پیاده شده وتانفس اخیر شمشیر زد ولی چه سود که احمد شاه ازچهار طرف اورا مثل شعلهٔ آتش پیچیده بودنتیجهٔ جنگ کشتارعام اردوی مرته وسندیا دتاشدبنوعیکه فقط چندهزاری موفق بفرار شده توانستند فراریها نیز ۲۵ میل تعقیب گردید این فتح مهم درمنتصف سال ۱۱۷۳ «جمادی الاخر» اتفاق افتاد .

غازی الدین وجنکوراو که ساقهٔ اردوی عظیم مرته را دردهلی تشکیل میکردند بمجرد استماع تباه شدن ستون اول بدون فوت وقت دهلی‌را تخلیه وروبجنوب به اراضی جات ها فرار کردند اما ستون دوم مرته طرف چپ جمنا درموضع مکندره قرارگاه داشتند .

احمدشاه ازبدنی به «نارنول» حرکت کردو کندك

های رسالهٔ او بالغ بر پانزده هزار سوار بقو ماندانی شاه پسند خان اسحق زائی قوماندان قوای پایتخت بجنگ مفرزهٔ دویم مرته اعزام شد، جرنیل مشارالیه در تاریکی شب بدهلی کشیده و در شب دویم جمنا را عبور و در مکندره بشبخون ناگهانی آغاز نمود در فاصلهٔ چند ساعت تمام اردوی دشمن مجروح و مقتول وقوماندان آنها «هولکر» باسواری چند صد فرار کرد.

عجالتاً از مرته اثری نمانده بود ولی هنوز دولت قوت مندی در پشت سر آنها وجود داشت احمدشاه بعد از شکست دشمن وضبط ذخایر حربی وتجهیزات اردوی آنها داخل دهلی شد، رؤساء راجپوت همینکه از مراتب آگاه شدند معجلاً بارسال عرایض وهدایا بحضور احمدشاه پرداختند وازهمه پیشتر راجا های «جیپور» و «ما روار» تقدیم عریضه وهدیه نمودند جت ها نیز خاموش بوده دم از رفاقت مرته های مغلوب نمیزدند اما احمدشاه میخواست جت ها را تنبیه نماید لهذا یك مفرزهٔ عسکر باراضی آنها سوق نمود عسکر اعزامی تاقلعه «آرام گده» پیشرفت واین قلعهٔ جنگی درشانزده روز باتمام ذخائر و سامان

آن اشغال شد ، درینوقت هم غازی الدین و هم «سورج مل» از حرکات گذشته نادم شدند وحافظ رحمت خان رابشفاعت انگیختند احمدشاه نیز از ایشان منصرف شد وخود بااردو جمنارا از ساحل راست بچپ عبور و بفاصلهٔ ۷۳ میل درانوپ شهر قرار گاه اتخاذ کرد احمدشاه بعداز خروج دهلی دو هزار عسکر بقوماندانی یعقوب علیخان بامیزائی و نواب محسن الملك درانجا محافظ گذاشت ، وقتیکه احمد شاه در انوپ شهر بود نواب شجاع الدوله بهادر پسر نواب صفدر جنگ ابوالمنصور خان قوماندان توپخانه های دهلی وراجای ولایت اوده و احمدخان افغان بنگش (۱) ازفرخ آباد باده هزار عسکر باردوی افغانی پوستند احمدشاه نواب اول الذکر را که از اعاظم

(۱) امیر الامرا بخشی الممالك غالب جنگ احمد خان بهادر افغان بنکش پسر غضنفر جنگ محمد خان بنکش است پدراو درابتداء بلوکمشر سواره دراردوی هند بوده و درجنگی که بطرفداری شهزاده فرخ سیر بمقابل شهزاده اعزالدین پسر معزالدین نمود لقب غضنفر جنگ ورتبهٔ هفت هزاری باجاگیر شمس اباد ، بهوچ پور ومراد آباد حاصل ودرعهد محمدشاه هندی نائب الحکومهٔ الهاباد و جزء رجال بزرگ گردید ، محمد خان راجه چترسال دشمن قدیمی خودرا نیز باهزاران نفر عسکر او مغلوب کرد وبعدها نائب الحکومهٔ مالوه مقرر وپس از

رجال هند و ستان بوده ودر سکر تال بر علیه مرته ها حاضر بجنگ شده بود بسیار نوازش کرد متعاقباً قطعات عساکر غیر منظم قندهار در تعداد ده هزار نفر بقوماندانی

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ (۲۶۰)

دوسال بدهلی احضار ودر هجوم نادر شاه خراسانی مامور حفظ حرم شاه هند گردید ، بعدازانکه نادر برگشت محمدخان بفرخ اباد رفته وهمدر انجا از دنیا گذشت، محمدخان مرد عاقل ،عسکر ومدنیت پرور بود واو چنانچه خودش را از درجهٔ خورد ضا بطی برتبهٔ امارت رسانید و لایات مربوطهٔ خودش را نیز بدرجهٔ آباد ترین ولایات هند ترقی داد ، محمد خان درعلاقهٔ بهوچ پور وساحل گنگ شهر « فرخ آباد » را بنام مافوق قدیمش « فرخ سیر » وشهر « قایم گنج » را بنام پسر خود قایم خان اساس گذاشت ، همچنان متدرجاً ازسرحد کول یاشاپور تافاصلهٔ یکصد وپنجاه میل شهرهای متعددی بنام :ـ محمداباد ، دریاگنج ، خدا گنج ، نبی گنج ، یاقوت گنج ، شمشیر گنج ، کاسگنج وغیره بعنوان پسران خود آباد کرد.

اما جانشین محمدخان، قایم جنگ قایم خان پسر بزرگش لیاقت پدر را نداشت ودرجنگ بی سببی که باسعدالله خان افغان روهیله امیر ولایت کترا نمود خودش کشته و دارائی او در حدود شش ملیون روپیه ازطرف ابوالمنصور صفدر جنگ سپه سالار وفرستادهٔ احمدشاه هندی ضبط وتمام خانوادهٔ اوبقلعهٔ الله آباد محبوساً برده شده وبقتل رسیدند .

فقط احمدخان پسر محمدخان مریض وازین هایله رهائی یافت. احمد خان خلف الصدق پدر بود وبه مجرد حصول وقت مساعدبدستیاری

حاجی عطا محمد خان و کریمداد خان وچند نفر دیگر بحضور احمدشاه رسیدند حالا مجموع اردوی احمدشاه به شصت هزار نفر میرسید .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ (٢٦١)

رستم خان افغان شمس آبادی بملك موروثی تاخته راجهٔ نولرای نائب صفدر جنگ را مقتول وولایاترا تسخیر نمود . صفدرجنگ بااردوی دهلی وجات بجنگ پیش شد رستم افغان بهزیمت رفت‌ولی احمدخان شخصا بقلب صفدر جنگ هجوم وپنجهزار رسالهٔ محافظ وکلاه‌پوش اورا درهم شکافته خودش را دربشت پیل زخمدار نمود دشمن بسختی منهزم‌واحمد خان متعاقباً لکنهو مرکز صفدر جنگ‌را فتح وبه‌الله‌آباد مفرزهٔ دیگری سوق نمود ، بلوند سنگه ومیرتهی-پت راجاهای بنارس وپرتاب گده نیز بملا زمت اور سیدند ، در جنگ های سخت ومتوالی که بعداً بین احمد خان بنگش و صفدر جنگ‌ومرته‌هارخدا دگرچه‌احمدخان نصف مملکت خودش را از دست داد ولی درعهد عالمگیر ثانی القاب امیرالامراء ، بخشی‌المالك و غالب جنگ حاصل کرد ، درحرب پانی‌پت احمد خان در معیت احمد شاه افغان خدمات نمایانی انجام داد ودرعوض نصف‌مملکت او که بدست ملهار اومرته افتاده بود مجدداً از طرف احمدشاه باو داده شد احمدخان بنگش‌در اکثر او صاف عالیه ومعالی اخلاق ضرب‌المثل‌عهدبوده از شجاعت ، سخاوت ونیك اعتقادی او قصص‌عجیبی در تاریخ ثبت است . بعد از مرگ این شخص‌پسرش مظفر جنگ جانشین پدر و القاب اورا از شاه عالم هندی باجیغه وسرپیچ‌مرصع و شمشیر حاصل نمود .

پانی پت

ازشکست اردوی اول مرته‌چهار ماه نگذشته بود که
سوقیات ثانوی وعظیم آنهااز جنوب بشمال شروع شد
قوماندان عمومی این اردو عمه‌زادهٔ بالاجی‌پیشواپاد شاه
مرته موسوم به « سیداشیو بهاؤ» ومعروف به «باؤجی
یا بادو» وار کان بزرگ لشکر عبارت از «شهزاده
بهادر بسواس » پسر بالاجی پیشوا(که بغرض جلوس
به‌تخت هندوستان اعزام شده بود) و «ملا را ولکر »
سابق الذکر ویکنفر مسلمان گاردی د کنی موسوم به
«ابراهیم خان» وچند ین نفر دیگر بود.غالب مور خین
افغانی وهندی‌این اردورا کمتر ازسدصد هزار تعداد
نکرده‌اند (۱) یکنفرازنویسندگان‌معاصر هندی‌شمارهٔ
آنرا بین «سه‌صد» و (نهصد هزار مید اند (۲) مقدار
عساکر منظم این اردورا یکنفر مورخ معاصر هندی
«صدهزار » تعیین میکند (۳) عبدالکریم توپخانهٔ این

(۱) مثلا سلطان محمدافغان ص۱۳۳ ـ ۱۴۰ ـ ابن محمدامین ص ۱۲۴ ـ ۱۲۹

(۲) رجوع شود بکتاب حیات حافظ رحمت خان تالیف بی‌ای سیدالطاف علی طبع هند سال ۱۹۳۳ مسیحی ص۹۱ ـ ۱۱۲

(۳) تاریخ مختصر هند تالیف سیدابوظفر ندوی طبع هندسال ۱۹۳۴ مسیحی ص ۱۸۴

اردورا بامبالغه بالغ بریکهزارو پنجصدتوپ باتوپچیان فرنگی ودوازده کندك پیادهٔ هزاری با تفنگ چقماقی بطرز اهل فرنگ ودوازده هزار «راوت» وچند هزار «پته باز» شمرده مجموع سپاه آنها را بیشمار و بعد از جنگ «مهابارت» عدیم المثال میداند، سلطان محمد تعداد دوازده هزار سواره ودوازده هزار پیاده ویکهزار نفر توپچی انگلیس را در اردوی مرته تائید میکند بطوریکه مرتضی حسین میگوید غالباً اردوی مرته دارای بازار بزرك سیاری بوده روغن فروشان بقالها بزاز عطار وغیره باهر نوع اشیای کارآمد موجود و کارگاهای پارچه بافی بواسطهٔ جُولاها دایر و کلال ها ظروف کارآمد سفالین میساختند هکذا اهل حرفه مشغول کسب و کار بوده هزاران گلدان سفالی با نباتات متنوعهٔ سرسبز وتوسط مزدورها از یکجا بدیگرجا نقل داده می‌شد تعداد گاو های شیرده وباربر از هزارها میگذشت هم چنین اسپ، فیل چندین هزار موجود می‌شد . اما دراینکه انگلیس ها درین حرب فتح مرته را نمیخواستند شکی نیست زیرا استیلای آنها بر تمام هندوستان نوآبادیهای تازهٔ انگلیسی را دراراضی بنگال ومدارس

تهدیدمینمود ولی چون قوای مرته نهایت زیاد و فتح آنها نسبت بافغانها بیشتر محتمل بود، انگلیس هابه مرته کومك نظامی بواسطهٔ منصبداران وتوپچیان و قطعات انگلیسی نمودند، تادرصورت فتح مرته اقلا درامتیازات موجودهٔ انگلیسی خللی واقع نگردد ، در هر حال در تاریخ این باراول بود که افغان وانگلیز در میدان رزم ولو بصورت غیرمستقیم برابر شدند. جت‌ها و راجپوتها نیز بامرته‌ها مساعدت‌ورزیدند. بالاخره این اردوی بیسروپا دراواخر سال ۱۱۷۳ داخل علاقهٔ دهلی گردید ، در عبور ازاراضی جات ، غازی‌الدین وسورج‌مل حکمدار جات باستقبال سداشیو بهاو رسیده و بااو متفقاً بدهلی کشیدند ، اما این بار غازی‌الدین ، و سورج مل جرأت مقابله بااحمدشاه نداشته ازفتح افغان و کشیدن انتقام آنها سخت اندیشه مند بودند ، و عین این تشویش‌را ازفتح مرته درصورت مدد نکردن با آنها داشتند ، و لهذا هردو بااحتیاط رفتار کرده ، موقع برای تصمیم قطعی واخذنقشهٔ خویش می‌پالیدند .

درهرحال چون آب خیزی دریای جمنا بواسطهٔ

برسات ، فعلا مانع تلاقی اردوی افغان و مرته بود
سداشیوبها و ، خارج شهر دهلی را قرار گاه اتخاذ
کرد و مفرزهٔ ابراهیم گاردی وجنگور او وهولکر
در ۹ ذی‌الحجه بجنگ حصار پایتخت مشغول گردید
منصبداران افغانی یعقوبعلیخان بمدافعه برخاست، ولی
کثرت دشمن بعدازدوروز هجوم وآتش توپخانه او را
به تسلیم مجبور کرد ، یعقوب علی مطابق قولی که
ازمرته گرفته بود ، بلامانع ذریعهٔ کشتی جمنارا عبور
و بقرار گاه احمد شاه مواصلت نمود ، سورج مل و
غازی الدین احتیاطاً درین جنگ شمولیت نورزیدند
وبعدازآنکه سداشیوبهاودر ۱۹ ذیحجه داخل دهلی
شده بتاراج و غارت مشغول گردید ، چنانکه سقف
نقرئین « دیوان خاص » را برداشت ، وزرینه آلات
موقوفهٔ مراقد شیخ نظام اولیا ، وقدمگاه ، ومحمد شاه
هندی‌را بگداخت. سورج‌مل وغازی‌الدین ترتیبی فراهم
نمودند ، که باجازهٔ سداشیوبهاو بنام تهیهٔ تجهیزات
ونفر باراضی جات مراجعت کردند ، امادیگر بار دوی
مرته عودت ننمودند ، معهذا سورج مل عاقبت الامر

ازدست نجیب الدوله افغان در رزمگاه کشته شده وجای خود را به پسرش جواهر سنگه گذاشت .

سداشیوبهاو دراخیر ماه دویم (صفر) سال جدید ۱۱۷٤ـ ازدهلی خارج وشهررابه «ناروشنکربرهمن» بسپرد، سداشیوبهاو ، مناسب دید که قبل از مقابل شدن بااحمد شاه قلعهٔ نظامی «گنجپوره» را در ٦۰ میلی دهلی سقوط بدهد . ولهذا باستقامت «قطب‌دره» مارش نمود ، این قلعهٔ نظامی مرکز یك قطعه عسکر افغان درزیر قوماندانی همان منصبدار شجاع عبدالصمد خان ممن زائی بود ، عبدالصمد بعد از اسیر شدن در جنگ سرهند و غلبهٔ اولین احمد شاه برمرته ، ازچنگ دشمن خلاص وامروز قوماندان قلعهٔ گنجپوره بوده ، و در طرف راست جمنا مرکزیت نظامی افغان را محافظه مینمود . اردوی سداشیوبهاو مثل سیلی سیاه ریختند ، و در ۷ ربیع‌الاول بامدافعهٔ متهورانهٔ عبدالصمد ومعاون او قطب الدینخان افغان روهیله مقابل شدند ، توپخانهٔ مرته بروج قلعه‌را سخت کوبیده وپیاده های او داخل شد ، طبیعی است

عبدالصمد باقطعهٔ معیت خود درمیان هزار هانفر دشمن افتاده وتانفر اخیر باجنگ دستو گریبان کشته شدند . درعوض فیض طلب پسر عبد الصمد جای پدر را درنزد احمد شاه اشغال نمود .

اما احمد شاه که از حرکت اردوی مرته بجهت گنجپوره خبر گرفت ، معجلاامرحرکتعمومی صادر نمود ووقتیکه در کنار جمنا رسید ، از کشته شدن عبدالصمد وسقوط گنجپوره خبر یافت باآنکه ایام برشکال باقی ودریا گذر نمیداد ، بیك تصمیم عسکرانه باتمام کندکهای سواره به‌آب‌زد، ودریارا در موضع «باغپت» نزدیکیای دهلی در ۱۸ ربیع‌الاول عبور نمود ، متعاقباً یکهزاروچهارصد فیل به نقل توپخانه ها و ذخائر حربی و قطعات پیاده مشغول گردید مرته‌ها باآنکه ازآب خیزی جمنا خاطر جمع بودند دسته های قراول‌درسواحل راست‌در یاداشتند ، دروقت عبوراحمدشاه‌ازجمنا ازطرف آنها آتش آغازواحمدخان خیبری منصبدار دو هزار پیادهٔ خیبر با عدهٔ دیگر کشته وعدهٔ هم درآب غرق گردید ، احمدشاه بدون معطلی بجهة گنجپوره کشید .

مرته‌ها ازورود احمدشاه خبر گرفته بجانب پانی‌پت پس نشستندزیرا وسعت آنجا مناسب باحرکات عسکری بوده بعلاوه مرته ها میخواستند قبل‌از مقابله باافغان درچشمهٔ مقدسی که آنطرف پانی‌پت درراه‌سرهند موجود بود غسل مذهبی بجا آورده‌باشند ، درهرحال احمدشاه به‌تعقیب آنها حرکت کرد ، وتا وقتی که در پانی پت میرسید ، دشمن سنگرها کنده وطرح استحکام ریخته بود ، استحکامات مرته در جهة شمال میدان پانی پت افتاده وبیست وپنج هزار عسکر پیش قراول آنها در فاصلهٔ چندمیل سرای «سنبالك» را موضع گرفته بود. احمد شاه‌بعداز کشف‌ترتیبات‌دشمن ؛ قوماندان عسکری قندهار «شاه پسندخان» را که بقول عبد الکریم جوان قشنگ وقوی بود بخنده گفت :

«هان ای شاه پسند ! جنگ امروزهٔ قراولی قسمت تست ، ببینم تا چه خواهی نمود؟» شاه پسند بایك قطعه رسالهٔ‌پنجهزاری بسرای سنبالك مارش نمود، قراولان مرته بمقابله برخاستند وشاه پسندخان بجنگ هجوم مشغول گردید ، هنوز روز تمام نشده بود که مرته ها

مغلوب و مقتول وشاه پسند درعودت سواران خودرا درحالی ازنظر احمدشاه عبور داد که هر یك کلاهی از دشمن در دست داشت .

احمدشاه به پیش راند واردوی خود را در موضع مناسبی که بسهولت دست دشمن به آنجا نمیرسید ،فرود آورد ، این روزیکه احمد شاه بمقابل هرته در میدان پانی پت درفاصلهٔ شش میل شکل وضع الجیشی گرفت ۲۱ ربیع الاول ۱۱۷٤ بود ، ازین بعد تا زمان یکسره شدن کار جنگ تقریباً سه ماه دواردوی متخاصم مقابل هم افتاده بودند .

درطی این مدت است که قابلیت نظامی احمدشاه ظاهر میشود ، احمد شاه با شصت هزار عسکر سواره و پیاده وتوپخانه ویکهزار وچهارصد فیل میخو است در مملکت دوردستی بیك اردوی سه صد وچهل هزار نفری وتوپخانهٔ منظم وبزرگ وچندین هزار فیل غلبه جوید ، احمد شاه درین جنگ عظیم سوای آنچه داشت ، انتظار کومکی ازهیچ طرف نمی کشید ، وخودرادر مملکت بیگانه مییافت امادشمن در مملکت خود می جنگید ، وازپانی پت تا ممالك

جنوبی هندوستان خطوط مواصلهٔ او امتداد یافته بود.

درهر حال احمدشاه مصمم شد خطوط ارتباطیهٔ اردوی بزرگ دشمن را درداخل یکدائرهٔ عظیمی بقطر سی میل ازهر طرف قطع نماید ، برای اینکار دسته های کشاف وجاسوسی خودش را بکار انداخت ، بطوریکه می بینیم سلسلهٔ خبررسانی احمدشاه قابل تعریف است زیرا او تمام حرکات دشمن را درداخل منطقه ، وراههای ارتباط وقوا وذخائر امدادیهٔ او را درخارج منطقهٔ حرب کشف کرده وبلا فاصله توسط دسته های سواره که متصلاً بطورپراگنده در گردش بودند تباه نموده است احمدشاه توانست تمام راههائی را که مورد ارزاق وعلوفهٔ اردوی مرته بود ، بواسطهٔ قطعات رساله نظارت نماید حتی مهمترین این طرق ارتباطیه را که همان راه پشت سر اردوی مرتبه بوده وازجانب شمال بذریعه «آلاجیت» نام یکی از روساء هنود سرهند ومخالف جدی افغانها ، علوفه وارزاق میرسید هم قطع نمود ، هکذا خزاین نقدی دهلی را که مرته ها به پانی پت نقل کردن خواستند ، از طرف قطعات سواره احمد شاه درعرض راه کشف وضبط

گردیده ومحافظین آن تماماً کشته شدند .

مرته ها یکنفر قوماندان « گوبند پندت » نامی را باده‌هزار عسکر اعزام نمودند که‌جمنارا عبور و بولایات اوده وروهلکند «موطن شجاع الدوله ونجیب الدوله وسائر سردا ران افغانی روهیله » تاخته معنو یات سرداران مذکوررا که در اردوی احمد شاه خدمت میکردندمتزلزل‌سازند، هنوزقوماندان‌مذکور درموضع « جلال آباد » هجده میلی دهلی نفس راست نکرده بود که پنجهزارسواره‌احمدشاه بقوماندانی عطا گی‌خان قندهاری در تاریکی شب بالای آنها ریخته و یکنفر را زنده‌نگذاشتند فردای آن تمام سامان باسر « گوبند پندت» درپانی پت بحضور احمدشاه رسید.

اینست که ترتیبات نظامی‌احمدشاه اردوی بزرگ مرته را بهراس افگنند.

مرته ها بعد از جنگ پیش قراول سنبالك یکبار دیگر بجنگ «داره» در ۲۸ ربیع‌الاول اقدام کردند ولی‌دربن پیش قدمی‌ازطرف‌سوارهٔ جهانخان سپه سالار که‌تستراختیار کرده‌بود ازیك‌پهلو شدیدمالیده شدند.

شدند ، وبعداز کشته‌دادن بسیار تا سنگرهای خود دویدند ، فتح خان برادر ابراهیم خان کاردی نیز درشبیخونی که بجناح چپ افغانی آورد ، بسختی مغلوب گردیده تمام اسلحهٔ خودرا ازدست داد ، ازین پس مرته هابه پیشدستی مائل دیده نشدند ، بالعکس حمله های ناگهانی قطعات افغانی درقسمت‌های مختلفهٔ اردوی آنها اسباب خسارهٔ زیاد میگردید ، عبدالکریم نمونهٔ یکی ازین حملات‌را نشان میدهد که روزی یکدستهٔ افغانی داخل استحکامات دشمن گردیده ، وبعد از حرب و ضرب خونینی باردوی خویش مراجعه مینمودند ، درینحال اکثراً زخم برداشته ازسر وروی شان خون میبارید ولی همه‌باخنده وغریو سرودهای افغانی خوانده رقص می کردند ، شجاع الدوله نواب‌هندی از دیدن این منظر پرهول بکلی متحیر گردید .

درهرحال طول‌زمان اردوی طرفین راخسته ساخته ، وبرای یکرویه کردن کار حاضر گردانید ، مخصوصاً مرته ها که بسبب قطع شدن خطوط مواصله دوچار قحط وغلا بودند ، ازین سبب در چهار شنبه «ششم»

جمادی الاخر ۱۱۷٤ قمری = ۱٦ جولائی ۱۷٦۱ مسیحی مجموع قوای افغانی و مرته بجنگ میدان پیش شدند ، ودرصبح روز ، این جنگی که یکی ازمشهور ترین حربهای هند است آغاز یافت میمنهٔ مرته زیر قوماندهٔ « بهادر وسواس راو ــ پسر پادشاه مرته » حرکت میکرد ، و «سداشیوبهاو» افسر قلب شمرده میشد ، خطوط اول صف متهاجم مرته درعقب دوهزار وچهار صدفیل‌سوار وچهل‌هزار ر سالهٔ مسلمان گاردی زیر قیادت ابراهیم خان مثل سیل سرازیرشد ، توپخانهٔ منظم آنهانیزبه آتش گل ناشدنی شروع کرد ، میمنهٔ مرته در کمال رشادت وتندی پیش میآمد ، اما احمد شاه خودش یك نقطهٔ حاکمه را درمیدان ، موضع گرفته تمام حرکات جنگ‌راملاحظه ومناطق ضعیفهٔ اردوی افغانی را ازعقب تقویه مینمود شاه‌ولی‌وزیر اعظم احمد شاه بادو ازده هزار ر سالهٔ زره‌پوش شاهی(موسوم بغلامان‌صف‌شکن)ملتزم رکاب بودند ، جناحین افغانی درزیرفرمان جهان خان سپه سالار وشاه پسندخان امیر لشکر حرکت میکرد ،

وخطوط پیشینه را دسته جات افغانهای روهیله در زیر قیادت نجیب الدوله وسائر سرداران افغانی و دستهٔ مربوط به نواب شجاع الدوله بها در تشکیل کرده بود ، توپخانهٔ ثقیل احمد شاه نیز نقطهٔ امید ار دوی افغانی بمقابل قوای جسیم دشمن شمرده میشد .

مرته ها بسرعت پیش آمدند ، ودسته های مهاجم افغانهای روهیله بتوقف وتلفات دادن زیاد مجبورشدند ، نجیب الدوله وسردارعنایت خان باده هزار عسکر خود دربین قطعات مرته محصور ، وعطا گی خان قندهاری بافرقهٔ پنجهزار نفری خود تباه شددرهمین آن نواب شجاع الدوله باده هزار عسکر خویش هجوم سختی نمود ؛ گرچه هنوز جناح راست افغانی پابرجا بود ، ولی دست چپ احمدشاه بمقابل کثرت وپیشرفت لا ینقطع مرته ضعیف و نزدیك بسقوط دیده میشد ، میمنهٔ مرته امید کامل بفتح خود داشت ، و زمانی اندك برای غلبهٔ آنها باقی بود ، احمدشاه که تمام این حرکات را معاینه میکرد ازین پیشرفت خطرناك دشمن ، متزلزل نگردید و برای جلوگیری آن برساله های زره پوش شاهی

که آخرین قوای تازه نفس وتقویهٔ کل اردوی افغانی شمرده میشد ، امر هجوم به میمنهٔ مرته داد فقط این آخرین دقایقی بود که میرفت سر نوشت مرگ یاحیات طرفین معین شود ، ولی رساله های شاهی احمدشاه چنانچه انتظار میرفت ، جلو پیشرفت میمنهٔ مرته را گرفته ، و بالاخره موفق شدند که مرکز آنهارا زیر آتش شدید قرار دهند به این ترتیب که نخست یك کندك رسالهٔ هزار نفری ازطرف احمد شاه امر تاخت وهجوم بمرکز ثقل میمنهٔ دشمن گرفته جلوریزشدند همینکه ازنظردور گردیدند کندك دوم این امررا بازیافت ، همچنین تادوازده کندك پشت یکدیگر سوق شدند ، همینکه کندك اول آتش خود را اجرا کرده و هنوز مجدداً تفنگ هایشان را پر نکرده بودند که کندك دوم رسیده آتش کرد همچنین تاهردوازده کندك پیهم رسیده ویك منطقه را زیر آتش قرار دادند و بالاخره قوماندان میمنهٔ مرته شهزاده «بسواس را و» باین آتش های شدید و متوالی کشته ومنصبداران معیت او تباه شدند . لهذا تمام

صفوف و خطوط دست راست دشمن متزلزل گردید.

تزلزل جناح راست و کشته شدن شهزادهٔ مرته در چند دقیقه اردوی نیمه غالب دشمن را به عقب نشستن مجبور نمود، توپخانهٔ افغانی هم که قبلا قطار فیل‌های جنگی و مراکز مهمهٔ مرته را زیر آتش گرفته بود اینك برجعت وفرار دادن فیلهای مجروح در تولید آشوب خطوط عقب‌محاذ مرته، کومك خوبی به‌دسته جات متهاجم افغانی نمود، درینوقت اردوی افغان بهجوم عمومی داخل صفوف‌دشمن‌شده، و جنگ از آلات ناریه منحصر به آلات جارحه و دست و گریبان گردید؛ ساعاتی چند در فضای ساکت و خشمناك پانی پت، در زیر شعاع آفتاب درخشنده بدون برق شمشیر و خنجر و سیلاب خون چیزی دیده‌نمی شد، فاتح ومفتوح، غالب و مغلوب بدون تکلم وتبسم باسکوت‌سهمناکی درین‌میدان برای حیات‌وممات، نی برای‌فتح وظفرمی‌جنگید، جایزهٔ این فتح صعب‌الحصول هم‌تاج وتخت مشعشع‌هندوستان بود

بالاخره این روزتاریخی باشکست تلافی ناپذیر مرته

بپایان رسید و میدان پانی پت بقول مورخین هندو انگلیس از دوصد هزار کشتهٔ دشمن پوشیده شد(۱) بقایای مرته نیز تا چهل میل از طرف رساله های افغانی تعقیب و تباه گردید. و بدون از دو سه نفر منصبدار مشهور مرته چون « هولکر » « وشمیر راو » « ماجی سندیا » دیگری زنده نجست، مرتضی حسین میگوید تا سالیان درازی مرته ها دیگر نتوانستند در تمام دکن چنین لشکری ترتیب دهند فقط چندین سال بعد بازحمت بسیار امرای مرته موفق به تشکیل یک اردوی نزدیک به پنجاه هزار شده توانستند و بس والحاصل جنگ پانی پت بفتح تاریخی افغان خاتمه یافت واحمدشاه بحیث قهرمان جنگ در صفحهٔ تاریخ ظاهر شد.

غنائم جنگ پانی پت زیاد بود، و بعلاوهٔ خزاین نقدی « پنجاه هزار » اسپ و « دوصد هزار » گاو « و پنجصد » فیل و چندین هزار اشتر بدست احمدشاه افتاد، در پنجنگ بحساب متوسط هر عسکر افغان بمقابل پنج سپاهی دشمن جنگیده، وهر نفر افغان سه نفر مقابل را کشته، و هر سه نفر

---

(۱) ابوظفر ندوی ص ۱۸٤ و تاریخ هند تالیف مارسدن طبع لندن سال ۱۹۱۰ ص ۱۳٦

افغان یکنفر از دشمن اسیر گرفته است ، در صورتیکه تلفات خود افغانها آنقدر کم بوده که هیچ مورخی به ثبت آن اعتنا نکرده است وشایدبه‌ده هزار نفر نمیرسید .

اسراء عبارت از ۲۲ هزار نفر بود که از انجمله تنها ابراهیم کاردی بسبب آنکه مسلمان و دشمن اسلام بود اعدام ، وبقیه بخشیده شدند . احمد شاه بعد ازختم جنگ بدهلی مراجعت کرد ، وچون نقشهٔ سیاسی او متقاضی تقویهٔ حکومت ضعیف وموجودهٔ هند بود ، نه‌تصرف وتملك آن ، پس سلطنت هندوستان‌را را یکبان بشهزاده «عالی گوهر» ملقب به «ابوالمظفر جلال الدین عالی گهرشاه عالم پادشاه غازی» پسر عالمگیر ثانی - که‌خودش دربنگاله‌بود - «غیاباً» بخشید ، و مرزا «جوان بخت» پسرش را نائب السلطنه مقرر نمود ، و فی‌الحقیقت احمد شاه امور سیاسی واداری هندوستان رابه نواب شجاع‌الدوله بهادربارتبه‌وزارت‌هند ولقب «فرزندخان - و - رستم هند» بسپرد ، امور نظامی را نیز کما کان به نواب نجیب الدوله بهادر افغان سپه سالار هندوستان بگذاشت .

عجالةً احمد شاه از کار بزرگی فارغ شده بود ' یعنی همان کاریکه دایر بآن سخن‌های بسیاری گفته شده ' زیرا احمدشاه باتحمل زحمت‌ونثار خون جوانان افغان ' وبادرنظر گرفتن‌نتیجهٔ خوفناك شکست احتمالی بادشمن خطر ناك دولت هندوستان مقابل ' و بالاخره تاج درخشندهٔ هند را از کف مرته‌ربوده ' ورایگان بریك سربی استحقاق گذاشته بود ' چون نتیجهٔ مفید اینجنگ‌عایددولت هندشد نه‌افغانستان ' لهذا اینجنگ عظیم یکی ازبیفایده ترین کار های احمد شاه شمرده شده است ' از دیگر طرف چون احمد شاه نمیتوانست در آنوقت خطرات آیندهٔ اروپائی‌هارادرهندپیش‌بینی کند لهذااز عدم اتخاذ تدابیر اساسی‌معذور شمرده میشود (۱)

---

(۱) ۲۳۱ سال پیشتر ازتولد احمدشاه افغان درسال ۹۰٤ هجری=۱٤۹۸ مسیحی واسکودیگاما نام یکنفر سیاح پرتگالی از طریقهٔ دماغه امیدراه هندو ستان راکشف وبرای اولین‌بارقدم ملت او درهند گذاشته شد دوائراقتصادی پرتگال هم متعاقباً درهند قایم گردید ،درقرن ۱۱-۱۲هجری (عصرزنده‌گی احمدشاه) دنمارکی‌ها، فرانسویها وانگلیس‌ها، هم ازپرتگال‌تقلید، وفرانسویها

در هر حال احمد شاه دیگر فرصت توقف در هند نداشت ، و لهذا روبشمال حرکت نمود ، اینبار درپنجاب از هول احمد شاه ابداً احساس نشد که سیکها آنهم

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ (۲۸۰)

بیشتر ازهمقطارانش درهند ترقی کردند ، اما انگلیسیها : ـ در عهد ملکه الیزابت تنها تاجر وتجارت پیشه بوده و در بنادر هند تجارتخانهائی باسم شرکت انگلیسی‌هند شرقی کشودند ، جهانگیر (۱۰۱٤ـ۱۰۳۷) حسب خواهشنامهٔ جارج‌اول تاریخی ۱۰۲۱ هجری اجازهٔ تاسیس تجارتخانه برای کمپنی درسورت احمد آباد عطا کرد ، اورنگزیب (۱۰٦۸ـ۱۱۱۸) باشغال سورت واحمد آباد و محاصره بمبئی کمپنی‌رابقبول شرط عدم مداخله درامورداخلی وادار نمود ، دوسال قبل‌ازتولداحمدشاه افغان کمپنی توانست ازمحمدشاه (۱۱۳۱ـ ۱۱٦۱) اجازه نامهٔ حق تجارت درتمام هند حاصل کند از همین تاریخ کمپنی مناطق تحت نفوذ خودش را بسه حصه : کلکته ، مدراس وبمبئی تقسیم ودرهریك حاکمی باهیئت مشوره منتخبه مقرر نمود ، لارد کلایو حاکم کلکته نیز امتیازات تجارتی و گمرکی حتی‌الوسع ازنوابها وراجه های هند حاصل‌نمود ، ازین‌بعد بتدریج حق مداخلهٔ کمپنی درامور داخلی هند تقویه می گردید ، پنج سال بعدازجنگ احمدشاه درپانی پت (۱۱۷۹ ه) نواب‌بنگال‌حق ریاست خودش را دربدل یکمقدار معاش سالانه به کمپنی واگذاشت. شاه عالم‌هندی‌نیز واگذاری بنگاله بهار واوریسه را برای کمپنی دربدل معاش سالانه سه و نیم ملیون روپیه تصدیق کرد ، وقتیکه احمدشاه درقندها به‌بستر بیماری می‌غلطید (۱۱۸٦ ه) شجاع الدوله

عاصی درین علاقه وجود دارند ، زیرا همه مخالفین آبادی را گذاشته و به گوشه ها پنهان شده بودند ، احمد شاه فیصلهٔ امر آنها را به آینده گذاشته ، وچون به لاهور رسید حکومت پنجاب را به «زین» خان مهمند که مرد لایق ومنصبدار جنگ دیدهٔ بود داد ، وخود بلا فاصله براه پشاور و کابل به قندهار عزیمت نمود ، احمد شاه بعد از رسیدن قندهار درفکر ساختن شهر جدیدی برای

بقیه حاشیهٔ صفحهٔ (۲۸۱)

نواب اوده که ازطرف احمدشاه افغان بصدارت هند مقرر بود از وارن هیستینگس جانشین لورد کلایو ولایات افغانی کترا رابه یازده ونیم ملیون روپیه خریداری وبواسطه سوقیات عسکری آنجا هارا بعداز قتل وتخریب اشغال نمود ، درسال ۱۷۸۹ مسیحی معاهدهٔ ورسای بین انگلیز وفرانسه مداخلهٔ فرانسه را درهند منع نمود ، ازین پس انگلیس صاحب قسمت بزرگ ومعمور هندوستان ازقبیل بنگال ، بهار ، بنارس ، مدراس وبمبئی گردید ، در سال ۱۲۱٤ هجری کمپنی میسور را بعدازمرگ تیپو ، صاحب و حصص دیگررا در ۱۲۳۳ الحاق نمود ، و از ۱۲۵٤ تا ۱۲٦۱ بتدریج صفحات ما ورای ستلج نیز ضمیمهٔ متصرفات کمپنی گردید و بالاخره بعدازشورش ۷۳-۱۲۷٤ هند کمپنی ازطرف پارلمان انگلستان لغو ومطابق فرمان ملکه ویکتوریا سلطنت هندوستان بتاج وتخت انگلستان منتقل گردید وملکه لقب امپر اطریس هند اختیارکرد .

پایتخت افتاد ، ولهذا شهر حالیه قندهار را در اواخر سال یکهزار ویکصد وهفتاد وچهار هجری قمری اساس گذاشت ، وهمدرین سال شهزاده تیمور را به نائب الحکومکی ولایت هرات مقرر واعزام نمود .

فصل سی و چهارم

سفر نهم سال ۱۱۷۵ - تا - ۱۱۷۷

تنبیه سیکها درپنجاب و هند «جنگ برگ سبز»

سوقیات بکشمیر وتأمین آن

سیکها مردم لجوجی بوده ، واز مغلوبیت مرته ها عبرت حاصل نه‌نمودند ، لهذا همینکه اردوی احمد شاه ازسر آنها گذشت ، دوباره اجتماع ، وبه‌عصیان آغاز نمودند ، اینبار عوض آدینه «جیسا سنگ» نام سیک اصیلی‌را بریاست برداشتند ، این‌شخص‌ازطرف «الاجیت» یکی از رؤساء سرهند که با افغانها مخالفت شدیدی داشت ، تقویه میشد ، موخرالذکر همان شخصی است که‌اردوی مرته‌را درمیدان پانی‌پت بفرستادن علوفه وارزاق کومك قیمتداری‌مینمود ، رؤساء سیك تصمیم نموده بودند ، دولت سیکی‌را درپنجاب تأسیس واعلان نمایند ، «امرنات» نویسندهٔ «ظفرنامهٔ رنجیت» برای تملق از محدوح خودش سعی میکند «چهرت سنگ»

نام جد رنجیت را بلا استحقاق در صف رؤساء این اغتشاش پهلوان تاریخ معرفی کنند (۱) .

درهر حال سیکها بعلاوهٔ «امرتسر» مرکز دائمی شورش ، درو رای ستلج و میدانهای سرهند نیز تمرکز اختیار کرده بودند ، وتبلیغ اینها در هم مذهبان کشمیر شان مؤثر واقع شد ، دروقتیکه توده های مسلح سیک لاهوررا ازعساکر محافظ افغانی تحویل گرفته و شخص نائب الحکومه زین خان را در قصبه « کوت » محاصره کرده بودند ، سیکهای کشمیر عناصر مخالف را شریك خیالات خود ساخته و بحکومت محلی تجاوز نمودند در ینوقت سال «۱۱۷۵» گویا تمام مراکز مهمه پنجاب و کشمیر بدست اغتشاشیون افتاد .

احمد شاه از قبل تنبیه سیکها را در نظر داشت ، وبگرفتن خبرهای اغتشاش امر حرکت سفری صادر نمود ، وقتیکه احمدشاه به لاهور رسید ، نصف اول سال ۱۱۷۵ در شرف تمام شدن بود ، در ینوقت مرکز اجتماع سیکهای پنجاب در امرتسر ، وقوای مسلح آنها در قصبات

---

(۱) ظفر نامه ص ۳

«چنداله» و «کوب» مشغول جنگ حصار با منصبداران افغانی بودند، احمدشاه خواست تا گهانی هجوم سختی بقرار گاه سیك ها برد لهذا برای آنکه حین هجوم او به عساکر هندی افغانی اشتباهاً ضرری ازعساکر معیت احمدشاه نرسد «زیرا آنها لباس هندی داشته و از سیکها بسختی متمایز میشدند» بواسطهٔ قاصد مخصوصی بمنصبداران افغانی امرداد اتباع و عساکر هندی آنها هریك برگ سبزی به کلاه و دستار خود نصب نمایند تار سالهای مهاجم احمدشاه آنها را ازفرق عاصیه تمیز کنند، والحاصل احمدشاه بهمین ترتیب بغتةً هجوم صعبی بسیکها برد و بآنها تلفات سختی وارد نمود، بقیة السیف سیك سعی نمودند تا خودرا بسرهند عقب بکشند، اما احمد شاه مصمم بود کار آنهارا یکسره نماید، لهذابعبور ستلج بسر هند پیش شد، ودر ٤٨ ساعت فاصله ١٣٥ میل راه را یلغار نمود سیکها بحیث مجموعي برای زدن قمار آخری حاضر شدند، احمد شاه فرصت نداده ودر یازدهم رجب به حمله پر داخت، وجمعیت هفتاد هزار سواره و پیادهٔ سیك، بیست و پنجهزار نفر کشته داده، وباقی فرارشد. ازین

بعد سیکها تا احمد شاه زنده بود ، طاقت و جرأت بغاوت نیافته واین جنگ صعب را «راگلو گارا» یعنی «کشتار بیشمار» میخواندند .

احمد شاه نجیب الدوله سپه سالار هندوستان را از دهلی بسرهند احضار نمود ، و برای حفظ امنیت این علاقه باو هدایت واختیار تامی داد ، ونیز حکومت پتیاله وسرهند را بیکنفر سیك وفادار داده وخواست باین سیاست به‌تفرقهٔ قوای عصاة وجلب قلوب سائر فرق سیك موفق گردیده ، امنیت پنجاب را محفوظ نماید ، این سیك خوش بخت و منتخب همان «امیر سنگ» نامی بود که سالها درمعیت شاه ولیخان وزیر خدمت کرده ، وتربیهٔ افغانی حاصل نموده‌بود ، مشارالیه تازنده بوداز وفاداری وصداقت دریغ نورزیده ، حتی درمکاتیب نام خود را : «امیر سنگ با میزائی» نسبت به عشیرهٔ شاه ولیخان امضا مینمود .

بهرحال احمدشاه ازسرهند به‌لاهور مراجعت‌نموده ، به تنظیم اساسی امور پنجاب متوجه گردید و مفرزه عسکریکه بقوماندانی نورالدین خان قبلاً بغرض تأمین

کشمیر اعزام گردیده بود درسال ۱۱۷۵ کشمیر را مجدداً ازبغات تحویل گرفته ، واینك نورالدین در آنجا حکومت می نمود .

احمد شاه بقیه ایام سال ۱۱۷۶ را نیزدر پنجاب بانتظام امور اینولایت بزرگ وتنبیه سیکها مشغول بود ، و بعداز آنکه ازجریان امور مطمئن گردید، نائب الحکومگی پنجاب را به زین خان سابق الذکر داده ، وخود در سال ۱۱۷۷ بجانب قندهار حرکت نمود ، احمدشاه دیگر پنجاب را ندید واین سفر آخرین او درولایات شرق محسوب شد .

• بعض مورخین بعد ازجنگ مرته از سال ۱۱۷۵ تا ۱۱۸۲ دو بار سفر احمد شاه رادر پنجاب تعیین کرده اند ، ولی درتحدید این سفر بیك باراز ۱۱۷۵ تا ۱۱۷۷ ـ البته قول غلام حسین مرجح شمرده میشود (۱) زیرا مورخ مذکور معاصر احمدشاه بوده وقبل از جنگ پانی پت در دهلی وجود داشت .

---

(۱) تاریخ (سیرالمتأخرین) تالیف غلام حسین طبع نولکشور هند ص ۹۲۰ جلد سوم

درهرحال احمدشاه درمراجعت بقندهار خط حرکت را از راه ملتان به دیرهٔ اسمعیل قرار داد، واز آنجا به‌درهٔ گومل کشیده، بغزنی داخل شد، احمدشاه دربن مسافرت بسبب شدت حرارت بیمار شد، و بر خسارهٔ خود دانه ها کشید، عساکر اوهم در راه از کثرت گرمی تلفات دادند، علی ای حال احمد شاه بقندهار رسید وتا سال ۱۱۸۳ در پایتخت موجود ومصروف امور حکومت بود.

فصل ۲۰ سوقیات سال ۱۱۸۱

تامین ولایات شمال ـ تعین حدود افغانستان و بخارا

از چندی باینطرف بعضی قسمت های ولایات باختر و تخارستان «مزار و قطغن» بنام عبدالعزیز پادشاه بخارا به بغاوت تحریک میشد، و مشارالیه آخرین فرد خاندان سلطنتی بخارا «خانوادهٔ جنیدیه» و مغلوب یک دسته اشخاص غرض آلودی شده بود، این اشخاص منسوب بدستهٔ مغولهای «مانغیت» ازقبیلهٔ مغولهای نوغی بودند، که از دشت قبچاق بدربار پادشاهان جنیدی بخارا پناه آورده وزارت یافتند، و عاقبت اینها همان بازی را با جنیدیها باختند که آنها با «شیبانی ها» باخته بودند، در هرحال عبدالعزیز عجالتاً بدون اسم، رسمی ازپادشاهی بخارا نداشت و این دسایس در شمال افغانستان ازطرف همان «مانغیت ها» ولی بنام عبدالعزیز چیده میشد.

احمدشاه برای وارسی امور ولایات شمالی درسال ۱۱۸۱ شاه ولی خان وزیر را با شش هزار سواره اعزام

نمود، زیرا شاه ولیخان سابقهٔ درامور این صفحات داشت وزیر مذکور بعداز رسیدن دربلخ و معاینهٔ امور، از تهیهٔ جنگی بخارائیان خبر گرفته ، حدود افغانی را باستقامت بخارا عبور نمود، چون مسئله به جد کشید، بخارائی ها باآنکه در «قرشی» ترتیب سفر بری اتخاذ کرده بودند، ازدر مصالحت داخل مفاهمه شدند، چون دولت افغانستان بدون تأمین حدود افغانی نظری بماورای جیحون نداشت لهذا وزیر افغانی باقرار دادی که حدفاصل مملکتین رود جیحون راتعین مینمود ، موافقت نمود، وخود از بلخ به بدخشان بگذشت بعداز انتظام قطغن و بدخشان دراوائل سال ۱۱۸۲ براه کابل وارد قندهار گردید. شاه ولیخان درین عودت خرقه مطهرهٔ منسوب بحضرت خاتم الانبیأ علیه الصلواة والسلام ازشهر فیض آباد ـ بدخشان در قندهار منتقل ساخت که تا امروز موجود وسبب برکات معنویهٔ این شهر بشمار میرود(۱) رجوع شود به عکس «۱۳»

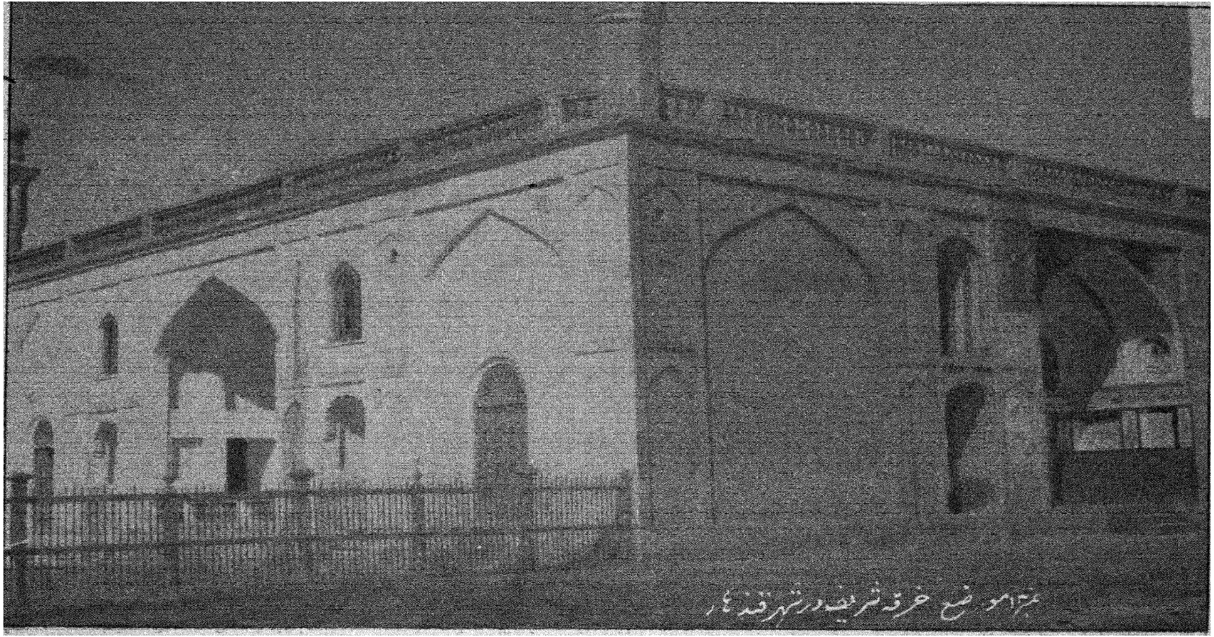
---

(۱) تفصیل چگونگی و انتساب این خرقهٔ شریفه بحضرت رسول علیه السلام محتاج تحقیقات جداگانه است .

فصل ۳۶ سفر دهم سال ۱۱۸۳

تامین ولایت خراسان

از چندی باینطرف شهرخ نائب الحکومهٔ احمد شاه درولایت خراسان تحت سیطرهٔ پسر بزرگ و نوجوان خود مرزا نصرالله قرار گرفته بود نصرالله از کوری پدر سوء استفاده ، ویکبار بغرض استمداد بدربار کریم خان زنددر ۱۱۸۱ سفر کرد. وباز درسال ۱۱۸۲ درصدد تهیهٔ قوای عسکری از اکراد وغیره برآمده میخواست شخصاً حکمران خود مختاری گردد ، علیمردان حاکم تون وطبس نیز اینچنین نقشهٔ درنظر داشت ، احمد شاه برای جلو گیری ازین خود سریها در سال ۱۱۸۳ بااردوی پایتخت قندهار بحرکت افتاد وازشهر هرات براه جام ولنگر به مشهد مرکز ولایت پیش شد ، نصرالله درقوچان به تشکیل عسکرازمردم کرد وغیره مصروف ومیخواست برای تکمیل مطلب شخصاً به کردستان سفر کند ، وقتیکه اوعبور احمدشاه را ازسرحد ولایت اطلاع گرفت علی العجاله بشهر مشهد مراجعه


ضریح خرقه شریف در شهر قندهار

نمود ، مرزا نادر پسر دوم شهرخ که جوانك سنجیده
ومعتدل ومحبوب‌پدر بودنظر بضدیتی که برادر بزرگش
نصرالله نسبت بجانشینی پدر همیشه بااوداشت مجبوربترك
مشهد گردید ، اومیخواست بنام استمداد از کریم خان
شاه فارس چند روزی از منطقهٔ تحکم برادر دور تر
گردد ، ولی علیمردان حاکم تون وطبس موفق شد
اورا درعرض‌راه بعنوان‌مهمانی چندی‌نزد خودنگهدارد
علیمردان میل داشت‌مرزا نادررا برای پیشبرد خیالات
جاه طلبی خود آله قرار دهد . در هر حال و قتیکه
احمد شاه نزدیك مشهد رسیده‌وموضع جلوائی را که
درسال ۱۱۶۷ معسکر قرار داده بود قرارگاه اتخاذ
کرد ، شهرخ نتوانست بی رضای پسر باستقبال واحترام
پادشاه متبوع‌خود به پردازد،برعکس نصراللهدروازه‌های
مشهد را بسته و قلعه بندی اختیار نمود ، احمد شاه
بجنگ حصار آغاز کرد ، ونصرالله بزودی تجربه‌حاصل
کرد که اونمیتواند برخلاف آرزوی اهالی وپدر بمقابل
پادشاه بزرگی شوخی نماید لهذا حاضر به تسلیم شد ،
رؤسای مشهد بحضور احمدشاه رسیده شفاعت نمودند ،

وشهرخ معذرت نصرالله را تقدیم کرد، شهرخ گوهرشاد
دختر خویش را برای شهزاده تیمور پسر بزرگ احمدشاه
بزنی داد، ومرزا نصرالله اسپ سرخنگ مشهور وبیمانند
خودش را که موسوم به «غریب» و پانزده هزار روپیه
قیمت داشت بحضور احمد شاه پیشکش نمود، مراسم
عروسی شهزاده تیمور دراردوی احمدشاه وشهر مشهد
بعمل آمد، ونصرالله لقب «فرزند خانی» از حضور احمدشاه
حاصل کرد، درین وقت سردار جهانخان سپه سالار
که باهشت هزار عسکر وسردار نصیر خان نائب الحکومهٔ
بلوچستان که باشش هزار سوار بلوچ قبلاً از طرف
احمدشاه بغرض تامین علاقه های تون وطبس و گوشمالی
علیمردان حاکم آنجا اعزام شده بود، بعد از انجام وظیفه
یعنی تامین تون وطبس، گلستانه وسلطان آباد وغیره
وکشتن علیمردان وهشت صد نفر شورشیان در موضع
کاخک بقرارگاه عمومی مشهد مراجعه کردند.

احمد شاه بعد از انتظام وتامین ولایت مشهد بهمان
سیاست دیرینهٔ خود، مجدداً شهرخ را بنائب الحکومگی

ولایت خراسان منصوب (۱) ویزدان بخش پسر دیگر اورا بطور یرغمل باخود برداشت وخودش چون چشمی باستیلای ممالك فارس نداشت در سال ۱۱۸٤ «۸ صفر»

---

(۱) احمدشاه در سفر دوم خراسان ۱۱٦۷ نورمحمدخان پشتون را نائب شهرخ درولایت خراسان مقرر نمود و بعد ازچندی او را جلب وعوضش امیرخان نام را مقرر کرد ، چندی بعد تر فریدون گرجی را شهرخ باین صفت قبول کرد ، میرزا نصرالله که برشد رسید فریدون را از بین برده وخود متقبل امر نیابت گردید ، نصرالله جوان شجاع اما بوالهوسی بود لهذا بزودی پدر ازو رنجیده ومیرزا نادر پسر دوم را بجایش انتخاب کرد ، مدتی هم بین دو برادر درمجادله گذشت ، دراوایل عهد تیمورشاه ، نصرالله بدون مراجعه بدر بار افغانستان در سنه ۱۱۸۸ از حسن علیخان قاچار استمداد کرد ولی ناکام شد ، لاچار به کریم خان زندشاه فارس در شیر ازپناه برد وتا ۱۱۹۳ در انجاماند ، بازسفری با صفهان کرده بشیر از برگشت وبمهشد عزیمت وبابرادر مجادله نمود اینبار به نیابت پدر رسیده یکسال دوام کرد بعد از ۱۱۹۸ دیگر احوال او معلوم نیست . اما مرزا نادر بعد از سفرسوم احمدشاه بمشهد ورنجش پدر از نصرالله چندی بصفت نائب شهرخ ماند ، بعد ازانکه در نزاع بابرادر مغلوب شد به طبس رفته خواهر میرمحمد عرب پسر علیمردان حاکم آنجا را جبراً ازدواج نمود ، وقتیکه نصرالله درخبوشان رفت نادر مجدداً بمشهد رجعت ونائب پدر شد ، میر محمد بانتقام خواهر بمشهد وارد وبحیله خود را بمجلس نادر قبولانید وهمینکه فرصت بدست آورد باچند صد نفر همراهان خویش نادر را باچهار نفر برادر و خواهرانش

عزم مراجعت قندهار ومتعاقباً براه هرات وارد آنجا گردید ازین بعد احمد شاه تازنده بود بسیر و سفرنه پرداخت زیرا قوای اوبتدریج کم می‌شد واز دیگر طرف سبب مهمی هم برای مسافرت اووجود نداشت .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ (۲۹۵)

اسیر وبطبس برد ، تیمور شاه باستماع اینخبر فرمان سختی بعنوان میر محمد فرستاد متعاقباً یکقطعه عسکر بقوماندانی مددخان برای گوشمالی میر محمد اعزام کرد ، مددخان میر محمد را در مشهد محاصره کرد وبالاخره بعد ازمعذرت وپول بسیاری که میر محمدداد ازودر گذشته ومرزا نادرراخلاص وباخود بهرات برد ، نادرد رهرات درملازمت شهزاده محمود پسر تیمور شاه که نائب الحکومهٔ انجا بود داخل وبعد ازچندی که نصرالله مکرراً در مشهد رسید عازم آنجا شد وبعد از مجادله با برادر بطوس کشید ، پس از کم شدن برادر ازمشهد مجدداً به‌شهر داخل ووظیفهٔ نیابت پدررا ایفامینمود .

بعد از مرگ تیمور شاه در دورهٔ سلطنت زمانشاه ابدالی آقا محمدخان قجرشاه فارس درسنه ۱۲۱۰ بولایت خراسان داخل وشهرخ را باخانواده اش گرفتار وبمازندان ارسال نمود شهرخ درعرض راه ازدنیا بگذشت ، اما مرزا نادر که مامور افغانی بود بهرات رسید ، زمانشاه نیز ازگرفتن این اطلاع متغیر شده آقامحمد خان را بواسطهٔ اعزام یکنفر سفیر «کمو خان بارکزائی» تهدید ، وخود به ترتیب عسکر مشغول شد ، آقامحمد خان ازآوازهٔ عسکر کشی زمانشاه بفارس سراسیمه‌شده . ومحمد حسین قراگوزلورا برسم سفارت واعتذار بدربار زمانشاه اعزام نمود ، وخود ولایت

فصل ۲۷ وفات احمدشاه

شب جمعه بیستم رجب ۱۱۸۶ هجری

احمدشاه بعدازمراجعت سفر سرهند وپنجاب درسال ۱۱۷۷ از کثرت متاعب سفریه وحیات سپاهیانهٔ که داشت مریض شد، ودرعرض راه‌ازشدت حرارت هوا مرض‌او زیاد گردید، ودانه های متعددی بر خسارهٔ

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ (۲۹۶)

نیشاپور و مشهد را تخلیه نمود، زمانشاه سفیر نامبرده را دریك رسم گذشت عسکری احضار ومرخص نمود، لهذا مرزا نادر بابرادرش مرزا عباس مجدداً از طرف دولت افغانستان در معیت شیر محمدخان مختارالدوله بمشهد اعزام ونائب الحکومه گی ولایت مذکور را دردست گرفت. بعدازانکه آقامحمد بمرد وفتح علیخان درسال ۱۲۱۲ جایش را گرفت موخر الذکر نیز یکبار تجربهٔ سلفش را تکرار، وتانیشاپور سوقیات، وآنجارا محاصره نمود، زمانشاه مجدداً طره باز خان را بحیث سفیر نزد او اعزام، وقرارداد باآقا محمدخان را تذکر داده خاطر نشان نمود که افغانستان خیال تسخیر فارس را ندارد پس فارس هم بایستی بولایت مشهد ونیشاپور چشمی نداشته باشد والابین طرفین آتش جنگ مشتعل خواهد شد. فتح علیخان مجبور به انصراف از نیشاپور گردید، واین آوانی بود که سیاست غرب ازشرق وشمال قدم بقدم درآسیای

کشید، وقتیکه احمدشاه به قندهار رسید، بسیار ضعیف و کمزور شده، دیگر آن قوت وشطارت جوانی را که مستلزم عمر چهل ویک ساله او بود نداشت ازین بعد احمدشاه

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ (۲۹۷)

وسطی پیش ودرحیات سیاسی ممالك مذکوره قهرا تاثیر می نمود، طرح ناپولیون ونقشهٔ امپراطور پاول پدر اسکندر اول در غرب وعملیات نظامی شاه زمان درشرق هندرا مورد تهدید قرار میداد، ونماینده های ناپلیون درطهران وکابل اعزام می شد، سارجن ملکم نیز وارد فارس گردید، درهرحال فتح علی شاه فارس قبول نمود که بحمله درغرب افغانستان مبادرت، وشاه زمان رادرداخلهٔ کشورش مشغول سازد، درچنین فرصتی محمود برادر بزرگ زمانشاه که سمت نائب الحکومه گی ولایت هرات وطمع تاج وتخت افغانستان را داشت، خودش را در دسترس سیاست فارس گذاشت، نتیجه معلوم بود آتش جنگ داخلی فروزان، وزمانشاه کور گردید، درعوض محمود تاج سلطنت افغانستان برسر نهاد. ودوسال بعد فتح علیخان بولایت مشهد عسکر اعزام وقوماندان او محمد حسین بعد ازچهار ماه محاصره مشهدمرکز ولایت را در ۱۱ رمضان ۱۲۱۸ مفتوح نمود؛ نائب الحکومه افغانی مرزا نادر بزنجیر بسته ودر طهران ارسال، ودرهمانجا پارچه پارچه گردید، دوپسرش عباس وابراهیم کشته وسه پسرش طهماسب، خالق وردی ومحب علی کور، وپسر دیگرش مصطفی محبوس شد. (برای دانستن شرح حال این خاندان رجوع شود به حواشی وذیل مدرس رضوی وزین العابدین درمجمل التواریخ طبع طهران) درهمین دورهٔ شوم بود که ولایت مرو نیز ازدست رفت ولی فارسی ها ازان محافظه کرده نتوانسته به امیر بخارا تحویل دادند.

با آنکه تقریباً شش سال دیگر از قندهار حرکت و سفری نه نمود؛ دیگر قوای گذشته خود را نیافت معهذا احمدشاه در سال ۱۱۸۳ یکبار دیگر در داخله بولایت مشهد مسافرت نمود، و بعد از عودت ضعیف تر گردید، اما خوش بختی او درین بود که حالا سرتا سر مملکت او محروس، و مامورین او صادق و جدی، و خودش فرصت راحت مفصلی در پایتخت خود بدست داشت، قسمت‌های آخرین عمر احمدشاه زیادتر مصروف امور اداری و بعض عمرانات بود، نفیس ترین تعمیرات او که عبارت از عمارت مقبرهٔ اوست نیز در همین ایام بنا گردید.

در سال ۱۱۸۶ ضعف قوای احمد شاه زیادتر شده مرض سابق عود نمود. و بقول اغلب مورخین افغانی مرض «آکله» به او عارض شد. در هر حال البته معالجهٔ اطباء قندهار مفید نیفتاد، لهذا احمدشاه دل از زندگی برداشت، و در جرگهٔ که از رؤساء و مامورین بزرگ دولت تشکیل کرد، خاطر مجلس را بولایت عهدی شهزاده تیمور متوجه ساخت، و رضایت خود را بسلطنت آیندهٔ او اظهار نمود. جرگهٔ مذکوره بانظر احمدشاه

موافقت کرده ، سوگند وفاداری نسبت به تیمور برداشتند ، احمد شاه در اوائل همین سال بغرض تبدیل آب و هوا همراه خانوادۀ شاهی از پایتخت بجانب « کوه توبه » در علاقه « معروف » ۴۵ میلی شرق جنوبی شهر قندهار نقل مکان نمود ، اما چون دست سرنوشت اورا محکوم بمرگ نموده بود ، روز بروز بآن لحظۀ هولناك ومبهم نزدیك میشد ، درین فرصت تیمور از هرات بعیادت پدر روان شد ، ولی احمد شاه اورا از موضع «واشیر» - بین قندهار و هلمند - امر بازگشت بهرات داد ، میگویند صدور این امر به تحریك ومشورۀ شاه ولیخان وزیر بود زیرا شهزاده سلیمان داماد او ، وچون احمدشاه حالت نزع داشت ، برای جانشین او آماده شده بود ، شهزاده تیمور نیز حقیقت را احساس واز همانوقت مخالف شاه ولیخان گردید . اما احمد شاه در اوائل ماه رجب ازحال برفت ، ودر شب جمعه بیستم آن ماه بعمر پنجاه ویك سالگی سر در گریبان نیستی کشید ، در حالیکه نصف عمر خودش را در راه تقویۀ مبانی سیاسی ملت ووطن خویش صرف کرده ، ودر نتیجه مملکت بزرگی

را بامتجاوز از « چهل » ملیون انباع و خزائن معمور وعساکر قوی درعقب گذاشته بود ، البته مرگ این پادشاه در سرتاسر افغانستان باتأثر و اندوه عمومی تلقی شد.

درهرحال جسدبیروح احمدشاه از کوه (توبه) بواسطهٔ یاقوت خواجه سرا بشهر قندهار منتقل ، وبعد ازآنکه یك شب درارگ شاهی بود ، در طبقهٔ تحتانی عمارت عالی وقشنگی که خود احمدشاه برای این مطلب ، ووضع خرقهٔ مطهره اعمار کرده بود ، باتشریفات رسمی و ملی تدفین شد ، مراسم تغسیل وتکفین پادشاه بدست وزیر اعظم شاه ولیخان ، وشهزاده سلیمان اجراء شده بود .

اما خرقهٔ مطهره بعد از مرگ احمد شاه باین عمارت نقل داده نشده ، ودر همان جای سابق خود باقی ماند که تاامروز موجود است .

فصل سی و هشتم

جانشین احمد شاه

احمد شاه تاقبل از بیماری شدید وآخرین خود به تعیین و لیعهد نه پرداخت، معهذاپسر بزرگتر خودش شهزاده تیموررا بیشتر درامورمهمه‌دولت دخل وورزش میداد،زیرا احمدشاه نمیخواست ازسلیقهٔ که همیشه‌ولد ارشدراجانشین پدرمیدانند رعایت نه‌نماید، ولو این جانشین برادر لایقتر از خود اما کوچکترداشته باشد.

احمد شاه وقتیکه از اعادهٔ صحت خود ناامید شد، برای‌حفظ ماتقدم تیمور راغیاباً بصفت ولایت عهدمعرفی نمود، وطوریکه اشاره شد از طرف «مجلس مشوره» بلا فاصله قبول گردید. شهزاده تیمور در ینوقت نائب الحکومه هرات‌بوده، به امور ولایات مروو مشهد نظارت داشت.

در عوض شهزاده سلیمان پسر دو مین احمد شاه در پایتخت قندهار موجود، وبعد ازمرگ پدربه تجویز شاه ولیخان و زیر خسر خود به پاد شاهی افغانستان

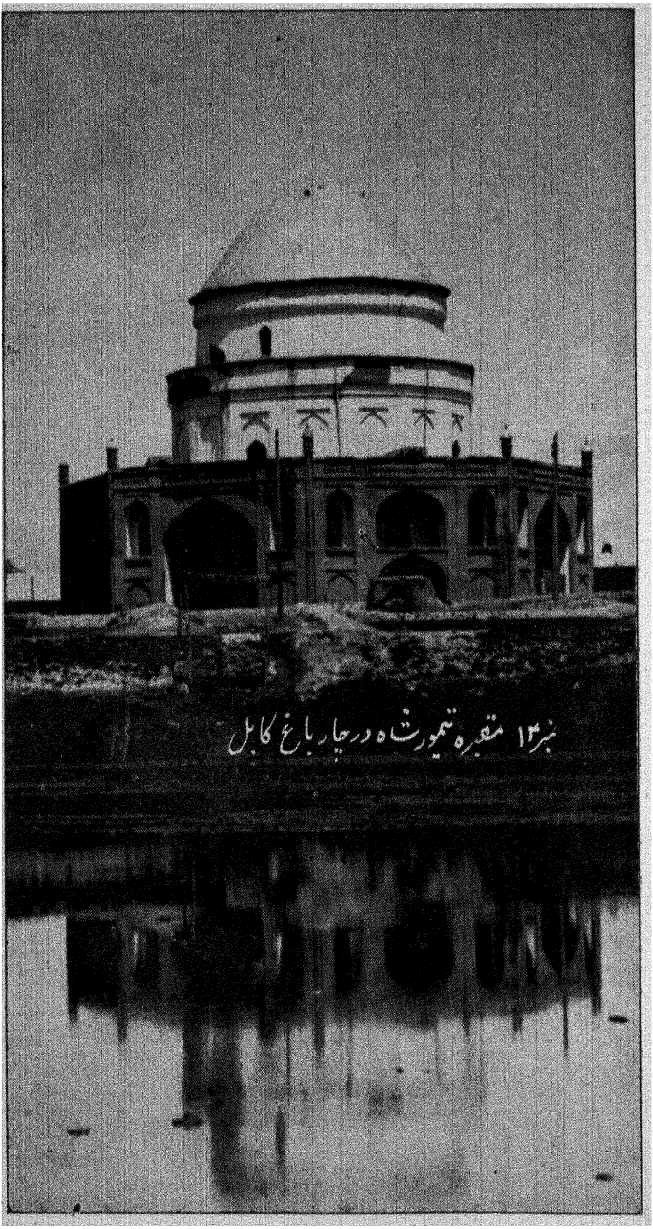
اعلان شد، طرفداران وزیر میگویند شاه ولیخان درین انتخاب غرضی جز حفظ انتظام فوری نداشت، و همینکه تیمور بادعای شاهی برخاست باو تسلیم شد، ولی این یك دعوی استدلالی است نه استنادی. درهر حال وزیر مشار الیه سلیمان را قابل تاجداری مملکت میدانست، ولی او مایل نبود این مقام را به خرن حفظ نماید، لهذا همینکه سلیمان آگاه شد شهزاده تیمور با اردوی هرات بحرکت افتاده، وعوام طالب پسر بزرگ احمد شاه هستند، درنهایت آرامی از حقوق خود دست کشید، وبرای مشتعل نشدن آتش نفاق داخلی وخاندانی به برادر بزرگش تسلیم گردید.

شهزاده تیمور نیز اینحرکت شریفانه برادر را هنوز نده بود فراموش نه نمود، اما افسوس که درمورد شاه ولیخان آن وزیر بی نظیر افغانی در کمال بیباکی رفتار کرد، و اورا با خاندان صادقش بدست نالایق انکو واسلام نامی که وظیفهٔ جلادی رادرعهده گرفته بود نداعدام کرد، تیمورشاه نه تنها بکشتن این وزیر که دست راست پدرش بود اکتفاء، بلکه سردار جهان خان سپه سالار را که دست دیگر احمدشاه شمرده می شد نیزاز کار انداخت.

درهر حال تیمور شاه بعمر تخمیناً ۳۲ سالگی در شهر قندهار تاج سلطنت بزرگی بسر نهاد ، و بیست ودوسال این مقام منیع را در دست داشت ، تفصیلات تاریخی دورهٔ تیمور شاه البته ازوظیفهٔ این کتاب خارج است فقط اینقدر بایستی متذکر شد که تیمور شاه پادشاه عیاش و آرام طلبی بوده وهم در ایام سلطنت خودش اشتباهاتی نمود که خمیازهٔ خطرناک آن را افغانستان در دورهٔ اولاد او کشید ، معهذا بایستی اعتراف نمود که تیمور شاه در عرصهٔ سلطنت بیست ودوسالهٔ خود سعی کرد مملکتی را که از پدر گرفته بدون نقصان به پسر تحویل دهد ، تیمور شاه نگذاشت که تااو زنده است افغانستان متحمل خساره سنگینی گردد وهم او درین راه جنگهای متعددی با ازبک بخارا و سیک پنجاب وعصاة کشمیر و ملتان نموده و در تمام این محاربات فاتح وغالب نیز او بود .

تیمور شاه چون پایتخت را ازشهر قندهار به شهر کابل منتقل ساخته بود ، لهذا بعد از فوت همانجا در مقبره مشهور چهارباغ کابل مدفون گردید « رجوع بعکس نمبر ۱۰٤ » وکان ذالک فی ۱۷ شوال ۱۲۰۷ قمری هجری ،

انتهت الکتاب


نمبر ۱۴ مقبره تیمورشاه در چارباغ کابل

اعلام تاریخی

سلطانعلیخان ۱۷۲

سنگ جیت ۱۹۸

سندیادتا ۲۴۱ - ۲۴۲ -

۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۵۳ -

۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸

سندیاماجی ۲۷۸

سورج مل ۲۰۲ - ۲۳۰

۲۴۱ - ۲۵۷ - ۲۶۰ -

۲۶۶

سیدجمال الدین ۳۸

سیدال ناصری ۷۸

سیداحمد هندی ۱۲۸

سیدصلابت ۱۹۸ - ۲۰۰

سیف الدین بیات ۲۱۹

سیواجی مرته ۲۴۰

سعادت خان دبیر ۱۲۰

سیدسعادت (برهان الملک)

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳

ش

شاه‌جهان ۱۱ - ۱۳

شاه‌پسنداسحق‌زائی ۱۸۹ -

۲۰۰ - ۲۲۲ - ۲۵۹

۲۶۹ - ۲۷۴

شاهرخ تیموری ۷

شهرخ نادری ۱۳۶ - ۲۰۹ -

۲۱۱ - ۲۱۹ - ۲۲۱ -

۲۲۲ - ۲۹۲ - ۲۹۳ -

۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ -

شه‌شجاع ابدالی ۶۰ - ۸۵ -

۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۲۴ -

۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۹ -

۱۵۹ - ۱۶۲ - ۱۶۸ -

۱۷۱ - ۱۸۰ - ۲۵۱

شاه‌ولیخان (بگی خان)

۴۰ - ۶۴ - ۱۱۳ - ۱۱۴ -

۱۱۵ - ۱۸۹ - ۲۰۶ -

ن

اعلام جغرافیائی

ش

ط

ع

غ

ك

م

ی

فهرست کتب

١ـ «حیات افغانی» تالیف محمدحیات خان طبع لاهور
سال ١٨٦٥ مسیحی
٢ـ «خورشید جهان» تالیف شیرمحمدخان گندا پوری
طبع لاهور سال ١٨٩٤ مسیحی
٣ـ « تذکرة الملوك »
٤ـ « ریاض المحبته » تالیف نواب حافظ محبت خان
٥ـ «تاریخ سلطانی » تالیف سلطان محمدخان خالص
طبع بمبئی سال ١٢٩٨ هجری
٦ـ « خصایل السعاده » تالیف محمد سعادت خان طبع
لکهنو سال ١٨٥٥ مسیحی
٧ـ «تاریخ فرشته» تالیف محمد قاسم فرشته
٨ـ « کتاب حالنامه » تالیف بایزید پیر روشن
٩ـ « تذکرةالابرار والاشرار » تالیف ملا درویزه
ننگرهاری طبع پشاور سال ١٣٠٩ هجری
١٠ـ « د بستان مذاهب » تالیف مؤبد شاه زرتشتی
طبع بمبئی و کانپور سال ١٢٩٢ هجری
و ١٩٠٤ مسیحی

۱۱ـ « تاریخ عمومی» تالیف مرزا عباس خان اقبال
طبع دوم طهران سال ۱۳۰۵ شمسی

۱۲ـ « مجمل التواریخ بعد نادریه » تالیف ابن
محمد امین ابوالحسن گلستانه طبع لیدن سال
۱۸۹٦ مسیحی وطبع طهران مع حواشی وذیل مدرس
رضوی وزین العابدین سال ۱۳۲۰ شمسی

۱۳ـ «جهانکشای نادری» تالیف مرزا محمد مهدی
استرابادی طبع بمبئی سال ۱۳۰۹ هجری

۱٤ـ «مرأت الاشباه » تالیف محمد حسن طبع اوده

۱۵ـ « تاریخ احمدی» تالیف منشی عبدالکریم علوی

۱٦ ـ « تتمته البیان فی تاریخ الافغان » تالیف سید
جمالدین طبع مصر سال ۱۹۰۱ مسیحی

۱۷ـ «تاریخ ایران» تالیف سارجن ملکم طبع هند
سال ۱۸٦۷ مسیحی

۱۸ـ «سالنامهٔ کابل» سال ۱۳۱۵ شمسی طبع کابل

۱۹ـ « نگارستان فارس » تالیف محمد حسین آزاد
طبع لاهور سال ۱۹۲۲ مسیحی

٢٠ ـ «تاريخ مختصر ایران» تالیف سر پرسی سایکس طبع اصفهان.

٢١ ـ «تاج التواریخ» تالیف امیر عبدالرحمن طبع بمبئی سال ١٣٢٢ هجری.

٢٢ ـ «کلکسیون دوم مجلهٔ کابل» طبع کابل سال ١٣١١ شمسی (افغان در هندوستان «غبار»).

٢٣ ـ «تاریخ ایران» تالیف میرزا حسین فروغی طبع فارس سال ١٣١٨ قمری.

٢٤ ـ «سیر المتأخرین» تالیف منشی غلام حسین طبع لکنهو.

٢٥ ـ «کلکسیون اول مجلهٔ کابل سال ١٣١٠ شمسی (ده مقالهٔ «غبار»).

٢٦ ـ «سالنامهٔ اول کابل» سال ١٣١١ شمسی (تاریخچهٔ افغانستان «غبار»).

٢٧ ـ «مکتوبات شاه فقیرالله علوی» طبع لاهور.

٢٨ ـ «مجموعهٔ مجله کابل» سال ١٣١٧ شمسی.

٢٩ ـ «تاریخ بیهقی» تالیف ابوالفضل طبع کلکته سال ١٨٦٢ مسیحی.

۳۰ ـ «سراج التواریخ» تالیف میرزا فیض محمدخان طبع کابل

۳۱ ـ «حدیقته الاقالیم» تالیف مرتضی حسین بلگرامی طبع لکنهو سال ۱۲۹۶ هجری .

۳۲ ـ «تمدن اسلام» تالیف جرجی زیدان طبع قاهره سال ۱۹۰۲ مسیحی

۳۳ ـ «تاریخ سیستان» طبع طهران سال ۱۳۱۴ شمسی

۳۴ ـ «شمس النهار» روزنامه اولین افغانستان تاریخ سال ۱۲۹۲ قمری

۳۵ ـ «رساله مسکوکات افغانستان در عصر اسلام نگارش احمدعلیخان کهزاد طبع کابل ۱۳۱۹ شمسی

۳۶ ـ «ظفر نامه رنجیت» تالیف امر نات طبع لاهور ۱۹۲۸ ـ مسیحی

۳۷ ـ رساله محاربه کابل و قندهار تصنیف قاسم علی طبع اگره سال ۱۲۷۲ مسیحی

۳۸ ـ کتاب حیات حافظ رحمت خان تالیف سیدالطاف علی طبع بدایون سال ۱۹۳۳ مسحی

۳۹ـ تاریخ مختصر هندتالیف سیدابو ظفر ندوی طبع
هندسال ۱۹۳٤ مسیحی

٤۰ـ تاریخ سیرالمتأخرین تالیف منشی غلام حسین
طبع نولکشور هند

History of Afghanistan from the earliest reriod ٤۱
To the
Outbreak of the War of 1878
By
Colonel G. B. Mallson, C . S. i.
London - 1878

History of India ٤۲
For
Junior classes, By
E. Marsden B. A.
London - 1910

Afghanistan ٤۳
Erom Darus to Amanullah
By
LT. General Sir George Macmann London
1929

The Fncyclopaedia of Islam London - 1927 ٤٤

A
Grammer ٤٥
of the
Pukhto, Pushto
By
Captain H. Raverty London

فهرست مندرجات

فهرست تصاویر

(غلط نامه)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸	۱۴	نصب	نقب
۲۸	۱۷	محض	فحص
۲۹	۱۰	از سه‌سه	عبارت از سهٔ سه
۳۰	اخر	است	است رجوع به‌عکس نمبر اول
۳۷	اخر	۲۲۷	۱۲۷
۳۸	۱	اگر	درینصورت اگر
۹۶	۶	اربمرگ	وبه‌مرگ
»	»	امرتیمور	امیرتیمور
۱۸۱	۷	تکت فروشی	تك فروشی
۲۰۰	۱۹	۱۱۵۰	۱۱۵۱
۲۰۳	۱۵	مبارزالملک	برهان الملک
»	۱۹	مبازرالملک	برهان الملک
۲۲۲	اخر	علی قلی	عباسقلی
۲۷۸	۵	وشمیر راو	شمشیر راو
۲:۶	۵	r	p

۱ء ۹۲۳

غ - ۱

میر غلام محمد ۲

احمد شاہ بابا ۲ ۱۳۳۲ شمسی

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس [illegible]، مجلس انتظامی ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔
مجالس شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۲- اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیہ جات [illegible] کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے اور [illegible]
اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ایک ماہ تک [illegible]

۳- طلبائے ایم اے، ایل ایل بی، بی اے و [illegible] اپنے پاس رکھ سکینگے۔
کے طلبہ تین کتابیں دو ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔
طلبہ پانچ کتابیں [illegible]

۴- مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ سے بحساب ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔

۵- کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶- کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو تشخیص پر ذمہ داری عائد ہوگی۔

۷- کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا کچھ لکھا نہ جائے۔

۸- قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جا سکینگی فقط